

آموزش‌هایی دربارهٔ سازمان

(۳)



آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع

سازمان مجاهدین خلق ایران

در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما

سازمان مجاهدین خلق ایران





آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع

سازمان مجاهدین خلق ایران

در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما



مجاهدین بیغانه‌ها را می‌کشد و می‌کشد

تا با او رفیق نباشد و نه همکار

لما یجربکم شیئا فاعلموا ان الله یجربکم و ان الله عليم



- \* آموزش و تشریح اطلاعیه نغمس مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان ابوریحیسی جدیدما
- \* از سری انبوسجانی درباره سازمان شماره ۳
- \* بهار ۵۹
- \* حق ضمیمه محفوظ

فهرست

- ۵ . . . . . توضیحی درباره انتشار جزوه حاضر . . . . .
- «اطلاصیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی  
(انحرافی) چپ‌نما» . . . . . ۹
- ۱- تعریف محفل، گروه، سازمان، حزب و جبهه. اختلافات درونی یک سازمان یا حزب  
چگونه حل می‌شود؟ . . . . . ۱۳
- محفل . . . . . »
- تعریف و معیار عضویت . . . . . ۱۴
- سبب‌ات . . . . . »
- فرد وابسته . . . . . ۱۵
- جبهه . . . . . »
- نحوه برخورد اصولی، زمانیکه بین فرد و سازمان اختلافات اصولی ایدئولوژیک یا  
استراتژیک بروز میکند، چگونه است؟ . . . . . »
- ۲- مبارزهٔ مکتبی چیست؟ . . . . . ۱۷
- ۳- اپورتونیسیم (چپ و راست) چیست؟ و چرا می‌گوئیم اپورتونیست چپ‌نما؟ . . . . . ۱۹
- ۴- تعریف جریان . . . . . ۲۳
- ۵- خیانت چیست؟ چه کسانی و به چه چیز خیانت کرده‌اند؟ . . . . . ۲۷
- ۶- تا کتیک مبارزه با اپورتونیسیم چیست، و اگر این مبارزه صورت نگیرد چه خواهد شد؟ . . . . . ۲۸
- ۷- نام متعلق به کیست؟ و آیا اپورتونیست‌های چپ‌نما می‌توانند خود را مجاهد مارکسیست-  
لنینیست بدانند؟ . . . . . ۳۰
- ۸- آیندهٔ جریان اپورتونیستی؟ . . . . . ۳۲
- ۹- آیا این جریان تمیزی در تضاد اصلی ما ایجاد کرده است؟ . . . . . ۳۴



- ۱۰- موضع ما در قبال مارکسیسم و مارکسیستها؟ . . . . . ۳۵
- ۱۱- آیا دوست است که مارکسیستها را شریک جرم اپورتونیستهای چپ‌نما در جریان اخیر بدانیم و اصولاً انتظار ما از آنها در رابطه با این جریان چیست؟ . . . . . ۳۷
- ۱۲- الف- منظور از راست اوتجاعی چیست؟ ب- خصوصیات این جریان به ترتیب ظهور؟ ج- رابطه ما با این جریان؟ د- تعلق ما از این جریان در شرایط کنونی؟ . . . . . ۳۸
- ۱۳- منظور از مجموعه نیروهائی که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کند و جنبش اسلامی نامیده می‌شوند چیست؟ و آیا اینها جریانی یکنست با یک اپدئولوژی واحد هستند؟ . . . ۳۹
- ۱۴- آیا گرایش به مارکسیسم به شکل یک جریان اپدئولوژیکی در جامعه ما از قبل وجود داشته، و آیا آنطور که راستها ادعا می‌کنند با مجاهدین شروع شده، و...؟ . . . . ۴۰
- ۱۵- چرا این افراد مارکسیست می‌شوند (به‌ویژه عناصر صادقی که معتقد به مبارزه انقلابی-مکئی بوده و اهل عمل هم هستند)؟ . . . . . ۴۱
- ۱۶- دلایل مارکسیست شدن برخی افراد سازمان . . . . . ۴۲
- ۱- جاذبه مارکسیسم برای روشنفکران . . . . . ۴۵
- ۲- تکمیل نشدن کار اپدئولوژی . . . . . »
- ۳- برآورده نشدن قرار اولیه سازمان (قرار سال ۴۴)، مبنی بر تربیت کادرهای همه‌جانبه . . . . . ۴۶
- ۴- آموزش ندادن دستاوردها و تعلیمات اپدئولوژی در سطح وسیعی از کادرها بطور مکئی . . . . . »
- ۵- بی‌توجهی به کیفیت نسبت به کمیت . . . . . ۴۷
- ۶- ضربه شهرویر ۵۰، و از دست رفتن اکثریت قریب باتفاق کادرهای ذیصلاح، بخصوص در زمینه اپدئولوژی . . . . . »
- ۷- عمل زدگی . . . . . ۴۸
- ۸- بی‌توجهی به نقش عامل اپدئولوژیکی در حرکت سازمان، که نمود آن بصورت: . . . ۴۹
- ۹- ایجاد لرابسی ببار نسیم در بعضی افراد . . . . . »
- ۱۰- اپورتونیسیم . . . . . »
- ۱۱- اینکه عده‌ای می‌گویند تعلیمات مجاهدین باعث مارکسیست شدن افراد شده است درست است؟ نقش تعلیمات مجاهدین در این رابطه چیست؟ . . . . . ۵۰
- ۱۸- اگر مارکسیست شدن روشنفکران زمان ما غیرطبیعی نیست، چرا با اصطلاح مارکسیست شدن سازمان! چنانکه اپورتونیستهای چپ‌نما می‌گویند طبیعی نباشد؟ . . . . . ۵۲
- ۱۹- اپورتونیستها می‌گویند مارکسیست شدن سازمان را با توجه به ضعفهایش باید در عوامل دورنی جستجو کرد نه اپورتونیسیم که عامل خارجی محسوب می‌شود. جواب این مسأله چیست؟ . . . . . ۵۳
- ۲۰- از جریان به اصطلاح مارکسیست شدن و تلاشی سازمان مجاهدین تحلیلهای مختلفی می‌شود: . . . . . ۵۴



- ۶۱ - ۲۱- خصوصیات ایدئولوژی ما ( هویت ما) چیست؟
- ۶۳ - ۲۲- سیرمترین وظیفه یک مسلمان انقلابی و آگاه در شرائط کنونی چیست؟
- ۶۵ - ۲۳- آیا تأکید روی ضرورت احیاء و بازسازی سازمان مجاهدین، بسین خودخواهی گروهی نیست؟ و اگر گروهی با همان کیفیت ولی با اسم دیگر ایجاد کنیم چه اشکالی دارد؟ بخصوص که دامن چنین سازمانی از اشتباهات گذشته و مارکهای مختلف نیز پاک است
- ۶۹ - ۲۴- اپورتونیستها ادعا می کنند که:
- ۷۰ - الف- تجزیه سؤال
- ۷۱ - ب- جواب کلی
- ۷۲ - ج- جواب مفصل
- ۲۵- پیام مجاهد در یک کلام چیست؟ بعبارت دیگر آنچه این تفکر را از تفکرات رایج مذهبی متمایز می کند کدام است؟
- ۷۶ - ۲۶- هم ما و هم جریانهای به اصطلاح اسلامی مدافع سرمایه داری و استثمار، خود را موحد میدانیم، بین توحید آنها و توحید ما چه فرقی است؟
- ۷۸ - ۱- توحید در هستی.
- » ۲- توحید در معنی انسان شناسانه.
- » ۳- توحید اجتماعی.
- ۲۷- هم ما و هم مارکسیستها خود را «نالی استثمار» میدانیم. چه فرقی است بین نفی استثمار ما ونفی استثمار که آنها مطرح می کنند؟
- ۸۱ - ۲۸- مارکسیستها خود را حزب طبقه کارگر می دانند، ما نیز اساساً خود را متکی به مستضعفین کارگر می دانیم، آیا ما هم یک حزب طبقه کارگریم؟ در این مورد با آنها چه فرقی داریم؟ همچنین آنها «هژمونی پرولناریا» را مطرح می کنند، ما چطور؟
- ۸۵ - اما مسأله هژمونی (حاکمیت و رهبری) پرولناریا.
- ۸۷

## توضیحی درباره انتشار جزوه حاضر

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

چنانکه در نشریات پیشین خاطرنشان شده است، بدنبال ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما به سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۵۴، مواخ سازمان در برابر این جریان، طی مواد ۱۲ گانه، مدون گردید. موادی که گذشته از تحلیل عوامل ضربه، و اتخاذ مواخ اصولی - انقلابی در قبال آثار و نتایج آن، ضمناً تمرک سیمای ایدئولوژیک مجاهدین نیز بودند.

این مواد، محصول مطالعات و بحثهای طولانی بسیار پرفراز و نشیبی بود، که بطور دستجمعی در برخی سطوح سازمان، بلافاصله پس از ضربه اپورتونیستها، آغاز گردیده بود. این بحثها، که تمامی موجودیت و حیات ایدئولوژیک و سیاسی - تشکیلاتی سازمان را از بدو تأسیس آن، مورد مطالعه و تحلیل مجدد قرار میداد، با طرح سئوالات متعددی شروع میشد که برخی از آنها را در صفحات آینده ملاحظه خواهید نمود.

از طرف دیگر، انتخاب جملات، و حتی تک تک کلمات مواد دوازده گانه، مستلزم دقت ایدئولوژیک و علمی بسیار بود. دقتی، که بتواند نتیجه بحثهای فوق‌الذکر را، بدستی منعکس سازد.

لیکن طبیعی است، که امکان نداشت در جملات کوتاه و فشرده «مواد»،

---

۱- مثلاً: کلمه «جریان» را، که در چند مورد در مواد ۱۲ گانه آمده است، را در نظر بگیریم. چون روی معنی دقیق و جامع آن تأکید داشته‌ایم، یکی از سئوالات به تشریح معنی و مفهوم آن اختصاص یافته است.



هر آنچه را که باید، توضیح داد و روشن ساختند لذا پس از تدوین اولیه «مواد» در پانز ۵۵، بر آن شدیم تا تشریحات آموزشی لازم حول آن را، در سؤال و جوابهای آموزشی مشخصی، بگنجانیم. این سؤال و جوابها، که خلاصه شده مقداری از همان بحثهای دسته‌جمعی طولانی است، سرانجام در بهار ۵۶، طی ۳۶ سؤال مدون گردیده و آماده انتشار شد.

اما انتشار گسترده آن، بدلائل امنیتی و تشکیلاتی متعدد، که در توضیحات نشریات پیشین به آنها اشاره کرده‌ایم، تا این تاریخ به‌تعمیق افتاد. البته این سؤال و جوابها، پیوسته در داخل شاخه‌ها و هسته‌های سازمانی، عیناً مطابق آخرین تصمیماتی که در پانز ۵۶ در آن بعمل آمده بود، آموزش داده میشد. در این فاصله، عناصر سمپاتیزان غیرمسئول نیز، که برخی از این بحث‌ها را الواهاً شنیده بودند، بدون اجازه سازمان و بدون اینکه هیچ تسکلی به‌بحثها داشته باشند، بعضاً که متأسفانه بیشتر زینبازو سأل‌ساز بود، به انتشار ناقص و پراز اشکال آن اقدام کردند.

اکنون در سبیده دم آزادی خلق قهرمانان، خوشوقتیم که ملخصی از بحثها و سؤال و جوابهای آموزشی یادشده را، که در مواردی در یکدیگر ادغام نیز شده‌اند، جهت درک کامل مواد ۱۲ گانه و بمنظور اطلاع عموم، از آموزشهای درونی سازمان؛ در اختیار علاقمندان قرار دهیم.

مطلب قابل ذکر دیگر اینست که: همانطور که تاکنون، بارها، در اعلامیه‌ها، سخنرانیها و مراسم مربوط به سازمان هشدار داده و در مطبوعات نیز اعلام کرده بودیم؛ نشریات و مطالب زیادی از قول مجاهدین خلق ایران و با بنام و امضای آنان پخش گردیده، که هیچیک از آن ما نیست. بخصوص تعریفاتی که در آثار گذشته سازمان صورت گرفته، از هر جهت اسفبار است، و در بسیاری موارد دستهای مرموز و مشکوکی نیز در آنها دخیل بوده است. همان دستهای ناپاکی، که در همین روزها اعلامیه معمولی، بنام مجاهدین، بر علیه روحانیت مبارز در یزد منتشر کرد، که باین طریق قصد مفسده‌جویی و تفرقه‌اندازی داشتند همچنین اسباب تأسف است، که برخی از مدارک آموزشی سازمان، نظیر متون اولیه و تصحیح ناشده همین سؤالات جزوه حاضر، بحث وجود و تکامل، بحث انسان و بحث تاریخ و شناخت جدید سازمان (تدوین شده در آغاز سال ۵۶)، بوسیله عناصر راست‌گرا سرقت و تحریف شده است.

متأسفانه تمام نصایح و اندرزهای بعدی ما، در جهت ممانعت از سوءاستفاده

از آثار و مدارک مجاهدین خلق ایران نیز، تاکنون مؤثر واقع نشده است؛ تا اینکه امروز بدینوسیله مجبور شده‌ایم، به‌خاطر ممانعت از انحراف افکار عمومی و تحریف شرکت‌آمیز آثار سازمان، فعلاً بهمین تذکر قناعت کنیم.

بار دیگر، همچنانکه در مطبوعات نیز خاطرنشان کرده‌ایم، باید تکرار کنیم که: از این پس نیز مانند گذشته، هر مدرک و اثر تعلیماتی متعلق به‌خود سازمان مجاهدین خلق ایران، از طریق جراید کشور و یا بوسیله مقتضی دیگر، به‌عموم خلق قهرمانان معرفی خواهد گردید.

بامید ریشه کن شدن هر نوع سرقط فرهنگی و غصب ایدئولوژیکی

مجاهدین خلق ایران

فروردین ۱۳۵۸

## اطلاقیہ تمین «واضع سازمان مجاہدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نما»

۱- سازمان مجاہدین خلق ایران، سازمانی است با ایدئولوژی اسلامی و معتقد بمبارزهٔ مکتبی، که در سال ۱۳۴۴ بوسیلهٔ محمدحسین نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان، بنیانگذاری شده و مجاہدین ادامه دہندگان راه آنها می‌باشند.

۲- جریان اخیر (تفسیر دادن ایدئولوژی سازمان)، یک جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نماست، که سردمداران آن به‌سازمان مجاہدین خلق ایران، و در نتیجہ به‌جنش، خیانت کرده‌اند.

۳- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما، هیچگونه تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد نموده، دشمن اصلی ما همچنان رژیم، و حامیان امپریالیست آن، می‌باشند.

۴- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما، بهیچ وجه، حق استفاده از نام «مجاہدین» را ندارد، و ادامهٔ استفاده از آن، بمنزلہ استمرار خیانت است. نام «مجاہد»، متعلق به‌سازمان مجاہدین خلق ایران است، که بایستی بدون هیچگونه تغییری، با همان آرم، آیه و سال تأسیس، مورد استفاده قرار گیرد.

۵- هیچ جریان یا عنصر مسلمان، نیایستی با این اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته‌باشد. هرگونه ارتباط و همکاری، سازشکاری محسوب می‌شود.

۶- ما با این جریان اپورتونیستی چپ‌نما مبارزه می‌کنیم، تا بخط صحیح بازگشته، یا منزوی گردد. مبارزهٔ ما یک مبارزهٔ سیاسی، با شیوہ‌های افشاگرانه است، و هرگونه استفاده از شیوہ‌های ارتجاعی، از قبیل: کشتن، لودادن، همکاری با پلیس و کمک گرفتن از امکانات رژیم را در این مبارزه، محکوم می‌کنیم.

۷- ما، بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائم، مگر اینکه آنها، این اپورتونیستها را تأیید کنند.

۸- ما بتمام نیروهائی که علیه امپریالیسم، ارتجاع و استثمار مبارزه می کنند، احترام می گذاریم، و از دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی آنها، استفاده می کنیم.

۹- برادران مجاهد ما در داخل زندانها، نبایستی با این اپورتونیستها رابطه ای، جز رابطه انسانی، و حداقل رابطه صنفی برقرار کنند.

۱۰- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما، موجب بروز زودرس یک جریان راست ارتجاعی شده است، که در مرحله کنونی، تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهائی است، که تحت عنوان اسلام مبارزه می کنند، که ما با آن هم مبارزه می کنیم. جریان فوق، از ضدیت با نیروهای انقلابی بویژه مجاهدین شروع شده، و سپس در مسیر رشد خود، بانفی‌مشی مسلحانه، به سازشکاری و تسلیم‌طلبی، و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر تضاد اصلی منجر می شود. این جریان اپورتونیستی، خطر بروز و رشد خصائص ارتجاعی را، در درون نیروهای مترقی مسلمان، پیش می آورد. در مورد ادامه دهندگان راه مجاهدین، گرایش‌ها راست، از تجدیدنظر در دیدگاههای بنیادی سازمان، آغاز میشود.

۱۱- سلطه این جریان اپورتونیستی چپ‌نما بر سازمان، با اعمال شیوه‌های ضدانقلابی و استفاده فرصت‌طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است:

الف: تکمیل نباشدن کار ایدئولوژی سازمان، و پیاده نکردن تعلیمات ایدئولوژیک، در سطح وسیعی از کادرها بطور مگفی، بعلت رشد کمی نامتناسب با کیفیت.

ب: ضربه شهریور ۵۰ و از دست دادن کادرهای ذیصلاح، و در نتیجه عمل-زدگی و دنبال نکردن کار ایدئولوژیک.

ج: ترک تعلیمات ایدئولوژیک سازمان، که با توجه به نفوذ عملی و تثویک مارکسیسم، در عصر ما، سلطه این اپورتونیستها را بر سازمان تسهیل کرده است.

۱۲- ایدئولوژی ما اسلام، مبتنی بر جهان بینی توحیدی است؛ که جامعه را با شیوه‌های انقلابی به سمت محوکامل استثمار، و استقرار نظام توحیدی (قسط) هدایت می کند، و لذا در هر شرایط تاریخی اساساً متکی بر محرومترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می باشد.

بنابراین مجاهد خلق، در پرتو ایدئولوژی اسلامی خود، با ویژگیهای

ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد استثماری که در شرایط حاضر مشی مسلحانه را  
ایجاب می‌کند، مشخص می‌شود.  
وظیفه ما در شرایط کنونی، حفظ و حراست میراث مجاهدین، و تلاش در  
جهت احیاء و بازسازی آن میباشد.

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or letter. The text is faint and difficult to read.

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or letter. The text is faint and difficult to read.

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or letter. The text is faint and difficult to read.

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or letter. The text is faint and difficult to read.



## ۱- تعریف محفل، گروه، سازمان، حزب و جبهه. اختلافات درونی يك سازمان يا حزب چگونه حل می‌شود؟

**محفل:** از عده‌ای همفکر، که در یک سری مسایل مشابهت فکری داشته و گاه و بیگاه دور هم جمع می‌شوند، تشکیل می‌شود.

محفل، فاقد برنامه کار (استراتژی)، ایدئولوژی، سانترالیسم (مرکزیت) و تقسیم کار مشخص است. وقتی همین افراد، تقسیم کار و برنامه کار (سانترالیسم و استراتژی) مشخص داشته باشند؛ که طبعاً در چنین صورتی از یک وحدت نسبی ایدئولوژیک هم برخوردار خواهند بود، گروه تشکیل می‌شود.

وقتی گروه، انسجام ایدئولوژیکی یافته باشد (دارای یک ایدئولوژی مشخص اعلام شده باشد)، سازمان نامیده می‌شود. اگر چه در مورد تفاوت حزب و سازمان اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی بطور خلاصه: وقتی سازمان سراسری شده و پایگاه اجتماعی و طبقاتی را بازیافته باشد (با آن در رابطه ارگانیک قرار گرفته و باصلاح در آن تداخل کند)، حزب نامیده می‌شود. از این رو مشخص می‌شود که سازمان تشکّل افرادی با ایدئولوژی، برنامه کار (استراتژی و تاکتیک) و سانترالیسم مشخص است.

لنین به لحاظ کارکردی (فونکسیونل)، حزب را بمنزله «ارگان سیاسی رهبری کننده جنبش یک طبقه خاص»، تعریف می‌کند. لیکن از آنجا که ما برحسب تفکر توحیدی خود، برای ایدئولوژی و عنصر ایدئولوژیک استقلال و هویت جداگانه‌ای نیز قائمیم، اگر چه به قطع و یقین، هر ایدئولوژی در هر مقطع از زمان اسماً و نه مطلقاً، بردهوش یک طبقه خاص پیش می‌رود، ولی از آنجا که عنصر ایدئولوژیک را،

معلول بلا فصل عنصر اقتصادی (به گونه‌ای که مارکسیستها تحلیل می‌کنند).  
نمیدانیم، سازمان و حزب را به صورت زیر تعریف می‌کنیم:

«ارگان سیاسی رهبری کننده جنبشی با ایدئولوژی خاص، که اساساً برای  
تحقق اهداف و آرمانهایش، بر یک طبقه خاص متکی است».

بنظر ما، این تعریف از تعریف ماتریالیستی کاملتر است، و حسن آن اینستکه،  
از مطلق کردن عامل اقتصادی در آن پرهیز شده، و برای عنصر ایدئولوژیک هم  
نقش مستقلی در نظر گرفته شده است. مثلاً سازمانها و احزابی با ایدئولوژی اسلامی  
و توحید واقعی (که مسلماً این ایدئولوژی، معلول اوضاع و احوال اقتصادی و  
اجتماعی خاص نیست). هم در این تعریف می‌گنجند. البته این سازمانها در دوران  
ما، اساساً متکی به طبقه مستضعف خاص زمان (کارگر و دهقان) میباشند.

### تعریف و معیار عضویت

بنابر تعریف سازمان، که متشکل از افرادی است با ایدئولوژی و استراتژی  
و اصول سازمانی واحد و یکسان؛ کسانی عضو خواهند بود، که هم ایدئولوژی،  
هم استراتژی و هم اصول حاکم بر سازمان (و بطور مشخص — سانترالیسم و رهبری  
آن) را، پذیرفته باشند.  
بنابراین، با هرگونه عدم پذیرش این اصول، دیگر فرد عضو سازمان نمی‌باشد.

### سمیات

سمیات بمعنی دقیق کلمه، کسی است که ایدئولوژی و استراتژی سازمان را  
قبول دارد، ولی بدلایلی هنوز نمی‌تواند در مناسبات سازمانی و در درون تشکیلات  
نوار گرفته، انضباط سازمانی را پذیرفته، و مانند یک عضو از مرکزیت آن تبعیت  
کند.

### فرد وابسته

فرد وابسته کسی است، که استراتژی و سانترالیسم را، که وسیله فعلیت



یافتن ایدئولوژی است، قبول دارد؛ ولی ایدئولوژی (بمعنی اخص فلسفی آن) را بطور کامل نپذیرفته است. بنابراین از حقوق یک عضو برخوردار نیست، ولذا نمی تواند مواضع مرکزی، مسئول، خط‌دهندگی و تعلیم دهنده‌گی را اشغال کند.

تذکره: در صورتیکه فرد به‌جریان تبدیل شود، دیگر دوجریان، بمنزله دو سازمان یا حزب، نمی‌تواند درکنار هم، با وحدت سازمانی باقی بماند، و این جاست که بایستی انشعاب کرده و در سازمانهای جداگانه خود قرار بگیرند.

### جبهه

جبهه عبارتست از: «تشکل احزاب و سازمانهای مختلف، با حفظ هویت سازمانی‌شان، در زیر چتر یک رهبری سیاسی واحد.»

تذکره: اگر کسی استراتژی را نپذیرد (حتی مواضع عملی و تاکتیکی)، نمی‌توان با او رابطه ارگانیک (سازمانی) برقرار کرد.

### نوعه برخورد اصولی، زمانیکه بین فرد و سازمان اختلافات اصولی ایدئولوژیک یا استراتژیک بروز میکند، چگونه است؟

همینکه فردی، بعد از بحثهای دموکراتیک لازم، ایدئولوژی، استراتژی یا ساترالیسم را رد کند، دیگر عضو نبوده و لذا از حقوق یک‌عضو برخوردار نیست. بالطبع چنین فردی به‌طریق اولی، نمی‌تواند مواضع مرکزی و مسئول را اشغال کند. حال اگر کسی، برغم داشتن چنین اختلافات اصولی و اساسی با یک سازمان، مواضع مرکزی و مسئول آنرا آگاهانه اشغال کند، این امر تقض صریح تعهداتش نسبت به سازمان مورد بحث (با توجه به‌تعریف سازمان) بوده و در زمره خیانت است، و در این جا هیچ بهانه فرصت‌طلبانه‌ای نیز قابل قبول نیست.

مثلا اپورتونیستهای چپ‌نما، بعد از تفسیر یافتن ایدئولوژی‌شان، برغم تفاوت اصولی-ایدئولوژیک با مجاهدین، باقی ماندن خود را در مواضع مرکزی و مسئول سازمان، چنین توجیه می‌کردند که:

ما در مقابل تکامل (تکامل سازمان!) مسئول بوده‌ایم، نه در مقابل نفس‌سازمانی با ایدئولوژی اسلامی. آنها باینوسیله می‌خواستند، باقی ماندنشان

را در مواضع مرکزی و مسئول سازمان، آن هم پس از تغییر ایدئولوژی، بی‌اشکال جلوه دهند. زیرا از نظر آنها، اعتقاد بیک ایدئولوژی باصلاح تکامل یافته‌تر، آنها را به تقض اصول و ضوابط شناخته شده سازمانی «در سازمان مجاهدین خلق ایران» و غصب مواضع مسئول و مرکزی آن، مجاز می‌سازد. توجهاتی سخت‌گود‌کانه و سخیف، که از هیچ اعتبار منطقی و علمی برخوردار نیست،

چراکه:

اولاً— اگر هر کس آنچه را که خود پذیرفته است، تکامل یافته‌تر بیندارد، و به‌استناد آن هر کاری که می‌خواهد با دیگران بکند، در چنین صورتی، دیگر هیچ‌گونه ضابطه علمی و منطقی که مورد قبول همه باشد وجود نخواهد داشت، و لذا هر کس، بانجام هر جنابیتی نیز مجاز خواهد بود.

ثانیاً— بفرض محال هم، که ما بیک ایدئولوژی تکامل یافته‌تر رسیده باشیم؛ باز مجاز نیستیم که حقوق تاریخی مربوط به ایدئولوژیها، سازمانها و بخصوص ایدئولوژیهای ترقیخواه و انقلابی را، زیر پا بگذاریم. چراکه تکامل مطلق در دنیای ما، همیشه از طریق نهادهائی که بطور نسبی متکاملند، تظاهر پیدا کرده و دنبال می‌شود. لذا اگر چه‌نماها قبول دازند، که سازمان مجاهدین خلق ایران با جهان‌بینی توحیدی، مطلقاً ضد تکاملی و ارتجاعی نبوده و خلاصه بطور نسبی هم که شده سازمانی است در جهت تکامل؛ در صورتیکه برای ما هم حق حیات قائل بوده و قبول داشته‌باشند که ما هم می‌توانیم سازمان داشته و مبارزه بکنیم، با توجه به پرنسیپ‌های سازمانی، دیگر بعد از تغییر ایدئولوژی نیابستی در همان مواضع سازمانی قبلی باقی بمانند. چون دیگر عضو سازمان مجاهدین محسوب نمی‌شوند و در نتیجه باید این مواضع سازمانی را ترک کرده و بدست افراد وفادار به همان ایدئولوژی بسپارند. زیرا از این بعد اینها بایستی تکلیف سازمان را روشن کنند. در ضمن حق ندارند به‌بهانه نبودن افراد صالح، برای این تشکیلات اشک تمساح ریخته، و خود را به‌آن تحمیل کنند.

هر ادعائی هم علیه سازمان داشته‌باشند، از این لحظه بعد بایستی از خارج بر علیه آن موضع بگیرند، نه اینکه از تریبونهای داخلی آن استفاده کنند. بخصوص به بهانهٔ دموکراسی، حضور و تبلیغات آنها را در مواضع درونی سازمان نمی‌توان مجاز شمرد. از چنین افرادی با تمایل اپورتونیستی می‌پرسیم، در کدام حزب کمونیست

رسم است که مثلاً ایدالیستها، مرتدین و از راه برگشتگان و اپورتونیستها را، بگذارند در داخل سازمان تمایلاتشان را رواج دهند؟

توجه شود که در اینجا، ما به تغییر ایدئولوژی (مارکسیست شدن)، البته صرفنظر از روشهای فاشیستی و موزورانه، کاری نداریم. شعار ما در این مورد، «لَا اِكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَدْتَبِينِ الرَّشْدُ مِنَ الْقِي...» می باشد؛ در نتیجه مسئله صرفاً در برخورد اپورتونیستی و حتی غیرمارکسیستی با سازمان و اعضای آن خلاصه می شود. چراکه میدانیم در اینگونه موارد (حتی در یک نظرگاه مارکسیستی)، وقتی افراد یا جریانی با یک سازمان اختلاف اصولی در استراتژی یا ایدئولوژی پیدا می کنند، چاره‌ای جز انشعاب از سازمان اصلی باقی نمی ماند.

تاریخ مبارزات انقلابی نیز، ملو از انشعابات اصولی است. اپورتونیستها هم اگر این کار را می کردند (با توجه به ضرورت وحدت تمام نیروها علیه رژیم شاه)، به عنوان نیروی اصولی ضد امپریالیستی (البته در صورتیکه در مشی سیاسی خود تجدیدنظر نمی کردند) با آنها برخورد متناسب می کردیم. ولی آنها بجای راه حل اصولی، راه حل اپورتونیستی را که به خیانت نیز منجر شد اتخاذ کردند.

## ۲- مبارزه مکتبی چیست؟

مبارزه مکتبی مبارزه‌ای است براساس یک جهان بینی، با نظامی منسجم و یکدست از ارزشها، آرمانها، اصول، شناختها و شیوه‌های مشخص، که جمیع مناسبات انسان را با هستی، جامعه و خودش دربر گرفته، و آنها را در جهت کمال مطلوب خاص خود، تغییر می دهد. بنابراین وقتی از «مکتب»، بمنزله یک جهان بینی صحبت می کنیم؛ با مجموعه‌ای از ارزشهای هماهنگ<sup>۱</sup> و یگانه، که تماماً از یک ارزش متعالی و برتر، که سر سلسله تمام ارزشهای دیگر است سرچشمه می گیرد (مثلاً «الله» در جهان بینی اسلام)، رویرو هستیم. بدیهی است که هر چه ارزش اساسی یک مکتب برتر باشد، پویائی (دینامیسم) و پایداری آن و گروندگانیش بیشتر

---

۱- این هماهنگی را در عالیترین و عینی ترین شکل آن، در ایدئولوژی اسلام، و مشخصاً در قرآن شاهدیم: *أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا* (سوره آیه ۸۵).

است!

در برابر مبارزات مکتبی، مبارزات سیاسی رایج (معمولاً مبارزات ناسیونالیستی) قرار دارد، که در یک مقطع از زمان، صرفاً هدف و ارزشی خاص را، در زمینه مسائل اجتماعی، آنهم نه در ارتباط با یک دستگاه و نظام منسجم از ارزشها مد نظر قرار میدهد (مثلاً آزادی یک سرزمین) و لذا فاقد یک جهان بینی بمعنی اخص کلمه می باشد.

هر چه مبارزه پیچیده تر میشود و تکامل بیشتری پیدا می کند، ضرورت مبارزه مکتبی بیشتر روشن میگردد. زیرا مشاهده می کنیم مبارزاتی که دینانیسم (قوه محرکه) آنها، صرفاً ناسیونالیسم است، عموماً بعد از پیروزی به انحراف و ارتجاع کشیده می شوند، البته اگر چه هرگونه مبارزه اجتماعی، که خواسته متری و آزادی خواهانه داشته باشد، در حد خود قابل احترام و تأیید است. این مطلب یادآور کلام گویای امام حسین (ع) است که میگوید: «إِنَّكُمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لِأَخْفَانِ الْعِمَادِ، فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ»: «اگر دین ندارید و به غایت و قیامت معتقد نیستید (یعنی برهمنای یک جهان بینی و مکتب عمل نمی کنید)، پس لااقل در دنیا آزاد باشید.»

ولی مبارزه مکتبی براساس یک جهان بینی (یا دین)، گذشته از اینکه مزایای سایر مبارزات متری را داراست، کیفیتاً بلحاظ دربرگیرندگی، وسعت عمل و پایداری اش، از آنها متفاوت می باشد. چرا که خواستهای متری جزئی را، در یک دستگاه ایدئولوژیکی خواستار است، و تازه آنها را هم در ارتباط با تبیینی از کل وجود، جامعه و انسان، و بمتزلزه مراحل پائین تر یک جریان بالا رونده و عالیتر تکاملی، بیرون می کشد.

بدیهی است که یک مبارزه مکتبی، بطور عام در ارتباط با واقعیتها و درجات معین تکامل مبارزات یک جامعه معین، پیوسته از مراحل خاصی عبور می کند، که لازمه نبل به مراحل عالیتر است. این به بیان فلسفی، یعنی پیاده شدن مطلق در نسبی (عام در خاص)، و یا جستجوی مطلق در نسبی در هر مرحله مشخص. مثلاً در جوامعی که تضاد اصلیشان میان خلق و امپریالیسم است، مبارزه مکتبی نیز ایجاب می کند، که همین تضاد در شکل ناسیونالیستی اش اصل گرفته شود (توجه شود که

---

۱- إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أُمَّةٌ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ الْعَلِيمِ: بتحقیق این قرآن، به آنچه پایدارتر و استوارتر است هدایت می کند.

ناسیونالیسم در این مرحله مَتَرَقی است.) در این شرایط حصول انترناسیونالیسم، یا مراحل باز هم بالاتر، از طریق گذار از مرحله ناسیونالیسم میسر است.

از این رو می‌توان گفت که: گرچه نمود و ظاهر مبارزهٔ مکتبی در این مرحله، یک مبارزهٔ خلقی (با شرکت تمام اقشار و طبقات خلق) ضدامپریالیستی، و در سطح و ظاهر با سایر مبارزات ناسیونالیستی مشترک است؛ لیکن عمق و ماهیت این مبارزهٔ مکتبی، چیز دیگری است، که در جریان رشد مبارزه و ارتقاء آن به مراحل عالیتر، تدریجاً بارز می‌شود.

### ۳- اپورتونیسم (چپ و راست) چیست؟ و چرا می‌گوئیم اپورتونیسم چپ‌نما؟

زمانی مبارزه و انقلاب رهائی‌بخش ضدامپریالیستی ما به نتیجه می‌رسد، که براساس قانونمندی‌های حاکم بر حرکت جامعه (به‌مثابه یک پدیده)، انجام پذیرد. در غیر اینصورت مبارزهٔ خودبخودی بوده، و به‌شکست خواهد انجامید؛ بخصوص در مرحله تاریخی حاضر، که نقش آگاهی در حرکت تکاملی جامعه، کیفیتاً با مراحل گذشتهٔ تاریخ فرق میکند. بنابراین، در درجهٔ اول لازم است جامعه را، به‌مثابه یک پدیده (که بالطبع قانونمندی‌های ویژه خودش را دارد) با بینش علمی بررسی کرده، تضادهای درونی‌اش را شناخته و از این رهگذر تضاد اصلی آن را تشخیص دهیم. تا بتوانیم در پرتو آن مناسب‌ترین شیوه حل تضاد اصلی را پیدا کرده و برای حل آن دست به مبارزه‌ای اصولی بزنیم. ناگفته پیداست که، برای شناخت پدیده‌های عینی، باید به‌اسلوب و روش علمی شناخت مسلح بود، زیرا بدون آن هرگز قادر به شناخت علمی پدیده نخواهیم بود. برای توجه به‌اهمیت این شیوه لازم است ادامه دهیم، که استفاده از منطق علمی، درست به‌مثابه آنستکه، بادانستن رمز و بکار بردن آن، قلبی را بازکنیم، یا بادانستن سوزن و قرارداددن آن برصنحٔ گرامافون از محتوای مطلب ضبط شده مطلع گردیم.

منطق دیالکتیک<sup>۱</sup> به‌مثابه‌سوزنی است، که وقتی به‌وسیله آن به‌سراغ پدیده‌های

۱- مادیالکتیک را، به‌مثابهٔ قوانین عام حاکم بر پدیده‌های مادی، درک‌ادر جهان‌بینی توحیدی مورد استفاده قرار می‌دهیم. یعنی برخلاف ماتریالیستها، دیالکتیک را مطلق نکرده، و به‌کل

- تجریمی برویم، می‌توانیم باتکاه آن محتوای آنها را دریافته، و به عبارت دیگر آنها را بطور علمی بشناسیم.

حال براساس این منطق، تضادها و هم‌چنین تضاد اصلی جامعه را می‌شناسیم مثلاً، در مرحله فعلی تضاد اصلی جامعه، تضاد بین خلق و امپریالیسم است؛ و سپس مناسبترین شیوه‌حل تضاد اصلی هر مرحله را، با توجه به کمیت و کیفیت رشد این تضاد، پیدا می‌کنیم. شیوه علمی و اصولی مبارزه انقلابی بدین طریق حاصل می‌شود.

بدیهی است تنها سازمانها و احزای قادرند، تا نهایت، به‌شیوه و منطق علمی مبارزه انقلابی وفادار بمانند، که تعمیم تاریخی دیالکتیک را نیز قبول داشته باشند! بیان اجتماعی و جامعه‌شناسانه این موضوع این است، که سازمانها و احزاب مورد نظر، باید اساساً به‌بالنده‌ترین و مترقی‌ترین نیروهای ضداستماری جامعه (مستضعفین زمان) و در مرحله کنونی «کارگر و دهقان» متکی باشند! در شرایط کنونی جامعه ما، مناسب‌ترین شیوه‌حل تضاد اصلی شامل رعایت

و خود تعمیم نمی‌دهیم. پس بدین‌ترتیب در جهان‌بینی توحیدی، تضاد در دامن وحدت، و نسبی به‌اعتبار مطلق مفهوم پیدا می‌کند (بحث مفصل در مباحث ایدئولوژیک).

۱- موقعی که از تعمیم تاریخی دیالکتیک صحبت می‌کنیم، منظور همان پیاده کردن اصول شناسایی علمی، در رابطه با حرکت جامعه و تاریخ است. به عبارت دیگر پذیرش این مطلب است که تضاد مابین استعمارکننده (طبقات بهره‌کش)، با استثمارشونده (طبقات بهره‌ده)، سرانجام حل قاطع خود را در نابودی هرگونه استثمار (به‌معنی دقیق علمی آن)، باز خواهد یافت.

با توجه به اینکه، نفس دیالکتیک (به‌عنوان یک اسلوب و یک منطق)، هرگز قادر نیست جامعه و تاریخ را در تمامیتش توضیح دهد؛ متذکر می‌گردیم که دیالکتیک تاریخ را، نیابستی با ماتریالیسم تاریخی (که با نظرگاه ماده‌گرایانه به تاریخ می‌نگرد)، یکی گرفت. کسانی که دیالکتیک تاریخ را، با ماتریالیسم تاریخی یکی می‌گیرند، دقیقاً به تفاوت‌های کیفی میان علم و فلسفه، بی‌توجه‌اند. آنها نپندارند که دیالکتیک تاریخ یک مفهوم و مقوله علمی است، درحالی‌که ماتریالیسم تاریخی، حاکی از یک تبیین و نگرش فلسفی نسبت به تاریخ است.

۲- در اینجا منظور از متکی بودن به مترقی‌ترین نیروهای جامعه، این نیست که در شرایط کنونی، لزوماً تنها نیروی اجتماعی فعال و قابل اتکاء جنبش، کارگران و دهقانان می‌باشند. بلکه اقشار و طبقات ملکی دیگر نیز، کاملاً در جنبش ذی‌سهم (و حتی گاه دارای سهم عمده) می‌باشند. لذا منظور از اتکاء به نیروهای بالنده، که مورد نظر ماست، یک اتکاء اجتماعی-استراتژیک است.

دواصل زیر است<sup>۱</sup>:

### ۱- پذیرش مبارزه مسلحانه

۲- وحدت نیروهای خلقی، ضد رژیم و ضد امپریالیست را اصل گرفتن، و تضاد با آنها را فرع قلمداد کردن.

این اصول لازمه پیروزی بردشمن اصلی بوده، و عدول از هر کدام از آنها، مانع پیروزی است. چرا که به دشمن امکان میدهد، تا سلطه خود را هرچه بیشتر استمرار بخشد. حال اگر نیروئی که مدعی حمایت از حقوق طبقات مستضعف (کارگران و دهقانان) بوده، و اساساً متکی به طبقه کارگر میباشد یعنی (به اصطلاح جزء احزاب کارگری به شمار می رود)، هر یک از اصول مزبور را نقض نموده، و عملاً با آنها به مخالفت برخیزد، اپورتونیست محسوب می شود؟

پس در چارچوب نیروهای متکی به طبقات بالنده اجتماعی، آنهایی که در شرایط کنونی به مبارزه انقلابی مسلحانه پشت می کنند؛ یا آنهایی که بنفع دشمن، بجای وحدت نیروها، تضاد و تفرقه میان آنها را اصل گرفته و دامن می زنند؛ یا آنهایی که وحدت نیروها را بدون توجه به تضاد آنها، مطلق نموده و به دنباله روی از سرمایه داری و سرمایه داری کوچک کشانده می شوند، اپورتونیست هستند.

۱- اینکه این اصول را از کجا آورده ایم، خود محتاج بحثهای مفصل سیاسی-استراتژیک است. ۲- دلیل اینکه اپورتونیسم به معنی اصص و دقیق کلمه، فقط در مورد چنین نیروهایی بکار میرود، این است که، چون به لحاظ اجتماعی، طبقه بالنده کارگر، حاوی عمیق ترین تضادها با نظام حاکم است؛ بنابراین مبارزین و گروههای سیاسی وابسته بدان، بالطبع باستی در جهت واژگون نمودن رژیم حاکم، و حل تضاد اصلی، از بهترین و اصولی ترین شیوه های برخورد و حل مسأله، تبعیت کنند. لذا انحراف از اصول مورد نظر، در رابطه با آنها اپورتونیسم محسوب می شود. ولی در مورد سایر نیروها و طبقات اجتماعی و گروههای سیاسی وابسته به آنها، که تضادشان واجد چنین عمق انقلابی نبوده و لذا سازش ناپذیر نیست؛ از آنجا که به هنگام نقض این اصول، فی الواقع دیگر ماهیت ارتجاعی شان بارز شده است، لذا به آنها اپورتونیست اطلاق نمی شود. چرا که خصایص ارتجاعی را، که در بطن آنها ولو به صورت خاموش و غیرفعال موجود بود، بارز کرده اند، نه اینکه از خصائص اصولی که می باید واجد آنها می بودند، منحرف شده باشند.

این انحراف و فرصت‌طلبی (اپورتونیزم)، با توجه به مفهوم چپ روی و راست روی، که عبارت از جلوتر یا عقب‌تر حرکت کردن از شرایط (زمان) می‌باشد، انحراف به چپ (اپورتونیزم چپ)، و یا انحراف بر راست (اپورتونیزم راست)، خوانده می‌شود. مثلاً در شرایط فعلی جامعه، زمان مبارزه صرفاً سیاسی سپری شده، و شرایط مبارزه سیاسی - نظامی (مبارزه مسلحانه) فرا رسیده است. لذا جریاناتی که فقط به مبارزه سیاسی می‌پردازند، دچار اپورتونیزم راست هستند، و یا آنها که به وحدت نیروهای خلق، بیشتر از اندازه بها بدهند (که عبارت دیگر به نیروهای کهنه و راست پربها داده، به دنباله روی کامل از سرمایه داری یا خرده سرمایه داری اقتاده‌اند)، دچار اپورتونیزم راست هستند. به عکس جریاناتی که، در این مرحله، تضاد نیروها را اصل گرفته، و وحدت را فرع بگیرند، اپورتونیست چپ هستند؛ زیرا هنوز زمان آن نرسیده که تضاد با نیروهای دیگر را اصل بگیریم.<sup>۲</sup>

بنابر این اپورتونیزم، معادل «انحراف» از اصول بوده، و به معنی زیر-پاکداشتن و نقض اصول در عمل می‌باشد.<sup>۳</sup>

در صورتیکه اپورتونیزم تثویزه شود، دیگر با رویزیونیسم (تجدید نظرطلبی) در اصول مواجه خواهیم بود. پس رویزیونیسم یعنی زمانی که یک انحراف (اصلی که در عمل زیرپاک‌گذاشته شود) بطور نظری و تثویزیک هم مدون شود. اپورتونیزم را، فدا کردن اصل و گرفتن فرع، همچنین همراهی با جریان خود-بخودی، به اعتبار اینکه جریان خودبخودی هرگز ضامن و دربرگیرنده اصول نیست، نیز تعریف کرده‌اند.

---

۱- منظور شرایط قبل از سقوط دیکتاتوری شاه است.

۲- لازم تذکر است که چون ما بلخان ایدئولوژیک، عقاید و احزاب ماده‌گرا را، بخاطر فاصله‌شان از توحید واقعی، که مطلق تریخوواهی است، عقب‌تر و در سمت راست خود (اسلام) و توحید واقعی، میدانیم. بنابراین ضمیمت یک نیروی کارگری مارکسیست را با خودمان (مجاهدین)، از موضع راست تلقی کرده، و فی الواقع اپورتونیزم راست محسوب می‌نماییم.

۳- اپورتونیزم بطور دقیق، در فرهنگ سیاسی جنبشهای وابسته به طبقه کارگر، «جریان انحرافی خرده بورژوازی در درون جنبش طبقه کارگر» تعریف شده است (ولادیمیر). که طبعاً ریشه طبقاتی انحراف مزبور را، در درون جنبش کارگری نشان میدهد؛ چرا که این انحرافات، نهایتاً به استمرار نظام استعماری خواهد انجامید (ضمن اینکه میدانیم، در شیوه تحلیل طبقاتی مارکسیستی، کلیه انحرافات مطلقاً بطور طبقاتی تحلیل می‌شوند).



براساس این تعاریف، اپورتونیزم هم می‌تواند از روی آگاهی و با قصد و غرض باشد، و هم صادقانه و از روی ناآگاهی<sup>۱</sup>. معمولاً اپورتونیزم، آبخشور و منشاها، سکتاریستی (سکتاریسم یعنی، جدائی و پرت افتادن از توده‌ها) و دکماتیستی (دکماتیسم یعنی، پیاده کردن اصول بدون توجه به شرایط، دیدن اصول و ندیدن شرایط) دارد. باید متذکر شویم که صرفنظر از معنی دقیق اپورتونیزم، این کلمه در فرهنگ عامیانه روزمره، به معنای هر نوع سوءاستفاده این‌الوقتی و روشهای نادرست و انحرافی، بکار می‌رود.

اما اینکه می‌گوئیم اپورتونیزم چه‌نما، به این دلیل است که مطابق معیارهای خودمان، که اسلام و توحید (به‌شابه‌مطلق ترقیخواهی) و موحدین واقعی را، بالاتر و برتر از مارکسیسم و مارکسیستها میدانیم، بنابر این تقض وحدت از جانب مارکسیستها، بر علیه موحدین واقعی، چه روی نام نمی‌گیرد. چراکه این کاری نیست که می‌باید سرانجام، انجام می‌شد، ولی حالا زودتر از وقت واقع شده. بالعکس این به اعتقاد ما، پیمان شکنی یک نیرو یا نیروی بالاتر از خودش است، که در عمق چنین حرکت مفهوم و مضمون راست دارد، ولی چون از طرف معتقدین به نفی‌استثمار به عمل آمده، شایسته نامگذاری اپورتونیزم راست است (البته باید متذکر شویم، که ما به‌خاطر اینکه در فرهنگ سیاسی- انقلابی مصطلح روز حرفه‌ایمان مفهوم داشته باشد، اصطلاح اپورتونیزم چه‌نما را، که دربرگیرنده هر دو معنی باشد برگزیده‌ایم تا به لحاظ سیاسی حرفمان برای سایر نیروهای ضد استثمار هم، مفهوم باشد).

#### ۴- تعریف جریان

از آنجا که همه اشیاء و محسوسات عینی و مادی در حال تغییر و حرکت‌اند، و این تغییرات متناسب با ذات و ماهیت آنها صورت می‌گیرد، لذا هر شی «سیر تکاملی» و رشد خاص خود را دارد که در نقطه اوج آن، ماهیت و ذات پدیده بالغ و آشکار می‌شود. این «سیر رشد و تکامل» را، که متشکل از مجموعه تغییرات و حرکات هر پدیده است، «جریان» می‌نامند.

مثلاً مرحله‌ای که یک جنین (از انعقاد نطفه، تا بدنی آمدن کودک) طی

۱- از قضا نوع صادقانه آن، به گفته لنین، خطرناکترین نوع اپورتونیزم است.

می‌کند، یک «جریان» است. و این مسیر خود، شامل مجموعه تغییرات متعدد و متوالی، نظیر: خون بسته، تکه گوشت، رویش استخوان و... می‌باشد، که ظاهراً در هر مقطع، متمایز و متفاوت از کیفیت مرحله قبلی است.

از طرف دیگر، هر جزء از جنین، کیفیت و رشد خاصی، نسبت به دیگر اجزاء آن دارد. لکن همه این تغییرات، و نیز همه اجزاء یک ارتباط ارگانیک با هم داشته و بویژه حرکتشان سمت واحدی دارند. بطوریکه علی‌رغم تفاوت‌های فردیشان، کلاً در جهت رشد دادن و بالغ کردن نطفه حرکت می‌کنند (نقطه اوج این تغییرات، پیدایش و تولد یک انسان است).

مثال دیگر: بیماری وبا، نیز یک جریان است. زیرا از زمانیکه میکروب وبا وارد بدن می‌شود، تا زمانیکه به اوج بلوغش می‌رسد از مراحل مختلف عبور کرده، و تغییرات متعددی را در ارگانسیم پدید می‌آورد. مثلاً: سرگیجه، رنگ‌پریدگی، قی و... بالاخره ممکنست به مرگ یک انسان نیز بیانجامد.

این مراحل و «نمودهای» متفاوت، هر کدام مشخصات ویژه خود را دارند. لکن ما فقط هنگامی به شناخت دقیق آنها نائل می‌شویم، که ارتباط این نمودهای متفاوت را با هم کشف کرده، و در نتیجه دریابیم که در مجموع به کدام بیماری مشخص، تعلق دارند. یعنی در حقیقت «جریان» واحدی را، که همه نمودهای مذکور از عوارض آن هستند، بشناسیم. و الا بدون درک آن جریان (و در اینجا آن بیماری) مشخص، غیرممکن است بتوانیم به ریشه اصلی و علل واقعی آن ناراحتی‌ها، پی ببریم. چون ممکن است بعضی از این نمودها، در بیماری‌های دیگری هم ظاهر شوند. مثلاً پریدگی رنگ، از عوارض بیماریهای متفاوتی است، لذا اگر این عارضه را، جدا از جریان و ماهیت «بیماری و با» بررسی کنیم، به اشتباه می‌افتیم؛ و نتیجتاً به جای معالجه و مقابله با این بیماری، آنرا تشدید کرده، و چه بسا جان بیمار را نیز به خطر بیاندازیم. و یا مثالهای دیگر...

بنابر این وقتی از جریان صحبت می‌کنیم، با بخش و انتشار متوالی و پیوسته، سلسله نمودهایی مواجهیم که جدا از خصائص ویژه و فردی‌شان، دارای ماهیت مشترکی بوده، که بطور ارگانیک در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته، و در دستگاه واحدی قابل تحلیل می‌باشند از اینرو برای شناخت صحیح و دقیق یک فرد یا یک تک نمود، صرفنظر از خصائص ویژه‌اش، بایستی آنرا در کادر جریانی که بدان وابسته است، بررسی کرد. ضمناً باید توجه داشت، که یک تک نمود، به تنهایی نمیتواند

مشخص یک «جریان» باشد. برای روشنتر شدن موضوع یک مثال اجتماعی می‌زنیم:  
یک فرد «ساواکی»<sup>۱</sup> ممکن است به لحاظ خصوصیات فردی‌اش. دارای بعضی نقطه قوتها هم باشد. مثلاً فردی جسور، پرحوصله، خوش‌برخورد، با سخاوت و... باشد. و یا بعضی اوقات، اقدامات مثبتی هم انجام بدهد و... لکن این تک‌نمودها، نه تنها معرف شخصیت واقعی و مواضع سیاسی-ایدئولوژیک او نیست، بلکه اگر صرفاً اینها معیارشناسی باشند، دقیقاً گمراه‌کننده هم هستند. ماهیت او زمانی روشن می‌شود، که او را در کادر «جریانی» که به آن وابسته است (یعنی ساواک)، بشناسیم. در اینصورت، هویت و موضع واقعی او، به عنوان یک عنصر ضدخلق، خائن و جنایتکار مشخص می‌شود. و بدیهیست که دیگر آن با اصطلاح محاسن و یا خیرخواهیها، کوچکترین ابهام و اشکالی در شناخت ما از او، ایجاد نمی‌کند. زیرا او با تمام خصوصیات فردی‌اش، در خدمت دستگاهی است که جز سرکوب و خیانت به خلق، هدف و عملکردی ندارد، و ایتم در اشکال و حرکاتی نظیر: جاسوسی، تعقیب، دستگیری، بازجویی، شکنجه، اعدام و کشتار مبارزین، پایمال کردن آزادیهای مردم، ایجاد خفقان و سانسور، اعمال هر نوع فشار و دیکتاتوری و... «نمود» پیدا میکند. بنابراین کسی هم که در خدمت این دستگاه (جریان) قرار گرفته، علیرغم هر ویژگی فردی، مجموع اعمال و حرکاتش به حال به خیانت راه میبرد.

ویژگی دیگر جریان، حرکت و رشد مداوم آن است. بدین جهت شناخت عینی آن مستلزم شناخت جریان‌وار و دیالکتیکی است. بدین معنی که ما بایستی اشیاء را در حرکتشان مطالعه کنیم، و گذشته، حال و آینده (مسیر رشد، نقطه اوج و بلوغ) آنها را، در نظر بگیریم. چرا که این بلوغ، خود مبین ماهیت و ذات پدیده است، و همه تغییرات هم در جهت بلوغ و افشای ماهیت اشیاء شکل می‌گیرند.

حال با توجه به توضیحات و مثالهای فوق، مفهوم «جریان اپورتونیستی» و نیز «جریان راست ارتجاعی» روشن می‌شود؛ منظور از جریان اپورتونیستی چپ‌نما، مجموعه نمودهایی<sup>۲</sup> است، که تماماً از تقض اصل وحدت نیروها در این مرحله از

۱- در این مثال، هدف صرفاً تشریح مفهوم «جریان» است، و هیچ مشابهتی به لحاظ عملکرد، یا مسائل مورد بحث در این سؤال ندارد.

۲- منظور کلیه حرکت و تحولات عناصر مارکسیست شده، در داخل سازمان است؛ از جمله: مشخص نکردن ناصداقانه مواضع خود، تحمیل خود بر سازمان و مرکزیت، تعزیم تعلیمات

انقلاب سرچشمه گرفته است، و در نقطه بلوغ خود، بصورت تلاشی سازمان مجاهدین خلق ایران، متظاهر شده است.

حال افرادی که وابسته و مدافع این جریان اپورتونیستی باشند، اپورتونیست محسوب می‌شوند. در عین اینکه به لحاظ فردی و یا میزان صداقت با یکدیگر تفاوت دارند.

همچنین باید اضافه کرد، که اقدامات و عملیات این جریان علیه رژیم، انحرافشان را توجیه و در نتیجه آنها را تطهیر نمی‌کند (البته تا زمانی که به مواضع اصولی بازنگشته‌اند).

در مورد «جریان» راست ارتجاعی هم، منظور مجموعه نمودها، خصائص و گرایشاتی<sup>۱</sup> است، که در نقطه بلوغ خود به افشاء ماهیت ارتجاعی (کهنه و میرنده) آن، منتهی می‌شود.

حال اگر فرد یا افرادی از این جریان، مقرض و بدطینت هم نباشند، تا زمانی که وابسته به این جریان باشند، حرکتشان در جهت بروز دادن نمودهای ضد انقلابی، و بهر حال در خدمت عملکردهای زیانبار و ارتجاعی این جریان خواهد بود.

نتیجه عملی که از تشریحات فوق حاصل می‌شود اینست که، در مواجهه با وابستگان این جریانها، نبایستی با آنها به عنوان فرد یا افرادی مستقل، و جدا از جریانشان، بلکه برعکس به عنوان جزء یا مظهري از آن، برخورد کرد. در عین حال که معتقدیم، ویژگیهای فردی آنها می‌تواند در تصحیح یا تشدید مواضع غلطشان مؤثر باشد. به عبارت دیگر راهنمای ما در برخورد با این عناصر، اساساً و یا مقدماً خصوصیات شخصی و تکی آنها نیست، بلکه وابستگی‌شان به یک جریان انحرافی است که مبنای قضاوت در مورد آنها قرار می‌گیرد (زیرا بهر حال، آنها عام‌ترین خصوصیات جریان را دارا می‌باشند.)، و از آنجا که ما با کل جریان برخورد می‌کنیم، ملاحظات فردی نمی‌تواند موضعگیری عام ما را در برخورد با آنها، تحت الشعاع قرار دهد.



ایدئولوژیک سازمان، تحمیل ایدئولوژی خود به افراد، تصفیه و کشتار مجاهدین و... بالاخره اعلام به اصطلاح «مارکسیست شدن سازمان».

۱- نظیر ضدیت با نیروهای انقلابی، بویژه مجاهدین، و نقطه نظرهای بنیادی آنها، رد مشی انقلابی، سازش با امپریالیسم و رژیم ارتجاعی، خروج از جبهه خلق و...

## ۵- خیانت چیست؟ چه کسانی و به چه چیز خیانت کرده‌اند؟

تعریف: خیانت نقض آگاهانه تعهدات ما، نسبت به یک شی است. البته توجه داریم که خیانت، یک اصطلاح سیاسی دقیقاً تعریف شده، نیست. و از این روکار برد و دامنه عمل وسیعی دارد، و مهمتر از همه اینکه، خیانت مفهومی نسبی است.

خطاها و اشتباهات بر دو نوعند: خطاهای سازمانی و خطاهای ایدئولوژیک. در حالیکه در برابر خطاهای سازمانی باید انعطاف نشان داد، در برابر خطاهای ایدئولوژیک (اپورتونیسیم، رویزیونیسم و...)، بایستی بسیار سخت‌گیر بود. ممکن است اشتباه کوچک و جنبه مسلط در کار فرد یا سازمان نداشته باشد، لیکن وقتی جنبه مسلط یافت و به جریان تبدیل شد، دیگر با یک انحراف یا با اپورتونیسیم مواجه هستیم.

اگر بطور مطلق و عام نگاه کنیم، یعنی درحیطه فلسفه و دریافتها و تصمیم‌های مطلق بینانه، هر نقض تعهدی چه بزرگ و چه کوچک، همینکه آگاهانه باشد خیانت است (آیه ۲۷ انفال). ولی در عملکرد سیاسی، و با توجه به بار خاص و معنی ویژه‌ای که این کلمه به خود گرفته، لذا در فرهنگ سیاسی خیانت متوجه خطاهای بسیار مهم، و ضربت ناشی از آن، و به اعتقاد ما عطف به تعهدات اساسی نسبت به یک شی است (مثلاً نقض آگاهانه استراتژی یا ایدئولوژی یک سازمان)<sup>۱</sup>. به همین علت است که ما می‌گوییم، سردمداران این جریان اپورتونیستی به ما (سازمان مجاهدین) و در نتیجه به جنبش (با توجه به مفهوم خیانت، و رابطه ما با جنبش) خیانت کرده‌اند. زیرا حفظ سازمانهای انقلابی و پیشتاز، یکی از وظائف و تعهدات اساسی نیروها و سازمانهای انقلابی است.

- ۱- منظور از جنبه مسلط و تبدیل شدن آن به جریان... اینستکه، اگر سازمان یا حزب بر مبنای چنین عملکردی جلو برد، نه تنها به هدف واقعی خود نرسیده بلکه از آن دور می‌شود.
- ۲- موقعی که از نقض تعهد صحبت می‌کنیم لازم نیست این تعهدات، مکتوب و روی کاغذ باشند (بالاخص در مورد یک سازمان انقلابی که تنها شرف و وجدان انقلابی پشتوانه و ضامن چنین تعهداتی است).

## ۶- تاکتیک مبارزه با اپورتونیسیم چیست، و اگر این مبارزه صورت نگیرد چه خواهد شد؟

از آنجا که «اپورتونیسیم» جریانی است انحرافی در درون جنبش که باعث هدر رفتن نیروها و امکانات انقلاب می‌شود و خلق را از رسیدن به هدف، دور و منحرف می‌کند؛ لذا وظیفه هر عنصر انقلابی است که با این جریان انحرافی مبارزه کرده و از افتادن جنبش به مسیر انحرافی جلوگیری کند. پیروزی یک مبارزه ضدامپریالیستی، مستلزم غلبه بر «اپورتونیسیم» در صفوف داخلی خلق است. زیرا تکامل و رشد هر مبارزهٔ انقلابی در درجهٔ اول منوط به حل تضادهای درونی آن، و در رأس همه آنها «اپورتونیسیم» می‌باشد، که از پشت به خلق و نیروهای انقلابی خنجر می‌زند.

اما برای اینکه بینیم، در مبارزهٔ ضداپورتونیسیتی، از چه شیوه و تاکتیکی باید استفاده کرد، شاید لازم باشد اشاره مجددی، به ماهیت و عملکرد «اپورتونیسیم» بکنیم. بر مبنای تضاد اصلی (خلق و امپریالیسم و رژیم وابسته به آن)، جامعه بطور کلی به دو اردوگاه خلق و ضدخلق تقسیم می‌شود. امپریالیسم و رژیم وابسته (اردوی ضدخلق)، به مثابه نیروهای مطلقاً کهنه و ارتجاعی، هیچ توجیه و حقایقی برای دوام و بقا ندارد، لذا تنها شیوهٔ برخورد با آن، قهرانقلابی در جهت نابودی کامل آن است. اما اردوی خلق، متشکل از تمام نیروها و طبقاتی است، که موضع ضدامپریالیستی داشته، و بر علیه آن مبارزه می‌کنند. این نیروها به این دلیل، که هنوز مطلقاً کهنه و ارتجاعی نیستند، بدرجات مختلف مترقی، و نتیجتاً بهمان میزان حق حیات دارند (در هر زمان با توجه به تضاد اصلی جامعه، می‌توان نیروهای مطلقاً چپ (مترقی) و مطلقاً راست (کهنه و ارتجاعی) را مشخص نمود). لکن برخی از این نیروها، در جریان عمل و حرکت مبارزاتی، از مسیر و راه اصلی دور شده، و دچار انحراف و اپورتونیسیم می‌گردند. البته بدیهیست که، آنها هنوز از جبهه خلق

۱- «مبارزه با اپورتونیسیم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست.»

۲- طبیعی است که تنها نیروها و سازمانهایی که معتقد به موا استعمار و متکی به طبقه کارگرند، انحرافاتشان بشکل اپورتونیسیم متظاهر میشود، درحالیکه سایر نیروها (خرده بورژوازی و...) انحرافاتشان بصورت گرایشات یا خصائص ارتجاعی قابل تحلیل است.

خارج نشده، و باز هم در جبهه نیروهای ضدامپریالیست (اگر چه عملکرد آنها بنفع امپریالیسم است)، قرار دارند.

با توجه به توضیحات فوق مشخص می‌شود، که تاکتیک و شکل مبارزه ضداپورتونیستی، نمی‌تواند دقیقاً مشابه شیوه مبارزه برعلیه دشمن اصلی (امپریالیزم-ارتجاع)، که مطلقاً نفی شده (ضدخلق و ضدتکامل) است، باشد. لذا سرکوب نظامی و یا استفاده از تاکتیکهای قهرآمیز که شیوه مبارزه اصولی، علیه ضدانقلاب است در اینجا اساساً موردی ندارد. لذا هرگونه حرکت و اقدامی که به‌قع امپریالیسم تمام شده و به‌تقویت او منجر گردد و یا اینکه در صورتیکه در مبارزه با اپورتونیسم، مبارزه ضدامپریالیستی مرجع شمرده نشود، چنین تاکتیکها و شیوه‌هایی ضدانقلابی است و به‌تضعیف صفوف انقلاب منجر خواهد شد. بنابر این درکادر برخوردارها و شیوه‌های انقلابی، لو دادن و در نتیجه اسیر کردن آنها بدست رژیم ضدخلق، و یا همکاری با رژیم در جهت از بین بردن آنها و حتی استفاده از امکانات رژیم در جهت مبارزه ضداپورتونیستی، تاکتیکها و شیوه‌هایی ارتجاعی و ضدانقلابی می‌باشند، در نتیجه استفاده از آنها محکوم است. این حقیقتی است که ضرورت آن تنها با توجه به‌ماهیت دشمن، و فراموش نکردن تضاد اصلی، بخوبی آشکار می‌شود. بخصوص که این خوش‌خدمتی‌ها، علیه کسانی باشد که هنوز در اردوی خلق (و برعلیه ضدخلق) سبگیر دارند. یعنی به‌رحال، آنها رژیم را دشمن اصلی خود می‌دانند. پس بنابر این هدف و شکل این مبارزه چگونه باید باشد؟

بهترین شیوه برای مبارزه با اپورتونیسم، و جلوگیری از حاکمیت آن بر جنبش انقلابی، مبارزه‌ای سیاسی با هدفهای افشاگری می‌باشد. این مبارزه تا زمانی ادامه پیدا خواهد کرد که یا این جریان مواضع انحرافی خود را تصحیح کرده و به‌خط اصولی بازگردد، و یا در صورت عدم تصحیح مواضع و باز نگشتن به‌مسیر اصولی، بر اثر این افشاگری، ماهیتش برای نیروهای خلقی روشن شده و سرانجام منزوی گردد.

صرفنظر از دلائل ایدئولوژیک ذکر شده در فوق، به‌لحاظ سیاسی هم، اعمال شیوه‌های ارتجاعی زیانبار است. زیرا کسانی که برای مبارزه با اپورتونیسم از شیوه‌های ارتجاعی استفاده می‌کنند، پیش از آنکه در افشای ماهیت جریان اپورتونیستی موفق باشند، مواضع خودشان مورد تردید قرار خواهد گرفت. زیرا همکاری با رژیم ضدخلق، تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای که صورت گیرد، خبر از ارتجاع و خیانت

عاملین آن میدهد. بدیهیست که این عناصر با اتخاذ این شیوه‌ها، نه تنها در برخورد با اپورتونیستها از حمایتی برخوردار نخواهند شد، بلکه برعکس این شیوه برخورد باعث می‌شود، که اپورتونیستها به‌میزانی که در ضدیت با امپریالیسم پایدارتر باشند، حقانیت بیشتری پیدا کنند. زیرا آنها بسادگی می‌توانند، مواضع انحرافی‌شان را، در سایه عملکردهای ارتجاعی حریفشان پنهان کرده، و بالتجیه حقایق را، پایمال و لوث کنند. یعنی به‌این ترتیب با استفاده از ضعف برخورد و تکیه بر تاکتیک‌های ارتجاعی طرف مقابل، یک چهره بظاهر چپ و مترقی، حتی ضرباتی را که بر جنبش وارد کرده و انحرافات را که باعث شده‌اند، تکامل دهنده و ترقیخواهانه جلوه داده، و خود را قربانی یک جریان ارتجاعی معرفی کنند.

## ۷- نام متعلق به کیست؟ و آیا اپورتونیست‌های چپ‌نما می‌توانند خود را مجاهد مارکسیست - لنینیست بدانند؟

نام، مظهر و سمبل تمامیت ایدئولوژیکی یک سازمان است، نشانه‌ای که از آن جمیع آرمانها، ارزشها، خط‌مشی‌ها و رویه‌های سیاسی آن تداعی می‌شود. به عبارت دیگر، نام دقیقاً در رابطه با محتوای سازمان می‌باشد، به‌خصوص نام مجاهد که دارای بار مشخص ایدئولوژیکی - اسلامی است، و یادآور مبارزات مترقی و انقلابی است، که پیوسته در طول تاریخ، به‌درجات مختلف، و با الهام از این ایدئولوژی صورت گرفته است. بنابراین اسمبل «نام»، در رأس ارزشهای سازمان قرار دارد.

اگر با یک دید علمی به‌مسئله نگاه کنیم، معمولاً سازمانها و احزاب مختلف به‌مثابه ارگانهای سیاسی رهبری‌کننده جنبش‌هایی با نیازها و آرمانهای مشخص تشکیل می‌گردند، و آنگاه به‌عنوان سمبل، نام معینی را که در ضمن بیانگر آن آرمانها باشد، بر خود می‌نهند. براساس توضیحات فوق، انتخاب «نام مشخص» برای یک سازمان یا حزب، هرگز امری تصادفی نبوده، و با محتوای ایدئولوژیکی آن در رابطه است. و هم چنین میراث بردن از جریان مزبور (مثلاً سمبلها و علامتهای آن) نیز تصادفی نبوده، و در ارتباط مستقیم با قبول و پذیرش آرمانها و ایدئولوژی آن است، که الزاماً منحصر به‌جریان اصیل سازمان خواهد بود.

بنابر این اگر جریان و افراد خاصی پیدا شوند، که با آن آرمانها و ایدئولوژی



قطع رابطه کرده باشند، نمی‌توانند خود را ادامه تاریخی جریان اصلی تلقی کنند. برخورد اصولی و انقلابی حکم می‌کند، که از جریان اصلی انشعاب کرده و برای خود علائم و مشخصات تازه‌ای برگزینند؛ چون ارزشها و سبملهای یک جریان و سازمان، مخصوصاً وقتی به خلق معرفی شده باشند و براساس یک ایدئولوژی اعلام شده، با طبقات و اقشار مختلف اجتماعی، در یک رابطه سیاسی-سازمانی وارد گردیده و از آنها جلب حمایت مادی و معنوی نموده باشد، دیگر نه تنها به فرد یا افراد بخصوصی تعلق نداشته و ملک خصوصی آنها محسوب نمیشود، بلکه دیگر این سازمان است که افراد را در تعلق و خدمت خود دارد. بنابر این افراد، می‌توانند از جریان یا سازمان جدا شوند، ولی نمی‌توانند جریان یا سازمان را براساس تصمیم و رأی فردی، به دنبال خود و به هر جا بکشانند. این مسأله ایست که نادیده گرفتن آن، به منزله جهل کامل نسبت به قانونمندیهای اجتماعی و یادآور سیمای کریه اپورتونیستهای چپ‌نامست. حتی در کادر منطق، ایدئولوژی جدیدی که آنها مدعی آن هستند (مارکسیسم)، و با توجه به اصول شناخته شده مارکسیستی، اگر برای جنبشهای خرده بورژوازی، در این مرحله حق حیات قائل باشند، طبیعتاً این جنبشها و سازمانهای مربوط بدان، از سابقه و ارزشها و نهادهای خاص تاریخی خود نیز برخوردارند از اینرو همه چیز قابل انتقال است الا مالکیت تاریخی این جریانها، که تماماً و بطور تجزیه‌ناپذیر از آنهاست، و مالکیت منقول نیست، که از این دست به آن دست بچرخد.

اپورتونیستهای چپ‌ناما با مسأله نام چنان برخورد میکنند که گویا نام، ملک و ارزش خصوصی این یا آن فرد یا دسته، صرفنظر از آرمانها و ایدئولوژی آنهاست. با چنین عملکردی، آنها علیرغم دعای سوسیالیستی و مردم‌گرایانه‌شان! سخت‌اند یویدوآلیستی (فردگرایانه) و کاسبکارانه، برخورد می‌کنند. چرا که به خاطر منافع اپورتونیستی کوتاه‌مدت خود، سابقه تاریخی بسیار روشن «مجاهد»، و «سازمان مجاهدین» را، نادیده می‌گیرند. آنها گاه می‌گویند: که در تاریخ مشروطه، پیرم خان هم اگرچه ارمنی بود، ولی مجاهد بود؛ غافل از آنکه در جریان مشروطه، مبارزان ارمنی، فدائی نام داشتند. و گاه به انشعاب حواتمه از جبهه الشعیبه، که نام جدید خود را با افزودن کلمه «دیموقراطیه» به نام قبلی، انتخاب کرده، استناد نموده و می‌خواهند به نحوی نتیجه بگیرند، که می‌توانند از کلمه مجاهد با افزودن پسوند یا پیشوندی به خاطر نشان دادن سابقه تاریخی جریان جدید استفاده

کنند. تعجب این است که چپ‌نماهای ما، به توصیهٔ هیچکس، بویژه گروه‌های مارکسیست، دایر بر ترک نام مذکور وقتی نهاده، و هم چنان کارشان را ادامه داده، دیوار خود را می‌سازند؛ دیواری که سرانجام به حکم قانونمندی‌های اجتماعی، بر سرخودشان خراب خواهد شد.

خلاصه کنیم: نام «مجاهد» خاص جریان و عناصری است، که به همان ارزشهای متعالی توحیدی، که از همان آغاز، بنای سازمان بر آنها استوار شده، و تحقیقشان در جامعه، بعنوان هدف درازمدت برای سازمان مطرح بوده وفادار باشند. لذا هر نوع سوءاستفاده از آن در حکم استمرار خیانت است نسبت به مجاهدین، و در نتیجه تمامی خلق.

اگر آنها معتقد به پروولتریاسیون و در نتیجه ارتقاء خودشان به کیفیت جدیدی هستند، این کیفیت جدید، الزاماً با نام و سمبل قبلی سازگار نبوده، و لذا بایستی نام جدیدی برای خود انتخاب کنند، مگر آنکه ینش تنگ و فرصت طلبانه‌ای که از پشت نیز به خلق خنجر می‌زند مانع آنها شود.

باز هم تکرار می‌کنیم: نام مظهر تمامیت ایدئولوژیکی سازمان بوده، و استفاده از آن، منحصر به وفاداران و معتقدان به همان ارزشها و اصول و معیارهاست. البته توجه داریم، که ما بر حسب نگرش واقع‌بینانه توحیدی خود، که از اسلام راستین و بری از جعلیات و انحرافات، سرچشمه می‌گیرد، خود را وارث مبارزات خرده بورژوائی (علیرغم وحدت جبهه‌ای و تأیید جنبه‌های مترقی آنها، که به لحاظ خطمشی سیاسی، آنها را به ما نزدیک می‌کند). ندانسته، بلکه وارث توحید و اسلام ناب و انقلابی می‌دانیم. برخی استدلالی که در فوق گذشت، صرفاً به مخاطر مواجهه با اپورتونیست‌ها از موضع ایدئولوژی و منطق خودشان بود، چون آنها خود را مارکسیست می‌دانند. البته لازم به تذکر است که ما به لحاظ ایدئولوژیک، خود را وارث تمامی جنبه‌های مترقی - مبارزاتی که ملهم از اسلام بوده، میدانیم.

## آیندهٔ جریان اپورتونیستی؟

چنانچه در یکی از سؤالات دیگر شرح داده شد، ما خواستار بازگشت اپورتونیست‌ها به خط صحیح هستیم. البته این امر مستلزم انتقاد از خود جدی و هم چنین مجازات مسئولین انحراف از جانب بقیه اعضا است. البته چنانکه گفتیم، ما این جریان را،

یک کل یکپارچه بدون تضاد تلقی نمی‌کنیم، و به همین دلیل دقیقاً مصر هستیم، که بایستی با تقویت اپوزیسیون داخلی صادق آن (البته با برخوردهای صحیح خودمان)، اسباب سقوط رهبری فاسد و منحرف را، فراهم نمود. لیکن اگر عناصر آگاه و مسئول این جریان نتوانند بهره‌رست بازگردند، و یا اپوزیسیون منسجم صادقی در درون آن وجود نداشته باشد، و اگر قانونمندیهای اجتماعی که فوقاً از آنها یاد کردیم واقعیت داشته‌باشند، مطمئناً در طول زمان این جریان به سمت ایزولاسیون، و سرانجام تجزیه و انشعاب و نابودی پیش می‌رود؛ که البته این امر مستلزم بروز و ظهور آثار جریان اپورتونیستی مزبور در جامعه می‌باشد. زیرا سازمان با جامعه در یک ارتباط ارگانیک قرار دارد، و قوانین مکانیکی بر مناسبت آیندو حاکم نیست، هرگونه تحویلی در هر کدام از آنها، تأثیر خاص خود را بردگیری خواهد گذاشت. با توجه به اینکه حرکت و انتقال موج از توده به‌پشتاز به‌سرعت صورت می‌گیرد، در حالیکه حرکت عکس آن کند و بطئی صورت می‌پذیرد. البته تدریجاً واقعیت مزبور، آثار خود را در جامعه خواهد گذاشت، و واکنشهای نامطلوبی بر خواهد انگیزت (بصورت جدا شدن سمپاتها و اعضاء از سازمان). از سوی دیگر ایزولاسیون این جریان، مستلزم قطع رابطه آن با محیط و ملائیماسی پیرامونش می‌باشد، که به‌این ترتیب گلوگاه فرصت‌طلبانه تنفسی او مسدود می‌شود. به‌این معنی که، سازمانها و عناصر آگاه و مبارز، تدریجاً او را محکوم کرده و زیر فشار می‌گذارند (ضرورت تبلیغات درست و انقلابی علیه جریان، و اتخاذ مواضع صحیح در عمل، و حفظ ارزشهای پیشین؛ زیرا جریان از خدا می‌خواهد، که ما بهره‌رست درست و اصولی نیرویم، تا تأیید مشروعیت حرکتش باشد). آنگاه انعکاس این فشارها و تضادهای خارجی، در داخل این جریان، به‌صورت رشد تضادهای درونی که سرانجام به‌تجزیه منجر می‌شود، بروز خواهد کرد (انشعاب). در نتیجه از موضع یک‌گروه قابل توجه‌سیاسی، کیفیتاً تنزل کرده، و آنگاه در مراحل بعدی رشد جنبش انقلابی، فسیل‌وار به‌حیات خود ادامه می‌دهد، و یا اینکه به‌ترتیب خنثی، تجزیه و سرانجام نابود می‌شود. بدیهی است که ما خواهان بازگشت جریان براه صحیح و اصولی هستیم (توجه به‌اصول و ارزشهای خودمان که عکس‌العملی و کینه‌ای برخورد نمی‌کنیم)!. در پایان توجه می‌دهیم، که اپورتونیسم چه و چپ‌نما هم، سرانجام

۱- نکته قابل توجه در اینجا، در ارتباط با برخوردی که سایر سازمانها با جریان می‌کنند، موضع

بایستی علی القاعده از راست سر در بیاورد (قانون کلی).  
 توجه داشته باشیم که مبارزه با اپورتونیزم چپ‌نما، مبارزه‌ای است پیچیده، از این رو مبارزه با آن محتاج به ظرافت، آگاهی و اتخاذ مواضع بسیار درست است. لیکن بی‌هیچ تردید، پیروزی از آن نیروهای اصولی است (توجه به اخبار اخیر (سال ۵۶))، در جهت انشعاب، سیاسی کاری و... که نتیجه طبیعی چپ‌نمایی است). لذا اپورتونیست‌های چپ‌نمای دیروز و اپورتونیست‌های راست امروز (رد مشی مسلحانه)، هر قدر هم که ادعای فهم و سواد و... در رد مشی بکنند، جز مشتی ساده دل را نمی‌توانند بفریند. زیرا حرکت آنها از چپ به راست خود قاطع‌ترین دلیل بر انحراف آنها و در نتیجه ابطال همه دعای فرصت‌طلبانه و ردیلان‌شان، علیه سازمان مجاهدین خلق ایران و ایدئولوژی آن است (اشاره به تحلیل‌های سرمداران آنها از مجاهدین، و ضرورت دو نیم شدن سازمان مجاهدین و اینکه نمی‌باید بر است برونند (که منظور افراد مسلمان است)، و نمی‌باید چپ (که خودشان باشند). حالا معلوم می‌شود که چه کسی به راست می‌رود).  
 همینجا تذکر بدهیم: هر مسلمانی که به راست رفته و خصائص ارتجاعی بروز دهد، بالاترین مؤید اپورتونیست‌ها خواهد بود.

## ۹- آیا این جریان تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد کرده است؟

این جریان اپورتونیستی چپ‌نما هیچگونه تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد

چریک‌های فدائی است، که از اهمیت فوق‌العاده‌ای (البته تا وقتی که جریان در طریق مسلحانه است) برخوردار می‌باشد، و بالطبع مسئولیت کیفیتاً متمایزی، در برخورد با این جریان متوجه آنان است. زیرا چنانکه دیده و شنیده‌ایم، اپورتونیست‌ها از وحشت ایزولاسیون، پناهی جز آنها ندارند (پیشنهاد وحدت و تشکیل جبهه واحد از طرف اپورتونیست‌ها به فدائی‌ها...)، به طوری که چریک‌ها تا مدت مدیدی، عامل و شاخص و وزنه‌ای تعیین‌کننده، در موضعی هستند که این جریان نسبت به ما (تا وقتی که در موضع اپورتونیستی است) می‌گیرد. زیرا قانونمندیها چنین می‌گویند، که اپورتونیست‌ها تا زمانیکه به مشی مسلحانه معتقد باشند، دورشدنشان از ما و موضع‌گیری‌شان در مقابل ما (مجاهدین)، نمی‌تواند الی غیرالنهایه (اپورتونیزم مطلق) باشد؛ بلکه در پشت سر چریک‌ها باید زمین بنشینند. یعنی مجبورند (تا حدودی)، در شعاع حمایت چریک‌ها، در مقابل ما موضع بگیرند. البته اینها به شرطی است که، این افراد اینقدر آگاهی و شعور سیاسی داشته باشند، که به ایزولاسیون از چریک‌ها تن در ندهند، والا وضعیتشان بدتر می‌شود.

نموده است. تضاد اصلی جامعه ما، تضاد بین خلق و امپریالیسم است. از اینرو دشمن اصلی ما رژیم (کارگزار امپریالیسم) و حامیان امپریالیست آن می باشند. شرط لازم برای یک مبارزه پیروزمند علیه این جریان اپورتونیستی، دقیقاً مبارزه‌ای قاطع‌تر و سرسخت‌تر از گذشته علیه رژیم کرده، و نشان دهیم که، راست روی مورد پیش‌بینی آنها، در مورد معتقدین به ایدئولوژی سازمان، هرگز درست نبوده و نیست. در غیراینصورت، یعنی اگر نقصانی در مبارزه و عمل انقلابی ما علیه دشمن رخ دهد، هرچقدر هم که صحبت و سخنرانی و نطق و تبلیغ و... علیه آنها بکنیم، فایده ندارد. تنها مبارزه و عمل انقلابی با سرسختی هرچه بیشتر، برضد امپریالیسم و رژیم کارگزار آنست که اصالت سنخ ایدئولوژی ما در مقابل اپورتونیستهاست، و الا در اساس و بطور عمده، هیچ راه دیگری برای نشان دادن نادرستی و بطلان دعاوی مبتذل آنها وجود ندارد. لذا استواری ما در مواضع اصولی گذشته خود، چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه از نظر سیاسی-استراتژیک خود کوبنده‌ترین پاسخ است، و این شرط لازم برای نفی اپورتونیسم، و اثبات حقایق ما می باشد.

## ۱۰- موضع ما در قبال مارکسیسم و مارکسیستها؟

به عقیده ما، مارکسیسم کلا و به عنوان یک مجموعه، یک ایدئولوژی التقاطی است، که دارای جنبه‌های حق و باطل می باشد. بطور کلی مارکسیسم از یک بخش فلسفی و یک بخش علمی تشکیل شده است. قسمت فلسفی آن اعتقاد بماده‌گرایی (ماتریالیسم) است، که مورد قبول ما نیست. البته بدیهی است که اگر چه در جهان‌بینی توحیدی-رفئالیستی خود ما، پدیده‌های مادی و قانونمندیهای حاکم بر آنها انکار نمی‌شود، لیکن این با ماتریالیسم و فرمول: وجود-ماده، کیفیتاً متفاوت است. زیرا توحید از آنجا که دربرگیرنده همه واقعیتهاست، هرآنچه که عینی و مستقل از ذهن بشر بوده، از این دیدگاه واقعیت دارد، منجمله ماده و قوانین مربوط به آن. به عبارت دیگر: «ماده» در دیدگاه توحیدی، جزء و بخشی از کل هستی و وجود را تشکیل میدهد، نه همه آنرا؛ برخلاف ماتریالیسم که هستی را صرفاً در ماده خلاصه کرده، و هرواقعیت غیرمادی را نفی می کند.

جنبه‌های علمی دستاوردهای مارکس، از قبیل: تشریح علمی مسأله استثمار و مناسبات استثماری، تجارب مبارزاتی «به اثبات رسیده» و دستاوردهای علمی دیگر مثل

تکامل اجتماعی، که مورد استفاده مارکسیستها نیز می‌باشد، دستاوردهائی که محصول تکامل تاریخی بشر بوده، و بهیچ جریان خاصی تعلق نداشته و اختصاصی نیست، مسلماً مورد قبول ما بوده و بایستی مورد استفاده قرار گیرد (البته در کادر فلسفی خودمان). باید تأکید کنیم که منظور از جنبه‌های علمی، صرفاً دستاوردهائی است که بطور واقعاً علمی و تجربی به اثبات رسیده، نه هر آنچه خود مارکسیستها ادعای علمی بودنش را دارند. هم‌چنین به اعتقاد ما بسیاری از برخوردهای علمی و انقلابی آنها، در کادر فلسفی‌شان قابل توجیه نیست، که شرح آن در این سطور نمی‌گنجد و آنرا به مباحث مشروح ایدئولوژی احاله می‌دهیم.

نتیجه آنکه، گرچه ما ماتریالیسم را به عنوان یک فلسفه رد می‌کنیم و آنرا واقع‌گرایانه ندانسته و بر طرف آن موضع می‌گیریم، ولی جنبه‌های علمی و ضد استشاری مارکسیسم را تأیید می‌کنیم. به اعتقاد ما نفوذ جهانی مارکسیسم در جهان نیز، مرهون جنبه علمی و عملی (انقلابی) آن است؛ چرا که مارکسیسم در کسوت اصیل و انقلابی خود، پیوسته حامی طبقه کارگر و نفی‌کننده بهره‌کشی بوده و از این لحاظ تاکنون در عداد جنبشهای انقلابی ترقیخواه عالم بوده است<sup>۱</sup>. و در همین جا خاطر نشان می‌کنیم، که هرگونه برخورد انتقادی با مارکسیسم، وقتی از نظر ما معتبر است، که نه از یک موضع راست‌گرایانه، بلکه از یک موضع توحیدی خالص و غیرشُرک‌آمیز به عمل آید. یعنی برخوردی که لزوماً بایستی از موضع چپ‌تر و انقلابی‌تر به عمل آید. و اما موضع ما در قبال مارکسیستها:

از دیدگاه ایدئولوژی ما، هر فرد یا جریان تا زمانیکه در مسیر تکامل، و در جهت برداشتن اصلی‌ترین سد راه خدا و راه تکامل هر مرحله تاریخ که خودش را در تضاد اصلی همان مرحله نشان می‌دهد قدم برمیدارد، بهمان اندازه مترقی و انقلابی می‌باشد. لذا برای مارکسیستهای اصولی و انقلابی به خاطر خصائص ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد استشاری‌شان، که در دفاع و حمایت از حقوق طبقه کارگر (مستضعفین زمان ما) تبلور می‌یابد، احترام قائلم؟

۱- از این رو باید از قضاوت مطلق بی‌تانه در مورد این ایدئولوژی احتراز نمود، و مارکسیسم را در کادر یک جنبش جهانی ضد بهره‌کشی مد نظر قرار داده، و بنیان فلسفی آنرا (ماتریالیسم) رد کرد.

۲- در آیه ۸ سوره متحنه: «ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم

لازم به تذکر است که، هر کس یا هر جریان به صرف ادعای مارکسیست بودن، در زمره عناصر فوق قرار نمی‌گیرد؛ بلکه ملاک، عمل انقلابی و خصوصیات مذکور در فوق (ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد استثماری) می‌باشد، و در صورت عدول از این اصول در عمل، در زمره نیروهای انحرافی قرار گرفته، که نه تنها احترامی به آنها قائل نیستیم، بلکه با شیوه‌های مناسب هم با آنها مبارزه می‌کنیم.

## ۱۱- آیا درست است که مارکسیستها را شریک جرم اپورتونیستهای چپ‌نما در جریان اخیر بدانیم و اصولاً انتظار ما از آنها در رابطه با این جریان چیست؟

همانطور که ما انتظار نداریم، که مذهبی‌های قشری و سنتی به اصطلاح مسلمان را در عداد ما قرار دهند، و می‌خواهیم که حساب آنها را از اسلام جدا کنند، خود نیز نباید دچار این اشتباه شویم، و به صرف اینکه اپورتونیستهای چپ‌نما، ادعای مارکسیسم - لنینیسم می‌کنند، همه مارکسیستها را شریک جرم آنها بدانیم، و آنها را در عداد هم قرار دهیم. خطاهای معتقدین به یک مکتب را وقتی باید به حساب خود مکتب و لاجرم سایر عناصر وابسته به آن بگذاریم، که خطاها و انحرافات ناشی از خود مکتب باشد. بنابراین از آنجا که این جریان انحرافی (اپورتونیستی چپ‌نما)، ارتباطی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد، لذا نیایستی آنرا به حساب مکتب مارکسیسم و سایر مارکسیستها گذاشت.

بر اساس چنین دیدگاهی است که مابین اپورتونیستهای چپ‌نما و سایر مارکسیستها تفاوت قائمیم. از نظر ما موضع صحیح مارکسیستها در قبال این جریان اپورتونیستی چپ‌نما اینست که، جریان مذکور را قاطعانه محکوم نماید. بنابراین جمله فوق را تکمیل می‌کنیم:

«مابین اپورتونیستهای چپ‌نما با سایر مارکسیستها تفاوت قائمیم. مگر اینکه این جریان را تأیید نمایند». بدیهی است که در صورت تأیید این جریان، مارکسیستها

---

ان تبرؤهم و تقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين.» توجه شود که نوع رابطه را بر مبنای «قسط» تعیین می‌کند.

تضاد بین ما و اپورتونیستهای چپ‌نما را، به تضاد با خودشان تبدیل کرده، و با قرار دادن خودشان با آنها در یک‌صنف، به‌زیان خودشان قدم برداشته‌اند؛ زیرا ما نمی‌توانیم حمایت از اپورتونیستها را نادیده بگیریم، چرا که خود این تأیید، مبین یک‌گرایی اپورتونیستی است. موضع ما در قبال حامیان اپورتونیستها، نقادانه است (در حالیکه در برابر اپورتونیستها افشاگرانه می‌باشد)، و هرگز قاطعی شدن و قاطعی کردن مارکسیستهای واقعی با اپورتونیستهای چپ‌نما را استقبال نمی‌کنیم.

## ۱۶- الف- منظور از راست ارتجاعی چیست؟ ب- خصوصیات این جریان به‌ترتیب ظهور؟ ج- رابطه ما با این جریان؟ د- تلقی ما از این جریان در شرایط کنونی؟

الف: جامعه در جریان تکاملی خود به‌تدریج نیروهای واپس‌گرا، دگم و غیردینامیک، و بطور کلی هر نیروئی را که نتواند دینامیسم تحولات اجتماعی را پذیرفته و خود را با آن تطبیق دهد، از دور تکامل خارج می‌کند. در نتیجه برای چنین نیروهائی، سرانجامی جز سقوط در ارتجاع و همگامی با اردوگاه ضد انقلاب باقی نمی‌ماند. بنابراین منظور از راست ارتجاعی، جریانی است روبه‌نهی، که دارای ماهیت ارتجاعی بوده و در مسیر حرکتش ماهیتش را بارز می‌کند؛ و بهمین دلیل به‌جانب خروج از صنف نیروهای خلق در حرکت است.

ب: این سکون و تمکین در مقابل شرایط، ضرورتاً ایندسته از نیروها را به‌موضع‌گیری برعلیه نیروهای رشد‌یابنده و انقلابی، و مبارزه برعلیه آنها وامی‌دارد. یعنی ماهیت ارتجاعی‌ای که تا بحال زمینه‌ای برای بروز و ظاهر شدن نداشت، در این شرایط به‌معنیت درآمده و بصورت خصوصیات ارتجاعی، خود را نشان می‌دهد. خصوصیات ارتجاعی به‌ترتیب از ضدیت با نیروهای انقلابی (بویژه مجاهدین) شروع شده و در مسیر رشد خود به‌ضدیت با شیوه مبارزه آنها یعنی مشی انقلابی و مسلحانه نیز کشیده می‌شود، و سرانجام به‌سازشکاری و تسلیم‌طلبی و تغییر تضاد اصلی منجر می‌شود.

ج: از نظر ایدئولوژیکی، رابطه با جریان مزبور رابطه‌ای متضاد، و به‌عبارت دیگر رابطه‌ی تزوآنتی‌تر است، که اثبات یکی در گرو نفی دیگری است. و این همان



تضادی است که همواره اسلام راستین بطور تاریخی، با دیگر نیروهای ضداسلامی و مرتجعین، که تحت لوا و پوشش اسلام ماهیت کثیف و ضد مردمی خود را می‌پوشانده‌اند، داشته است. همان اسلامی که به قول علی (ع)، پوستین وارونه‌اش کرده و مصداق، کلمه حقّ یُرادبها الباطل، شده است. لذاست که هیچگونه انعطاف و سازشی بین ایندو نیست، و بنیاداً نیز نمی‌تواند باشد. در غیر اینصورت، بایستی در اسلامی هم که از طرف مقابل عنوان می‌شود، شک کرد.

د: ما این جریان را تهدید و تضاد اصلی درونی تمام جریانهای میدانیم که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند. چرا که می‌دانیم این جریان اپورتونیستی چپ‌نما، بطور زودرس موجب بروز یکجریان راست ارتجاعی شده است. توجه داریم که فی الواقع یکجنبش اسلامی بیشتر وجود ندارد، ولی در فرهنگ روز از کلمه اسلام برای جریانهای طرفدار سرمایه‌داری و حتی ارتجاعی، به عمد و غیرعمد استفاده می‌شود.

تذکر: توجه داریم، که اگر در مسیر رشد طبیعی جنبش جریان راست بروز می‌کرد، چه بسا چندان قوی نبود. نتیجه اینکه، لطامت زیادی از قبل این جریان راست، متوجه جنبش خواهد بود، که مسئول آن در درجه اول جریان اپورتونیستی چپ‌نما می‌باشد. هدف از این تذکر روشن کردن این نکته است، که در رابطه با جریان راست، تأثیر و مسئولیت جریان اپورتونیستی تنها در تسریع زمانی ظهور آن خلاصه نمی‌شود، بلکه این جریان در ابعاد کیفی آن نیز دخیل است.

## ۱۲- منظور از مجموعه نیروهایی که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند و جنبش اسلامی نامیده می‌شوند چیست؟ و آیا اینها جریانی یکدست با یک ایدئولوژی واحد هستند؟

امروز بر اثر تحریفاتی که در ایدئولوژی اصیل اسلامی صورت گرفته، ما با یک جنبش یکدست رویرو نیستیم؛ بلکه جریانهای مختلف با دیدگاهها و مشی‌های سیاسی گوناگون اسلام را شعار خود قرار داده‌اند، و از آنجا که صرفاً ظواهر اسلامی نمی‌تواند ملاک قضاوت باشد، ناگزیر بایستی اسلام و توحید واقعی را، که در حقیقت از نظر ترقی خواهی اساساً انقلابی‌تر و بالاتر از مارکسیسم است، از همه انواع به اصطلاح

اسلام‌ها و توحیدهایی که شعار نیروها و طبقات روبه‌زوال قرار گرفته‌اند جدا کرد. لذا اگر واقع‌اسر را بخواهیم، یک جنبش اسلامی اصیل بیشتر وجود ندارد؛ آنهم کیفیتاً از جنبش‌هایی که ماسک اسلام به‌چهره دارند، اما جامعه‌ایدانشان نظام سرمایه‌داری و یا نیمه‌سرمایه‌داری است، ممتاز می‌شود. لیکن از آنجا که در اصطلاحات روزمره، جنبش‌های اخیرالذکر نیز اسلامی نامیده می‌شوند، با استفاده از یک غلط مصطلح از همه آنها ذیل نیروهایی که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند نام می‌بریم. البته در جریان یک مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک، هر یک از این گروه‌ها سعی دارد، خود را به‌عنوان تنها نماینده اسلام تثبیت کند، اما به‌اعتقاد ما، بی‌تردید همه آنهاست که با اسلام واقعی منطبق نیستند نفی شده، و سرانجام اسلام اصیل خواهد توانست چهره خود را نشان داده و تثبیت کند.

#### ۱۴- آیا گرایش به مارکسیسم به شکل یک جریان ایدئولوژیک در جامعه ما از قبل وجود داشته، و یا آنطور که راستپان‌ها می‌کنند با مجاهدین شروع شده، و تنها در سازمان مجاهدین شاهد برخی نمونه‌های آن هستیم، و اصولاً مجاهدین در برابر این جریان چه قشی داشته‌اند؟

مارکسیسم به‌خاطر سابقه ۱۳۰ ساله عملی و تئوریکش در متن انقلابات عصر ما، و به‌خاطر قرارگرفتن در رأس بسیاری از نیروهای ضدامپریالیست و انقلابی در جهان کنونی، و درک بسیاری از قانونمندی‌ها و مسائل اجتماعی، بخصوص سلطه برقریب نیمی از جمعیت جهان کنونی، و نفوذ و جاذبه در نیمه دیگر آن، و خلق نمونه‌هایی چون ویتنام و... گرایش مسلط را در ذهن تعداد قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران زمان ما، تشکیل می‌دهد. و بخصوص فقر انقلابی مذهب رایج (فقدان جوامع اسلامی و انقلابی نمونه، کمبود دستاوردهای تئوریک و عملی-انقلابی نوین) در زمان حاضر، این جریان را تشدید نموده است.

از این رو بدیهی است که مارکسیست‌شدن‌ها با مجاهدین شروع نشده، و با نفی و سرکوب مجاهدین از جانب ارتجاع راست و رژیم هم‌خانمه نخواهد یافت؛ بلکه بعکس، تشدید هم می‌شود. کافی است اشاره شود که در فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲،

فرهنگ مارکسیستی همه روشنفکران ما را می‌بلعد، و ما جز معدودی انگشتشمار مسلمان روشنفکر نداریم. و یا کافی است وضع دانشگاهها و زندانها را قبل از مجاهدین در نظر بگیریم، که چگونه جو مارکسیستی در این محیطها مسلط بود؛ زیرا در گذشته باسواد شدن، آگاه شدن و رفتن به دانشگاه پیوسته و بطور غالب موجب رسیدن از مذهب بوده است. از این رو می‌بینیم که از قضا مجاهدین و تعلیمات آنها، که بزعم عده‌ای از مرتجعین راست، مارکسیست پرور است، دقیقاً مظهر اولین تلاش عملی و تئوریک در برابر جریان فوق‌الذکر است (بمشرطی که این تعلیمات بدرستی پیاده شده باشد). بطوریکه با یقین و قاطعیت می‌توان گفت، که اگر تعلیمات مجاهدین نبود، بسیاری دیگر از روشنفکران انقلابی هم مارکسیست شده بودند.

افکار سنتی و ارتجاعی به اصطلاح اسلامی، که هرگز هیچ پیوندی با روح عالی اسلام و توحید ندارد. تا وقتی می‌تواند انگیزنده و دینامیزم دهنده جوانان باشد، که به اصطلاح چشم و گوش بسته، و غافل و جاهل از همه چیز باشند. از اینروست که قبل از مجاهدین با نمونه‌های زیادی از مارکسیست‌شدن‌ها مواجهیم. بنابراین باز هم با قاطعیت می‌توان گفت، که علیرغم آنچه ساده‌دلان می‌پندارند، سرکوبی و نابودی مجاهدین بوسیله جریان راست، بلاشک راه را بر نفوذ افکار ماتریالیستی در میان روشنفکران هرچه بیشتر خواهد گشود؛ لذا در این رابطه می‌توان مجاهدین را در قبال جریان مذکور، به اولین کشتی نجاتی تشبیه نمود، که در سالهای اخیر، برای مهار کردن و سلطه بر امواج سرکش، به آب انداخته می‌شود؛ اگر چه از نخستین تجربه، مقداری آسیب می‌بیند. لیکن چنانکه گفته شد مظهر اولین تلاش مهم عملی و تئوریک، در جهت معرفی اسلام واقعی و مسلط شدن برگرایشات غالب روز (مارکسیسم)، بویژه در مواجهه با جاذبه‌های اجتماعی و انقلابی آن بوده است.

## ۱۵- چرا این افراد مارکسیست می‌شوند (بویژه عناصر صادقی که معتقد به مبارزه انقلابی - مکتبی بوده و اهل عمل هم هستند)؟

افرادی که می‌خواهند مبارزه مکتبی کنند، احتیاج به یک تئوری بسیار قوی دارند. نظریه‌ای که بتواند در تمام زمینه‌ها، بخصوص در رابطه با مسائل مبتلا- به مبارزه، پاسخگو باشد. در صورتیکه چنانکه می‌دانیم، مذهب سنتی بهیچوجه

توانائی ارائه چنین تئوری‌ای را ندارد. مذهب سنتی با سابقه بسیار طولانی‌اش، که فی‌الواقع بیانگر چیزی جز آلوده‌شدن اسلام اصیل و واقعی به‌ارزش‌های طبقاتی هر دوره نیست، مسلماً نمی‌تواند به‌عنوان یک تئوری انقلابی مورد استفاده قرار گیرد. نمونه‌های متعددی را در گذشته می‌بینیم، که بعضی از مبارزین به‌اصطلاح مسلمان موقعی که می‌خواهند مبارزهٔ مکتبی (به‌نظر خودشان) نمایند، مبارزه با مسائل فرعی را علم می‌کنند، در حالیکه مردم در همان شرائط، در زیر ستم و فشار استعمار در حال خردشدن هستند. علت این گرایش در کجاست؟ آیا از یک خطای تاکتیکی ناشی می‌شود؟ خیر! نداشتن یک تئوری انقلابی برای مبارزه، نداشتن برداشت صحیح از ایدئولوژی اسلام و... چراکه اولین قدم در راه تحقق ایدئولوژی، مبارزه با سد و مانع اصلی (و در این مرحله امپریالیسم) یعنی عامل تعیین‌کننده فساد و تباهی و... در جامعه است؛ همان عاملی که در حقیقت تمامی نارسائی‌های اجتماعی (فقر و فحشاء و...)، معلول آن می‌باشد. چنان برخوردی با مسائل اجتماعی به‌گونه‌ای که در فوق توضیح داده شد، این مسأله را روشن می‌کند که گوئی اینها، رژیم و دشمن اصلی را فراموش کرده و به‌یک‌سری اشکالات و مسائل فرعی اهمیت درجه اول را می‌دهند، و مبارزه‌شان در جهت تصحیح و ترمیم اینهاست. هم چنین عمل و موضعگیریشان، این‌طور معنی می‌دهد که فی‌الواقع اسلام، مالکیت خصوصی ابزار تولید را تا نهایت تاریخ نیز قبول دارد!! در این صورت فردی که می‌خواهد مبارزه کند و استثمار را بطور بنیادی و اساسی قوی نماید، آیا این اسلام (اسلام عرضه شده از طرف این جمعیت، نه اسلام واقعی و اصیل توحیدی که انبیاء در طول تاریخ پرچمدار آن بوده‌اند) را می‌تواند بپذیرد؟! و براساس چنین زمینه‌هایی است که او به‌سوی مارکسیسم گرایش پیدا می‌کند. در مقایسه با چنین دیدگاهی، مارکسیسم در اغلب زمینه‌های اجتماعی، و بالاخص مسئله استثمار، دارای نقطه‌نظرهای مشخص و روشن ویژه خویش است. یا مثلاً محققین و متفکرین اسلامی در زمینهٔ مسائل علمی (مانند مسأله تکامل)، هنوز موضع مشخص و واحدی نتوانسته‌اند بگیرند؛ یکی آنرا می‌پذیرد و دیگری آنرا رد می‌کند. و این جاست موقی که مجاهدین می‌خواهند مبارزه نمایند، اولین چیزی را که مطرح می‌کنند این است که، مبارزات گذشته مکتبی نبوده است، و اولین کاری را که شروع می‌کنند تدوین یک ایدئولوژی منسجم و یکدست، و جدا کردن اسلام اصیل و واقعی از مذهب سنتی است. لذا موقعی که برادران مجاهد به‌این مسأله می‌رسند، بعضی‌ها نمی‌توانند آنرا هضم نمایند، و هر کدام یک‌طور آنرا تجزیه و تحلیل می‌کنند.

ملاحظه می‌شود که با وجود این اشکالات، عناصر صدیقی که اهل عمل و فکرنده، و از سوی دیگر اطلاع درستی از توحید راستین ندارند، خودبخود متوجه مارکسیسم می‌شوند، و در نتیجه احتمال مارکسیست شدن آنها خیلی زیاد است (مثال پویان و احمدزاده‌ها و صدها مثال دیگر، که نشان میدهد آن نوع مذهب دیگر قدرت جذب آنها را نداشته).

ممکن است در اینجا سؤال شود که آیا با طرح این اشکالات، از سابقه درخشان و قدمت انقلابی تاریخ اسلام غافل نمانده‌ایم؟

و یا مگر تاریخ دینامیک و پر تحرک شیعه که گوئی آنرا با خون نوشته‌اند، حقیقت ندارد؟ آیا مقاومت شیعیان را در مقابل امویان و عباسیان، و بعدها زنده نگهداشتن کانون مقاومت در دل مخوف‌ترین سیستم‌های آن دوره تاریخ (مغول و تاتار)، و یا نهضت‌های فی‌المثل سرداران را فراموش نکرده‌ایم؟ از اینها گذشته، مگر در همین صد ساله گذشته کشورهای اسلامی درگیر مبارزات نبوده‌اند (مصر، سوریه، الجزایر، لیبی، سودان...)، و مگر در ده سال گذشته میهن خودمان روی آرامش به خود دیده است؟ جواب این است که: طرح واقعیات فوق‌الذکر، تاریخ ارزشمند اسلام را نفی نمی‌کند.

اما حقیقت اینست، که در تاریخ شیعه پس از صفویه کمتر جنبشی وجود داشته، که بحق بتوان آنرا فرزند خلف اسلام خواند. به‌خصوص در مقایسه با انقلابات ضد امپریالیستی و ضد استعماری قرن حاضر، جنبش‌هایی که در کشورهای اسلامی وجود داشته، اساساً و حداکثر بر علیه دیکتاتوری و استعمارگران اشغالگر بوده، و کمتر به مرحله انقلابات عمیقاً ضد امپریالیستی که بتواند استقلال واقعی برای آنها به‌ارمغان آورد رسیده. و مهمتر از این بهیچوجه به مرحله ضد استعماری و تغییرات بنیادی اقتصادی-اجتماعی، و نتیجتاً حاکمیت زحمتکشان و مستضعفین قدم نهاده است. و درست بهمین دلیل این امکان را نیافته‌اند، که خود قانونمندیها و تئوریهای انقلابی (در زمینه مسائل اجتماعی) را کشف نموده و تدوین نمایند. یا لاقلاً از دستاوردهای نوین و پیشرفته علم جامعه‌شناسی، که در پرتو مبارزات انقلابی و ضد استعماری دهه‌های اخیر حاصل شده است، استفاده کنند. و طبیعی است که در اثر فقدان چنین پشتوانه و فرهنگ انقلابی، امکان رهبری اصیلترین و تکامل یافته‌ترین انقلابات، برای جریانهای اسلامی بوجود نیامده است. اینجاست که به‌جای لعن و نفرین و نق زدن علیه مجاهدین، و وظیفه مسلمانان انقلابی آگاه است، که با تأیید و تکمیل کار آنها، جهان -

بینی راستین توحیدی را، به‌عناصر صدیق و جویای حقیقت عرضه دارد. این مطلب را تنها کسانی که از تشّت و تفرقه و فقر تئوریک مذهب سنی آگاه باشند، بخوبی درک می‌کنند (حال اینکه اسلام اصیل و واقعی با نقطه‌نظرهای علمی<sup>۱</sup> هیچگونه مخالفت و مغایرتی ندارد).

از آنجا که جهان‌بینی توحیدی در برگیرنده همه واقعه‌هاست، در نتیجه دستاوردهای علمی و عینی دقیقاً از طرف این ایدئولوژی مورد تأیید است. لذا می‌بینیم، که این موضع‌گیریهای ضد علمی به اصطلاح طرفداران اسلام، چگونه به‌آن ضربه می‌زند. و خود بهترین مبلغ مارکسیسم در میان جوانان آگاه و صدیق ماست، و درست در این نقطه است که ارزش کار سازمان، و بالاحض بیانگذاران آن مشخص می‌شود.

## ۱۶- دلایل مارکسیست شدن برخی افراد سازمان

همانطور که در سئوالات قبل گفته شد، مارکسیست شدن، یک جریان ایدئولوژیکی قوی در درون روشنفکران جامعه ما بوده است. لذا تنها در رابطه با مجاهدین شاهد آن هستیم، بلکه این جریان قبل از مجاهدین وجود داشته و بعد از آنها هم خواهد بود (البته چنانچه اسلام واقعی پا بگیرد و بتواند در جامعه خود را محقق سازد، این جریان دیگر بصورت یک جریان ایدئولوژیکی قوی نخواهد بود).

جریان مارکسیست شدن افراد در سازمان، هم دارای ویژگیهای عام جریان مارکسیست شدن در جامعه، و هم خصوصیات خاص خود می‌باشد، که در زیر باین دلایل اشاره می‌کنیم. البته در سئوالات قبلی به اینهم اشاره شد، که مجاهدین به عنوان سدی در مقابل این جریان عمل میکردند. سدی که اگر چه بطور تاکتیکی ضربه خورد، ولی نوید دهنده پیروزی بر این جریان قوی ایدئولوژیکی در جامعه می‌باشد. همانطور که اولین کشتی که اختراع شد، اگر چه امواج خروشان دریا لطماتی بآن وارد کرد، ولی بیانگر اولین پیروزی انسان بر امواج دریا و استفاده از امکانات فنی دریائی برای تکاملش بود.

---

۱- روشن است که منظور، نقطه نظرهای علمی به اثبات (تجربه) رسیده است، نه هرآنچه که عنوان علمی به خود می‌گیرد.

## ۱- جاذبه مارکسیسم برای روشنفکران

مارکسیسم در کادر جنبش جهانی ضد استعماری و ضد امپریالیستی، بخاطر داشتن مواضع انقلابی و نیز بلحاظ رشد فرهنگ و تئوریهای مدون آن در سطح وسیع، و بویژه بعهده گرفتن رسالت دفاع از طبقه کارگر، حائز مقام و اعتبار خاصی شده است؛ در صورتیکه مذهب، بدلیل عملکرد ارتجاعی بسیاری از مدعیانش، در سطح جهانی مارک ارتجاع خورده، و ضربات شدیدی بوجهه آن وارد آمده است. در اینجاست که روشن میشود، ارجح و اعتبار موحدین انقلابی، که در برابر این گرایش خود بخودی مقاومت کرده، و با تحمّل تمام پیچیدگیها و اشکالات تحقیقاتی و مارکهای مختلف، ذهنیت انقلابی خود را در کادر توحیدی می پرورند تا چه حد است.

## ۲- تکمیل نشدن کار ایدئولوژی

با وجود اشکالات و ضعفهایی که در متن مذهب رایج وجود دارد، زدودن غبارهای شرک آلود طبقاتی، و پاک کردن زنگار قرون و اعصار از دامن آن و سرانجام تدوین اسلام اصیل و واقعی (که طبیعتاً بایستی پاسخگوی نیازهای تئوریک انقلاب باشد، آنها هم با عالیترین آرمانهای تکاملی، که تازه بایستی در پیچیدهترین شرایط سیاسی نیز صورت گیرد)، رسالتی بس عظیم و سنگین است، که صرف نظر از قدرت و توان، احتیاج به زمانی طولانی دارد. سازمان ما از بدو تأسیس خود، رسالت انجام این مهم را عهده دار شده و نقش تاریخی خود را در جهت احیای اسلام اصیل، آنها هم در جریان عمل انقلابی، بخوبی شناخته است. در این رابطه است که علاوه بر دستاوردهای ارزنده در زمینه مسائل ایدئولوژیک، برای اولین بار در تاریخ مبارزات اخیر، در یک سازمان انقلابی، «گروه ایدئولوژی» تشکیل می شود. ولی به علت پیچیدگی شرایط اجتماعی و سرعت تحولات، و مشکلات و مسائلی که در جریان عمل انقلابی ضرورتاً مطرح می شود (ضربه شهریور ۵۰)، بالاجبار سازمان از تکمیل کار ایدئولوژی بازمی ماند!

۱- بحث دقیق و مفصل این سالها را در تاریخچه مطالعه کنید.

### ۳- برآورده نشدن قرار اولیه سازمان (قرار سال ۴۴)، مبنی بر تربیت کادرهای همه جانبه بخصوص در زمینه ایدئولوژی

سازمان با تحلیل و بررسی مبارزات گذشته، اشکال اساسی و ضعف عمده این مبارزات را در «پیچیده بودن امر مبارزه از یکطرف و ساده اندیشی مبارزین از طرف دیگر» تشخیص داد. لذا میرمترین وظیفه خود را در مرحله اول، تربیت کادرهای همه جانبه و بخصوص ایدئولوژیک قرار داد، و می بینیم که بعد از مشروطه این اولین سازمان مخفی- انقلابی است، که موفق شده شش سال مداوم کارتنوریک بکند. این کار، از آنجا که بر مبنای اعتقاد به مبارزه مسلحانه (به علت حاکمیت خفقان و دیکتاتوری، و وجود تورپلیسی)، و به شکل مخفی صورت گرفته است؛ لذا در کنار پرداختن به مسائل تئوریک (و در رأس آنها مسائل ایدئولوژیک)، به مسائل دیگری هم از قبل: تشخیص تضاد اصلی، تدوین استراتژی و... سازماندهی و برخورد قاطع با مسائل افراد و حل آنها، رفتن به فلسطین، مسأله هوایما و... نیز مواجه بوده، که بالطبع این مسایل مقدار زیادی از انرژی سازمان را بخود اختصاص داده اند.

از طرف دیگر شیوه سازماندهی مخفی، به علت شرایط سخت امنیتی و جو بالای پلیسی، دینامیسم و تحرک روابط، و در نتیجه سرعت گردش امور و حل مسائل را، کم میکرد. باین دلیل، سازمان علیرغم موفقیت‌هایی که در این زمینه بدست آورد، نتوانست باندازه کافی کادرهای همه جانبه و بخصوص ایدئولوژیک، در این فاصله تربیت کند. در نتیجه بعد از ضربه شهریور ۵۰، که عناصر مسلط به نقطه نظرهای ایدئولوژیک سازمان اکثراً دستگیر شدند، کیفیت سازمانی پائین آمد، و زمینه ایجاد بعضی ابهامات فراهم شد. همینطور زندان‌هایی که از کیفیت سازمانی پائینی بلحاظ ایدئولوژیک برخوردار بودند، از حل مسائل عاجز می ماندند؛ نمونه بارز این جریان زندان شیرازی باشد.

### ۴- آموزش ندادن دستاوردها و تعلیمات ایدئولوژیک در سطح وسیعی از کادرها بطور مکتفی

ریشه اصلی اشکال فوق، همان است که در بررسی علت سوم ضربه، از آن یاد کردیم



بر آورده نشدن قرار اولیه سازمان). البته صرفنظر از این مسئله، بی‌تجربگی و نوپائی سازمان نیز نقش قابل توجهی در این امر داشته است.

## ۵- بی‌توجهی به کیفیت نسبت به کمیت

این علت نیز، بشابۀ بخشی از همان علت سوم و فی الواقع معلول آن است. ولی دلیل اهمیت آن و برای تأکید بیشتر روی آن بعلة نقشی که در آینده حرکت سازمان دارد، بطور جداگانه نیز قابل طرح است؛ چراکه بروز آن در گذشته، ارتباط نزدیکی با بی‌تجربگی و ناپختگی سازمان دارد.

## ۶- ضربه شهریور ۵۰، و از دست رفتن اکثریت قریب باتفاق کادرهای ذیصلاح، بخصوص در زمینه ایدئولوژی

در سال ۴۷ که سازمان کار روی استراتژی را شروع می‌کند، بنابدائل بالا و بخصوص ذهنیت نسبت به عمل (که این خود از عدم حل صحیح تضاد بین تئوری و عمل ناشی می‌شود)، بسوی عمل بزرگ‌گرایش پیدا می‌کند، و تقریباً از سال ۴۸ بعد، اکثر نیروهای خود را صرف آماده شدن برای عمل بزرگ می‌کند، که این خود بمعنی عقب افتادن از شرایط است (چون نیروی خود را عمدتاً در این زمینه صرف می‌کند، بنابراین فرصت جمع‌بندی مداوم از شرایط و تطبیق با آن را نمی‌یابد). بطوریکه با تحولات سال ۴۹ و ۵۰ در جامعه (جریان سیاه‌کل، دستگیری فدائیان و... کلاً بالا رفتن جو پلیسی در جامعه)، نمی‌تواند خود را کاملاً با شرایط تطبیق دهد؛ لذا در حال گذار از شکل سیاسی-سیاسی-نظامی، و آمادگی برای شروع از عمل بزرگ است، که ضربه می‌خورد. ابعاد این ضربه، که خود معلول نداشتن سازماندهی مناسب برای ورود بمرحله عمل نظامی است، تا آنجا گسترش پیدا می‌کند که تقریباً تمام کادرهای ایدئولوژیک از صحنه عمل خارج میشوند (یا شهید می‌شوند و یا بزندان می‌افتند).

لازم است یادآوری کنیم، که نایستی از عدم حل صحیح تضاد بین تئوری و عمل، برداشت یکجانبه و مکانیکی داشت، یعنی اینطور تصور کنیم که ما قبل از ۵۰ کار تئوریک زیاد کرده‌ایم، پس حالا باید بدنبال عمل برویم یا بالعکس. زیرا اگر ما

بهرابطه دیالکتیکی تئوری و عمل توجه داشته باشیم، در خواهیم یافت که: «تئوری انقلابی، در جریان عمل انقلابی است که تدوین می‌شود»، و «عمل انقلابی» بدون «تئوری انقلابی» امکانپذیر نیست. از اینرو مسأله «عدم حل صحیح تضاد بین تئوری و عمل»، بمنزله نتیجه و حاصل جمع دو عامل به ترتیب زیر است:

الف- ذهنیت نسبت به عمل.

ب- تکمیل نشدن کار ایدئولوژی و پیاده نشدن آن در سطح وسیعی از کادرها و ایجاد نشدن حصارها و مرزبندیهای مدون ایدئولوژیک.

روشن است که ضربه شهریور و بخصوص گسترده‌گی ابعاد آن، اساساً معلول عامل الف میباشد، ولی تحلیلی که در این رابطه، بلافاصله بعد از ضربه ۵۰ (و در آتسفر نامساعد آن روز)، از وضعیت کل سازمان و قنای و تضادهای آن به عمل آمد، تحلیلی یکجانبه و یکجانبه بود. بدین معنی که در آن تحلیل، نه تنها ارزشها و دستاوردهای گرانقدر سازمان بفراموشی سپرده شد (بدلیل آثار منفی و خود بخودی ناشی از ضربه شهریور)، بلکه نتایج عمل گرایانه‌ای نیز بیار آورد. به عبارت دیگر در اهمیت «ذهنیت نسبت به عمل»، یا «دوری از عمل» در کل حیات سازمانی غلو گردید، و خلاصه اهمیت مطلق پیدا کرد. بنحوی که کار تئوریک و درصد آن کار ایدئولوژیک تا حدودی بفراموشی سپرده شد (که در سطور بعدی توضیح خواهیم داد)، و این بنویه خود طبعاً زمینه را برای وارد شدن ضربه بعدی (ضربه اپورتونیستها در سال ۵۴) آماده کرد.

در صورتیکه، اگر ما بدنبال ضربه ۵۰ موفق میشدیم، تضاد بین تئوری و عمل را بطور دیالکتیکی و بنحو متناسب حل کنیم، دیگر از آثار و عواقب تحلیل یکجانبه مزبور، که نقص دور بودن و ذهنی بودن نسبت بعمل را میدید، ولی اهمیت تئوری را در کل حیات تشکیلاتی ما چنانکه باید بها نمیداد، در امان میماندیم. قابل توجه است که ضعف و یکجانبگی تحلیل مزبور، در آن موقع (بعد از ضربه شهریور) هیچ نمودی نداشت، اما بعداً متظاهر شده و آثار زیانبار خود را آشکار ساخت.

## ۷- عمل زدگی

بر اساس تحلیلی که از ضربه ۵۰ به عمل آمده بود، علت اصلی ضربه «کار زیاد

تئوریک»، و دور بودن سازمان از عمل (نظامی)، تشخیص داده شده بود. سپس در اثر یک برخورد ساده و مکانیکی یا حلّ این تضاد (آن چنان که فوقاً تشریح شد). که خود عمدتاً تحت تأثیر شرایط و متأثر از جو بعد از ضربه بود، سازمان به عمل زدگی دچار شد. یعنی اینکه قسمت اعظم انرژی سازمان، به «عمل» (آن هم عمل نظامی) اختصاص یافت و در مقابل، بکار «تئوریک» و «آموزش تعلیمات و دستاوردها» کم‌بها داده شد. در حالیکه این هر دو توأمأ و در یک رابطه تنگاتنگ و ارگانیک با یکدیگر مفهیم پیدا می‌کنند.

#### ۸- بی توجهی به نقش عامل ایدئولوژیک در حرکت سازمان،

که نمود آن بصورت:

الف- ترک تعلیمات سازمان.

ب- دنبال نکردن کار ایدئولوژی (این عامل که خود از عملزدگی ناشی می‌شود، که با توجه به نقش ایدئولوژی در سازمان. اهمیت ویژه‌ای دارد).

#### ۹- ایجاد گرایش بیمارکسیسم در بعضی افراد

عملزدگی، که بها دادن به ایدئولوژی و تعلیمات سازمان و فقدان کدرهای ذیصلاح در مجموع، زمینه گرایش به بیمارکسیسم را فراهم می‌کرد.

#### ۱۰- اپورتونیسم

با همه دلایلی که در بالا گفته شد باز هم این ضعفها باعث نمی‌شود، که سازمان باین نحو متلاشی و به اصطلاح مارکسیست! شود. نقش تعیین کننده را در این

---

۱- سؤال: چرا عملزدگی منجر به گرایش بسمت مارکسیسم می‌شود؟ مکانیسم آن چگونه است؟ نکته مهم این سؤال در اینست که نباید از آن نتیجه گرفت که اگر سازمان عمل بکند بسمت مارکسیسم می‌رود، زیرا این مسأله با «عملزدگی» تفاوت دارد. بحث مفصل در «مفسطه اپورتونیستی» (سؤال ۲۰).

تلاشی، اپورتونیسیم چپ‌نا بعهدہ دارد. چراکہ علیرغم این ضعفها، با‌دعای خود اپورتونیسٹہا ۵۰ درصد از کادرها در این با‌صطلاح تغییر ایدئولوژی! تصفیہ شدہ و از این گذشتہ، با آن شیوہ‌های غیر انسانی و غیر انقلابی بحل تضادہای درونی خلق می - پردازند. همانطور کہ باز بودن در منزل (کہ امکان دزدی را تسہیل می کند)، بھچوچہ عمل خلاف دزد را توجیہ نمی کند، لذا کار این دزدان سیاسی - تشکیلاتی ما نیز، در اینجا نقشی تعیین کنندہ بازی میکنند. پس عملکرد عامل اپورتونیسیم و خیانت بمسازمان است کہ بصورت عامل تعیین کنندہ تلاشی آنرا فعلیت می بخشد، و بھمین دلیل اپورتونیسٹہا مسؤل اصلی این تلاشی هستند. زیرا همین سازمان، با یک رہبری صحیح و متعادل (علیرغم وجود ہمہ این ضعفها)، روی خط صحیح حرکت می کرد؛ کما اینکہ در فاصلہ سالہای ۵۲ - ۵۰. برای درک سفسطہ اپورتونیسٹہا در این مورد (بزرگ کردن نقش عامل و ضعفهای درونی سازمان) بمسؤل ۲۶ مراجعہ شود.

## ۱۷. اینکہ عده‌ای می گویند تعلیمات مجاہدین باعث مارکسیست

شدن افراد شدہ درست است؟ نقش تعلیمات مجاہدین در این

### رابطہ چیست؟

اگر کسی بدرستی نیازهای روشنفکران انقلابی دوران ما، و ہم چنین جاذبہ عملی و تلوریک مارکسیسم را بشناسد، بخوبی متوجہ این حقیقت خواهد شد، کہ تعلیمات مجاہدین در مجموع، نہ تنها باعث مارکسیست شدن افراد نشدہ و نمیشود بلکہ دست بعکس، تنها عاملی است کہ بطور اصولی و منطقی جلو این مارکسیست شدن‌ها را می گیرد. چراکہ هیچ تردیدی نیست، کہ آنچه را کہ عده‌ای فکر می کنند می تواند بجای تعلیمات مجاہدین جلوی نفوذ مارکسیسم را در عناصر روشنفکر بگیرد، اگر بطور استراتژیک و درازمدت نگاه کنیم، دقیقاً رشد دہندہ این گرایشات است. این حقیقتی است کہ تا کسی تعلیمات مورد ادعای راستها و مترجعین را کہ گویا می تواند از پس نفوذ مارکسیسم برآند، نبیند، نمی تواند بہ آن برسد.

۱- زمانیکہ برادران مجاہد، احمد و رضا رضانی، هنوز در درون سازمان حضور داشتند، وضعیت چنین بود.

لذا ما قبل از مجاهدین نیز، شاهد جریان وسیعی از صدها و هزاران روشنفکر صدیق انقلابی، نظیر: احمدزاده‌ها، پویان‌ها و نظائر آنها هستیم، که تعلیمات به اصطلاح سنتی و تحریف شده را از سرگذرانده، و سرانجام جذب مارکسیسم شده‌اند؛ و این همان تعلیماتی است که سالها پیش، مجاهدین آنرا کهنه کرده و عدم کارآئی آنرا نشان داده‌اند. کارآئی در برآوردن نیازهای ایدئولوژیکی و تئوریکی یک جنبش انقلابی، بخصوص در رابطه با مسائل اقتصادی و اجتماعی و طرح یک استراتژی جامع برای محو کامل سلطه امپریالیسم و استثمار، لذا مارکسیست شدن روشنفکران بدلائل مشخص تاریخی و ایدئولوژیک، جریانی است که سالها قبل از مجاهدین بوده و البته باز هم خواهد بود. در کنار جاذبه‌های عملی مارکسیسم (ترقی خواهی، اتکاء به طبقه کارگر، نمونه‌های ویتنام و... بدون بودن تعلیماتشان که خود باعث جذب نیروها به سمت آن می‌شود)، ما هنوز در جهان یک نمونه کاملاً انقلابی-اسلامی نداریم، حتی یک تفسیر و کتابی هم که همه علمای مسلمان بر آن وحدت داشته باشند. وجود ندارد. بلکه با مذهبی تحریف شده و دارای چهره‌ای غیر انقلابی و حتی ارتجاعی (در اثر همگامی آن با نیروهای ارتجاعی) و در موارد زیادی مورد سوءاستفاده طبقات استثمارگر روبرو هستیم. لذا کافی است نگاهی به جو زندانها، محیط‌های روشنفکری (مثلاً دانشگاه) و مطالعات و تشریحات اسلامی بعد از جریان مجاهدین بیاندازیم، تا به اهمیت و اسالت کار مجاهدین و بالاتر از این حقانیت ایدئولوژی اسلامی (که تنها هر وقت با عمل انقلابی عجیب شده، چهره واقعی خود را نشان داده)، پی ببریم. اینجاست که بدون هیچ گونه تعصبی، در مجموع به نقش خلاق و ارزنده تعلیمات مجاهدین که صرفنظر از ضرورت تکمیل، باز هم تنها جریانی است که توانسته، نیازهای روشنفکر انقلابی مسلمان را در حد خود تا این زمان برآورده کند، پی می‌بریم. بسایزند مارکسیستهای دگمی که گفته‌اند: «تا وقتی تعلیمات مجاهدین نبود. مارکسیست کردن افراد مسلمان خیلی ساده بود». و نیز بسایزند روشنفکران صدیق و انقلابی مسلمان، که معتقدند اگر تعلیمات مجاهدین نبود. بطور قطع مارکسیست میشدند. حال اگر این تعلیمات بخاطر نقائص تشکیلاتی و کمبود کادر و دلایل بسیار دیگر، عمیقاً آموزش داده نشده و یا در سطح وسیع و بطور مکنی پیاده نشده، حساب دیگری دارد، و روشهای ضد انقلابی اپورتونیستها و سلطه فرصت طلبانه آنها را بر سازمان نیابستی با این مسأله قاطی کرد. لذا بهترین شیوه مقابله ایدئولوژیک با آنها، هر چه عمیقتر کردن و وسیعتر بخش کردن این تعلیمات است. نه چنانکه آنها

می‌خواهند ترک و جلوگیری از آن، که خصائص ارتجاعی و برداشتهای طبقاتی را مجدداً به‌ایدئولوژی اصیل اسلامی تحمیل خواهد کرد.

## ۱۸. اگر مارکسیست شدن روشنفکران زمان ما غیر طبیعی نیست، چرا با اصطلاح، مارکسیست شدن سازمان! چنانکه اپورتونیست‌های چپ‌نما می‌گویند طبیعی نباشد؟

طبیعی قلمداد کردن تغییر ایدئولوژی سازمان مبتنی بر این است که «طبیعت»، «ذات» و خلاصه ماهیت سازمان را از همان آغاز مارکسیستی فرض کنیم، که این امر معطوف به همان استدلال شکل و محتواست، که در یکی از سؤالات آینده بطلان آن ثابت می‌شود. نکته‌ای که در این سؤال مد نظر است اینست که، در آوردن قاعده حاکم بر تمایل ذهنی روشنفکران زمان به‌جانب مارکسیسم، نباید فرصت طلبانه و همراه با سوءاستفاده به سازمان تعمیم یافته وسیله‌ای برای توجیه جریان اپورتونیستی چپ‌نما باشد. وقتی مارکسیست شدن را برای روشنفکران، روزیک گرایش غیر طبیعی محسوب نمی‌کنیم، منظور صرفاً نشان دادن درصد بالای احتمال در سمت‌گیری و جذب ذهنی آنهاست، که با توجه به شرایط و آنسفر روز، فقط احتمال مارکسیست شدن را بالا می‌برد.

در صورتیکه آنها وقتی مارکسیست شدن سازمان را طبیعی می‌دانند، مقدمه این است که، طبیعی را واقعی، ضروری و سرانجام حقیقی قلمداد کنند. ضروری به این اعتبار که ایدئولوژی اسلامی هرگز قدرت نفی استمار و هماهنگ شدن با انقلاب را ندارد، و هماهنگی با انقلاب و نفی بهره‌کشی به منزله یک حقیقت، فقط و فقط نیازمند فلسفه ماتریالیستی و انکار خدا و هدایت و قیامت است. حال آنکه ایدئولوژی ما، در کسوت انبیاء راستین، از هزاران سال پیش امتحان خود را در حرکت به‌جانب نفی استمار و طبقات و سلطه مستضعفین پس داده است [آیات هود (۲۵) - قصص (ابتدا)] - اشاره به ویژگیهای جامعه امام زمان<sup>۲</sup>.

خلاصه در یک سوء استفاده فرصت طلبانه از طبیعی بودن گرایشات مارکسیستی،

۱- مکل، «واقعی» را «ضروری» و «ضروری» را «حقیقی» میدانست.

۲- مراجعه به تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما.

طبیعت یا ذات و محتوای مارکسیستی سازمان، نتیجه گرفته می‌شود. بدیهی است که در این سواستفاده، تفاوت و تشخیص کیفی فرد و جامعه و سازمان و قانونمندیهای کیفیتاً متفاوت حاکم بر آن‌ها و تحولات ایدئولوژیکی‌شان نادیده گرفته شده<sup>۱</sup>، که خود مظهر یکنوع فردیت و اندیویدوالیسم بورژوازی است.

## ۱۹- اپورتونیست‌ها می‌گویند: مارکسیست شدن سازمان را با توجه به ضعفهایش، باید در عوامل درونی جستجو کرد، نه اپورتونیسم که عامل خارجی محسوب می‌شود. جواب این سفسطه چیست؟

میدانیم که در بحث علیت، عوامل درونی، همیشه مبنا و عوامل بیرونی، شرط حرکت‌اند.

از این نظر عوامل درونی نسبت به عوامل بیرونی در تغییر یک پدیده واجد نقش اصلی و تعیین‌کننده‌اند. البته این مطلبی است درست، و بطور عام و مطلق، یعنی صرفنظر از مختصات زمانی و مکانی، جای هیچ شکی در آن نمی‌باشد. لیکن بطور خاص و در رابطه با تحولات مشخص، چه بسا این بررسی عام، درست نباشد؛ یعنی با توجه به شرایط مکانی و زمانی در یک پدیده مشخص، عوامل خارجی می‌توانند نقش اصلی و تعیین‌کننده داشته باشند. مثلاً: فرض کنیم قاتلی فردی را با اسلحه می‌کشد؛ بدیهی است که اگر گلوله را بدیوار شلیک می‌کرد دیوار نمی‌مرد، و این استعداد و پتانسیل مرگ در خود مقتول (به‌منزله یک موجود زنده) است که اکنون به‌این وسیله متظاهر شده؛ لذا در این مرگ مشخص که در زمان معینی نیز صورت گرفته عامل تعیین‌کننده، فرد قاتل است، و استعداد مرگ‌پذیری مقتول، نقش فرعی دارد. زیرا اگر او گلوله را شلیک نمی‌کرد، مقتول می‌توانست سالها زنده بماند. از اینرو ملاحظه می‌شود که تکرار مداوم اصول عام هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند، و دقیقاً در چنین مواردی است که لنین می‌گوید: دیالکتیک یعنی «تحلیل مشخص از پدیده مشخص». از اینرو استناد اپورتونیست‌های چپ‌نما و حامیان آنها به «عامل درونی» در به‌اصطلاح مارکسیست کردن سازمان! و تکرار گوش‌خراش و کلی‌یافانه آن، چیزی جز یک سفسطه فرصت‌طلبانه نیست. قاطع‌ترین دلیل آنهم این است، که اگر این سازمان را با همین

۱- مراجعه به سؤال ۱ از همین سری سؤالات و نیز جوابیه بیانیه.

«درون» و نقائص داخلی به یک رهبری صالح می‌سپردند، و یا خود را به مواضع مرکزی و مسئول آن تحمیل نکرده و تعلیمات گذشته را تحریم و در مواردی نمی‌سوزانند، حرکت طبیعی بعدی سازمان، به سوی حل این نقائص و پرکردن جای افراد ذیصلاح از دست رفته بود. چراکه قبل از سلطه اپورتونیستها و تحمیل عقاید خودشان به سازمان، حتی یک مورد تغییر ایدئولوژی (حتی در پایین‌ترین سطوح سازمانی) وجود ندارد، و از اینجاست که آنها به برخورد‌های ضد انقلابی و غیر-دموکراتیک رومی‌کنند.

اگر ضعف‌های درونی سازمان تعیین‌کننده می‌بود، در این صورت دیگر نیازی به تصفیۀ ۵۰ الی ۸۰ درصد اعضاء و حتی در مواردی کشتن آنها، و تحمیل ایدئولوژی به ضرب اسلحه و شلاق و تهدید و دروغ نبود. آیا چنین روشهایی می‌تواند مبین یک حرکت «طبیعی» و «درون جوش» همچنانکه سردمداران جریان ادعا می‌کنند باشد؟ علاوه بر این، توجه به نتایج و آثار این جریان در زمینه‌های مختلف (اعم از داخل سازمان و یا خارج آن و در سطح جنبش) و مقایسه آن با دستاوردها و موفقیت‌های پیشین سازمان، می‌تواند قش عمده‌ای در روشن کردن این به اصطلاح «طبیعی» بودن داشته باشد. مثلاً یکی از آثار این حرکت به اصطلاح طبیعی! درون جوش، موجی از خیانت‌ها و ضعف‌های وقاحت‌بار است، که در بازجویی‌ها و دادگاه‌های اولین سری از محصولات این جریان، به چشم می‌خورد (وحید، خاموشی، طاهر رحیمی، اشرف‌زاده و...)، که بیانگر کشته شدن انگیزه‌های انقلابی در وجود آنها، و دلیل بارز دیگری بر انحرافی و ضد تکاملی بودن حرکتی است، که اپورتونیست‌ها با هزار و یک دلیل سعی می‌کنند آنرا تکاملی و محق جلوه دهند (ما این موج را به مثابۀ یک جریان، و نه تک‌نمودهای پراکنده، مطالعه می‌کنیم).

## ۲۰- از جریان به اصطلاح مارکسیست شدن و تلاشی سازمان

### مجاهدین تحلیلهای مختلفی میشود:

- ۱- چندتا از آنها را نام ببرید.
- ۲- آنها را دسته‌بندی کنید.
- ۳- وجوه مشترک آنها در رابطه با تغییر ایدئولوژی چیست؟
- ۴- تفاوت کیفی تحلیلهای با یکدیگر و تحلیل خودمان را بیان کنید.



۱- روشن است که هرکس با دیدگاهی که دارد تحلیلی از جریان می‌کند، لیکن در میان این تحلیلهای متعدد، تنها یکی از آنها می‌تواند صحیح، مطابق با واقع و خلاصه واقع‌گرایانه باشد. مثلاً یک تحلیل می‌گوید که اینها (مجاهدین) از روز اول مارکسیست بودند، ولی زیر پوشش مذهب فعالیت می‌کردند، و بالاخره پرده را کنار زدند و چهره واقعی‌شان آشکار شد. یکی می‌گوید اصولاً تضاد در داخل ایدئولوژی آنها بوده، و در جریان عمل، این تضاد فعال شده و عده‌ای را مارکسیست کرده. یکی می‌گوید هسته این سازمان از ابتدا مارکسیستی بوده و پوسته‌اش مذهبی، و سپس هسته (محتوی)، پوسته (شکل) را دریده و ماهیت آن افشاء و بارز شده است.

مطابق یک تحلیل دیگر، جریان مارکسیست شدن از بالا به سازمان تحمیل شده؛ حال اینکه عده‌ای نیز، جریان را یک تحول منطقی و طبیعی محسوب می‌کنند.

۲- کلیه این تحلیلهای را می‌توان بطور کیفی، بسته به موعوم و دیدگاهی که تحلیل‌کنندگان آن دارند، دسته‌بندی و طبقه‌بندی نمود. بر این اساس، کلیه تحلیلهای ممکن، صرفنظر از تفاوت‌های کمی، دست آخر در یکی از این دسته‌بندی‌های کیفی زیر خواهد گنجد؛ به این ترتیب:

الف- تحلیلهائی که محور آنها اینست که سازمان از آغاز مارکسیست بوده، و بطور مصلحتی از نقاب مذهب برای استفاده از امکانات مذهبی موجود در جامعه، با آب و رنگ اسلامی خود را آرایش نموده است؛ ولی سرانجام پرده و نقاب را کنار زده، زیرا دیگر لزومی به حفظ این ماسک نمیدیده، و یا نتوانسته است بیشتر از این آنرا حفظ کند. این تحلیلهای اساساً متعلق به رژیم مزدور شاه و حامیان و متعینین به آن می‌باشد، که از آغاز فعالیت سازمان هم مارک مارکسیست اسلامی را علم کرده، و به‌طور بسیار وسیع روی آن تبلیغ نموده، و حتی بعد از تلاشی سازمان نیز با کمال تعجب از آن دست برداشت؛ زیرا ناگزیر برای سرکوب ایدئولوژی اسلام واقعی و انقلابی (که در ایدئولوژی سازمان مجاهدین تجسم یافته، و علیرغم سرکوب و تلاشی خونین سازمان، باز هم می‌تواند غنی‌تر و قوی‌تر از گذشته بیا خاسته، و به‌سلاح بران و کارآمدی در کف مردم این سرزمین علیه امپریالیسم و دست نشانندگان آن تبدیل شود.) از آن استفاده کرده، و مارک مارکسیستی به آن بزند. درک خطر ایدئولوژی و قوه محرکه تاریخی عظیم آن از جانب رژیم، بسیار جالب توجه است؛ چراکه رژیم مسأله هست و نیست خود را در آن می‌بیند. و در این چند ساله دیدیم که در رابطه با توده مردم، سردمداران رژیم مدام از این خطر دم زده‌اند. چنین درکی واقعی

رژیم را نشان می‌دهد؛ درکی که باینش تنگ‌نظرانه اپورتونیست‌های چپ‌نما (که فی‌الواقع در درک واقعیت مزبور از رژیم هم خیلی عقب‌ترند)، قابل مقایسه است. زیرا آنها مدعی‌اند که رژیم به‌این علت دست از عنوان مارکسیسم-اسلامی برنداشته، که از مارکسیست اعلام کردن ما (اپورتونیستها) وحشت دارد!!

ب- تحلیل‌هایی که ایدئولوژی سازمان مجاهدین را از آغاز کاملاً اسلامی نپندارند، بلکه معتقدند که ایدئولوژی مجاهدین از اسلام منحرف و آغشته به مارکسیسم بوده، و همین مسئله منجر به مارکسیست شدن سازمان! شده است؛ زیرا در اسلام صحبتی از، نفی مالکیت استثماری ابزار تولید، نفی استمار، اعتقاد به تکامل و یا استفاده از اسلوب دیالکتیک نبوده است.

این سری تحلیل‌ها بطور عمده از موضع راست ارتجاعی به‌عمل آمده، و بدرجات مختلف مظهر یک اسلام سنتی، راست‌گرا و تحریف شده است، که مالا از موضع ضد مجاهد، کنار آمدن با رژیم را ارجح شمرده و ماهیت سازشکارانه و تسلیم‌طلبانه خود را افشاء می‌کنند.

ج- تحلیل‌هایی که ایدئولوژی مجاهدین (سازمان) را از آغاز، به‌علت اعتقاد به محوکامل استمار و طبقات، دارای محتوای مارکسیستی و شکل مذهبی میدانند، که در جریان عمل بطور منطقی و طبیعی، محتوای نوین، شکل کهنه را از هم دریده، و منجر به تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان شده است.

این سری تحلیل‌ها بیشتر از جانب اپورتونیست‌های چپ‌نما به‌عمل می‌آید؛ بطوریکه حتی کمترین ادراک صحیح و اصولی نسبت به‌مسأله «تغییر موضع ایدئولوژیک» از دیدگاه مارکسیسم، بی‌پایگی چنین استدلالی را می‌رساند و در ضمن بیسوادی وافر هم در آن به‌چشم می‌خورد؛ زیرا:

اولا- فراموش می‌شود، که «محتوای» هر پدیده (و در اینجا سازمان)، بطور خلاصه «عناصر متشکله» آن است، و «ماهیت» نیز بطور خلاصه، «عنصر اصلی محتوا» را تشکیل می‌دهد.

بنابراین، بر فرض هم که بخواهند سازمان مجاهدین را، دقیقاً با معیارهای کلاسیک مارکسیستی داوری کنند، بر این اساس، «سازمان مجاهدین سازمانی است خرده‌بورژوازی با ایدئولوژی التقاطی؛ سازمانی که در ایدئولوژی آن به‌رحال عنصر خرده‌بورژوازی بر عنصر پرولتاریائی مسلط است، و در تحلیل نهائی عناصر ترقیخواهانه ایدئولوژی تحت‌الشعاع عنصر مذهبی قرار می‌گیرند...».

عليهذا برحسب معيارهای مارکسیستی فقط می‌توان گفت، که مجاهدین از خواندن مارکسیسم، نهایتاً برای توجیه مذهب و قرآن و... استفاده کرده‌اند، و نه بالعکس.

از آنجا که میدانیم «جریان حرکت»، جریان افشای ماهیت و ارتقای آن از حالت پنهان و کمون، به حالت آشکار و بروز است؛ از این پس نیز، وقتی با چشم - اندازه‌های مارکسیستی فوق‌الذکر به مجاهدین نگریسته شود، علی‌القاعده طبیعی و منطقی اینست که: در جریان حرکت و تکامل، سازمان مورد بحث (مجاهدین) روز بروز مذهبی‌تر شده، و عناصر مارکسیستی (ترقیخواهان) ایدئولوژی خود را بزداید. بنابراین فرجام تاریخی ایدئولوژیهای القاطی، حرکت به جانب هر چه یکسخت‌تر شدن، و افشای ماهیت غیر تکاملی (و در اینجا مذهبی) آنهاست، و نه مارکسیست شدن.

چنین ایدئولوژی‌هایی در نخستین جزوه مارکسیستی، یعنی مانیفست<sup>۱</sup>، مورد اشاره مارکس قرار گرفته، و بهیچوجه هم مطلب جدیدی نبوده و جزو الفبای مارکسیسم، محسوب می‌شود.

سرنوشت تمام سازمانها و احزاب حقیقتاً خرده بورژوائی، حتی خرده بورژوائی چپ و رادیکال<sup>۲</sup>، نیز مؤید این امر است، که آنها علیرغم تمام دعاوی ضد استثماری و گرایش به سوسیالیسم علمی (نظیر مصر)، سرانجام راه سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند. بنابراین برحسب معیارها و چشم‌اندازهای مارکسیستی؛ اگر کسی معتقد است که سازمان مجاهدین، حقیقتاً یک سازمان خرده بورژوائی با ایدئولوژی القاطی<sup>۳</sup> است؛ هرگز نمی‌تواند مدعی شود، که هسته و محتوای این سازمان پرولتری و مارکسیستی، و پوسته و شکل آن مذهبی است. لذا این استدلال که: سازمان مجاهدین، در مسیر رشد منطقی<sup>۱</sup> و طبیعی! خود، با دریدن پوسته مذهبی، هسته مارکسیستی‌اش را آشکار ساخته، استدلال مبتذل و مضحکی است؛ چرا که یک سازمان خرده بورژوائی (مطابق همان الفبای مارکسیسم که گفتیم) نمیتواند محتوا و ماهیت پرولتری و مارکسیستی داشته باشد.

و انگهی مطابق همان چشم‌اندازهای مارکسیستی در مورد سازمان مجاهدین،

۱- سال ۱۸۴۸

۲- چند مثال بزنید.

۳- فعلاً به نقد این چشم‌اندازها از دید اسلامی خودمان کاری نداریم.

سود طبیعی تجزیه این سازمان و ایدئولوژی آن (یعنی جدا شدن عناصر به اصطلاح ارتجاعی مذهبی، از عناصر به اصطلاح انقلابی مارکسیست، که پیش از این، با هم یک النقط را تشکیل داده بودند)، هرگز تا قبل از پیروزی انقلاب دمکراتیک و گذار کامل از مرحله ضد امپریالیستی فرا نرسید!

به عبارت دیگر از آنجا که در این مرحله، حمایت از همه نیروهای ملی از جمله، سازمانهای خرده بورژوازی (مخصوصاً هر چه رادیکال تر و چپ تر باشند)، لازم و ضروریست؛ هیچ اقدامی در جهت تجزیه این سازمان و ایدئولوژی، پسندیده و به مورد نیست.

مطابق معیارهای مارکسیستی حداکثر چیزی که در این مرحله می تواند رخ دهد، یک انشعاب مارکسیستی است؛ البته با تأکید بر حفظ و حمایت (و نه متلاشی کردن) سازمان اولی (یعنی سازمان مجاهدین با ایدئولوژی توحیدی، با بجا گذاشتن نام و عنوان آن برای جریان اصلی) است. حال اینکه می بینیم، اپورتونیستها سازمان اولی و اصلی را، به نفع دشمن متلاشی کرده اند.

روشن است که ما تا اینجا، مسأله را دقیقاً از دید اصول و معیارهای مارکسیستی مطالعه کردیم. معیارها و اصولی که ایدئولوژی مجاهدین را التقاطی میدانند، و طبعاً هرگز مورد تأیید ما نیست؛ چرا که قبلاً هم نشان داده ایم که التقاطی قلمداد کردن ایدئولوژی مجاهدین، از نظر گله ماده گرایانهای می جوشد که اسلام و انقلاب، توحید و نفی طبقات، قرآن و تکامل، و... را متضاد و متعارض می بینند. با اینهمه برای اینکه نشان دهیم، که استدلال «پوسته و هسته»، حتی از دیدگاه مارکسیستی نیز تا چه اندازه بی پایه و مقدار است، توضیحات فوق را آوردیم، خلاصه کنیم:

تا به حال در بررسی های مارکسیستی، سازمانی نظیر سازمان مجاهدین، به لحاظ محتوایی مارکسیستی قلمداد نشده، و هیچ مارکسیستی هم تا کنون، چنین نظری نه پیش و نه بعد از این قضایا ابراز نموده است، و بر اساس تئوری های مارکسیستی نمی تواند هم بکند. جالب است که حتی چپ نماها خودشان نیز عناصری را که هنوز به همان ایدئولوژی قبلی وابسته اند، مسلماً محتوای ایدئولوژی شان را مارکسیستی

۱- زیرا از دید یک مارکسیست، همان عوامل عینی-اجتماعی که ایجادکننده این التقاط بوده اند، هنوز هم حضور دارند.

تلقی نکرده و نخواهند کرد؛ زیرا در این صورت دعوا برسر شکل است، و اینهم لزومی به کشتن و متلاشی کردن ندارد؛ در حالیکه با تعریف و شناختی که هر مارکسیستی از ایدئولوژی، به‌عنوان روینای یک زیربنای مشخص دارد، محال است سازمانی با محتوای ایدئولوژی مارکسیستی، بتواند شکل مذهبی پیدا کند؛ بنابراین دیگر تغییر موضع ایدئولوژیک یک چیزی بی‌معنی است. در این جا ممکن است برخی از همان چپ‌نماها، چنانکه نمونه‌ها نشان می‌دهد، به استدلال بی‌ربط و مضحکی متمسک شوند که، «چون زیربنای جامعه عوض شده، باید روینای سازمان نیز عوض شود». که باز هم صرف‌نظر از بطلان و کودکی مفراطی که در این استدلال بچشم می‌خورد؛ بفرض قبول این استدلال نیز، معلوم می‌شود این سازمان از آغاز به‌زیربنائی رشد یافته و نوین (مثلاً پروتری) متکی نبوده؛ لذا مطابق اصول مسلم مارکسیستی هیچ دلیلی که اساس و محتوای مارکسیستی ایدئولوژی را به‌اثبات برساند (همان استدلالات مربوط به نفی استثمار و طبقات، که قبلاً در مبحث ایدئولوژی التقاطی رد شد) وجود ندارد. و آنوقت هجوم و متلاشی کردن و تغییر موضع ایدئولوژیک، آنهم تا پایان نبرد ضد-امپریالیستی (که الزاماً خرده بورژوازی نیز در آن شریک است)، نه‌تنها عبث و بی‌مورد و توجیه‌ناپذیر بوده، بلکه زیان بار و در جهت منافع رژیم، و لذا انحراف از خط اصولی است.

وانگهی به‌نظر میرسد صادرکنندگان استدلال زیرینا و روینا، هیچ بوئی از این مطلب نبرده باشند که به‌فرض هم در زیربنای جامعه، بخش‌کاری جنبهٔ مسلط پیدا کرده باشد، در این مرحله مجوزی برای تلاشی و نابود کردن سازمانها و احزاب و تغییر ایدئولوژی آنها وجود ندارد؛ چرا که به‌اعتقاد مارکسیستها، سازمان در رابطه با یک طبقهٔ مشخص اجتماعی شکل گرفته، و تنها با نفی دیالکتیکی آن طبقه (یعنی عبور از مراحل کمی) ایدئولوژی‌ش هم نفی می‌شود؛ مگر اینکه مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی تلقی شده، و خرده بورژوازی و احزاب وابسته به‌آن و ایدئولوژی‌ش را دشمن تلقی کرده، و بدین ترتیب از پشت به‌خلق خنجر بزنند، و این هم چیزی است که بسیار مطلوب رژیم و امپریالیسم می‌باشد.

ثانیاً در تحلیلهای اپورتونیستهای چپ‌نما، با یک ذهن‌گیری شگفت‌انگیز، فراموش می‌شود که با توجه به‌تعریف لنین از سازمان و حزب «ارگان سیاسی رهبری‌کننده جنبش یک طبقهٔ خاص» با منطق مارکسیستی خودشان نیز، باید محتوای ایدئولوژیک سازمان را از ارزیابی خاستگاه طبقاتی‌اش، ترکیب افراد و رهبریش، از

تعلیمات و مطالعاتش و خلاصه از ایدئولوژی اعلام شده‌اش درک کرد و تمام این فاکتورها (در مورد سازمان مجاهدین از روز اولی که اعلام کار مکتبی می‌کند، ترکیب رهبریش تا سال ۵۲، دفاعیات، آموزشها و تعلیمات اسلامی‌اش) مسخره‌گی و کودکانه بودن استدلال «محتوای مارکسیستی سازمان» را نشان میدهد، بخصوص که خود این چپ‌نماها قبل از تغییر موضع، مارک «مارکسیسم-اسلامی» را صرفاً یک تهمت تلقی کرده، و ایدئولوژی سازمان را تماماً و دقیقاً اسلامی می‌دانستند.

هم چنین متذکر می‌گردیم، که از خلال سطور فوق موضع مارکسیستهای آگاه و اصولی و صادق نیز روشن شد، که اگر چه آنها محتوای انقلابی مذهب ما را قبول ندارند و طبعاً ایدئولوژی انقلابی سازمان را التقاطی تلقی کرده و به‌رحال امکان انشعاب و تجزیه را، مطابق نظرگاه ایدئولوژی ماتریالیستی خودشان برای چنین سازمانی قائلند؛ لیکن اگر فاقد تمایلات فرصت‌طلبانه چپ‌نمائی باشند، حق حجت برای چنین سازمانی قائلند و لذا تلاشی و انهدام آنها فرصت‌طلبی تلقی کرده و قویاً محکوم می‌نمایند، و به‌ر فرد و جریان هم که از داخل آن مارکسیست بشود توصیه به انشعاب می‌کنند، بنابراین پیوسته باید به‌لحاظ سیاسی و تشکیلاتی متوجه تفاوت کیفی مواضع مارکسیستهای اصولی و اپورتونیستهای چپ‌نما باشیم.

البته واضح است که مطابق تحلیل توحیدی خودمان که ایدئولوژی سازمان را (صرفنظر از نیاز آن به تکمیل و کار فوق‌العاده)، در اصول، یکدست و تمام عیار توحیدی می‌دانیم، جریان تغییر ایدئولوژی و تلاشی سازمان (که توسط اپورتونیسم چپ‌نما بر آن تحمیل شده است)، بی‌تردید خیانت به مجاهدین و در نتیجه به‌خلاق می‌باشد.

۳- از آنچه فوقاً گفته شد پیداست که از نظر سیاسی در رابطه با باصطلاح تغییر مواضع ایدئولوژیک! و معرفی سازمان مجاهدین به‌عنوان یک سازمان مارکسیستی، مواضع و تحلیل‌های مختلفی وجود دارد که آنها را کلاً دسته‌بندی کردیم.

تحلیل از موضع راست که علیرغم ضدیت ظاهری آن با تحلیل چپ‌نماها، مضمون واحدی علیه مجاهدین را دارا بوده و هر دو در یک نقطه با رژیم علیه ما تلاقی می‌کنند؛ بنحویکه هر سه آنها مولود جدید (جریان اپورتونیستی) را، به اصطلاح حلال‌زاده و محصول طبیعی سازمان ما محسوب می‌کنند.

به‌این ترتیب ملاحظه می‌شود که چپ‌نما و راست، در این رابطه کیفیتاً اختلافی نداشته، و هر دو مؤید یکدیگرند. و اگر چه بظاهر صدو هشتاد درجه باهم

اختلاف دارند، ولی در باطن یکدیگر را علیه ما تقویت کرده، و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند؛ در حالیکه در طرف دیگر نیروهای اصولی قرار دارند که صرفنظر از اختلاف دید، بهر حال ولادت جدید را طبیعی ندانسته، و به انحرافی بودن معتقد و مولود جدید را به اصطلاح حرامزاده می‌دانند.

۴- بنابراین در تحلیل نهائی دو موضع بیشتر وجود ندارد. یا مجاهدین را از آغاز منحرف دانسته و مولود جدید (جریان اپورتونیستی) را حلالزاده تلقی کنیم، یا بالعکس آنها محصول یک انحراف دانسته و به اصطلاح حرامزاده بدانیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که دو موضع فوق کیفیتاً متفاوت بوده، و جدا-کننده ما و سایر نیروهای اصولی از یک طرف، و رژیم و اپورتونیستهای چپ‌نما و مرتجعین راست، از طرف دیگر است.

در این میان تحلیل خودمان از نظر ایدئولوژیکی با ویژگی خاصی از همه تحلیلهای دیگر متمایز می‌گردد؛ چرا که ایدئولوژی یکدست توحیدی خود را (که مطابق آن البته ملزم به استفاده از کلیه دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی هستیم) از هرگونه جنبه انحرافی و التقاطی و آمیختگی با سایر ایدئولوژیها در اصول ببری دانسته، و آنها مظهر توحید خالص و تمام عیار، و در یک کلمه پاسخ کاملی به تمام مشکلات فردی و اجتماعی نوع انسان دانسته، و آنها بطور روزافزون در مسیر پیروزی میدانیم «هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره - المشرکون».

بطور خلاصه: اگر چه از نظر سیاسی مارکسیستهای اصولی هم جریان را محکوم می‌کنند. ولی تفاوت تحلیل ما در این است که آنها بر اساس مکتب خود ایدئولوژی ما را التقاطی و خرده بورژوائی میدانند، لذا جریان مزبور را درک‌آورد اپورتونیسم چپ تحلیل می‌کنند؛ حال آنکه ما بر اساس بینش خود که با بینش ایدئولوژیکی آنها متفاوت است، با نفی لکه‌های تحریف و انحراف از دامن توحید راستین (که در برگیرنده توحید و یگانگی اجتماعی و امحاء هر نوع استثمار و ستم نیز می‌باشد)، جریان مزبور را اپورتونیسم چپ‌نما می‌نامیم.

## ۶۱- خصوصیات ایدئولوژی ما (هویت ما) چیست؟

ایدئولوژی ما اسلام مبتنی بر نگرش توحیدی است، که در هر شرائط مدافع

معروفترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می‌باشد بنابراین در مقطع کنونی تاریخ، عنصر مجاهد با ویژگیهای ضدامپریالیستی، ضد اجتماعی و ضد استماری که اساساً بر بالنده‌ترین نیروها و طبقات جامعه (کارگر و دهقان) متکی است، و از طریق مبارزه مسلحانه با امپریالیسم و ضدانقلاب راه خود را بسوی آرمانهای توحیدی می‌گشاید، مشخص می‌شود.

از دیگر مشخصات ایدئولوژی ما، که در این شرایط هویت ایدئولوژیک ما، و وجه تمایز آنرا از تفکرات مذهبی سنتی (تعریف شده) تشکیل میدهد، عبارتند از:

۱- اعتقاد به دیالکتیک بعنوان اسلوب شناخت علمی پدیده‌های مادی.

۲- اعتقاد به تکامل بعنوان نقطه نظر علمی.

۳- اعتقاد بنظری استعمار، و بعهدہ گرفتن رسالت دفاع از طبقه کارگر که بطور استراتژیک تکیه‌گاه ما را تشکیل میدهد.

۴- اعتقاد به وحدت نیروهای انقلابی خلق، در مسیر مبارزه ضدامپریالیستی، و جلوگیری از تفرقه و درگیری و هرزرفتن نیروهای انقلابی، که مآلاً انقلاب را تضعیف کرده و در مسیرهای انحرافی سوق میدهد، و نتیجتاً دشمنان خلق از این تضادها بنفع خود بهره‌برداری می‌کنند البته در همین اعتقاد به این مسأله، همواره بر حفظ هویت ایدئولوژیک توحیدی و نیز استقلال تشکیلاتمان تأکید داریم.

---

۱- وقتی از دیالکتیک صحبت می‌کنیم، منظورمان عام‌ترین قوانین و اصول علمی است، که نظیر سایر قوانین علمی بر پدیده‌های مادی حاکم است، با این تفاوت که... گستره و حوزه عمل اصول دیالکتیک وسیعتر است. همانطور که به قانون جاذبه در مکانیک یا قانون «هماندسازی» و «واهماندسازی» در بیولوژی، اعتقاد داریم؛ در پهنه کلّ پدیده‌های مادی، اگر بخواهیم یک بینش علمی داشته باشیم و از زاویه درست با آنها برخورد کنیم، بایستی اصول دیالکتیک را بپذیریم؛ صرفنظر از تفکرات فلسفی خاصی که داریم. البته لازم به تذکر است که مطلق کردن اصول دیالکتیک و ارتقاء آنها به اصول فلسفی عام و جهانشمول (حاکم بر کلّ وجود)، از یک دیدگاه ماتریالیستی و به اصطلاح فرمول: «وجود- ماده» سرچشمه می‌گیرد، که اساساً با دیدگاه توحیدی (به لحاظ فلسفی) در تضاد است. بدیهی است که اگر نخواهیم دیالکتیک را در کادر توحید بپذیریم، یا بدامن دیدگاه ضد علمی که منکر قانونمندیهاست می‌لفزیم (در صورت نفی دیالکتیک)، و یا بدیک بینش غیرواقع‌گرایانه ماتریالیستی که مسأله اساسی فلسفه (وجود و تکامل) و سایر مسائل فلسفی... در آن کادر قابل تبیین نیست (صرفنظر از بازتاب این نقائص در تحقیقات علمی)، دچار می‌شویم. توضیحات بیشتر را به مباحث ایدئولوژیک سازمان موقوف می‌کنیم.



چیست؟

اگر با شناختی که از اسلام واقعی و سبری از جملیات و تعریفات، که از آغاز تاریخ در هر زمان، انبیاء توحیدی مبشر انقلاب و تنها مدافعان رنجبران جهان بوده‌اند، به پاسخ سؤال فوق بیاندیشیم، و اگر معتقد باشیم که «مجاهدین» در تاریخ جدید، مظهر نخستین تلاش سازمان یافته و مکتبی، برای شناساندن چهره واقعی اسلام و جهت‌گیری به‌جانب استقرار نظام توحیدی است، و اگر به‌این اعتقاد رسیده باشیم که هر تلاشی در جهت استقرار این نظام، در مقطع فعلی تاریخ، در ادامه و تکمیل کار مجاهدین به‌منزله یک حرکت جدید ایدئولوژیک و اجتماعی (نه حرکت افراد بخصوص) قدرو منزلت پیدا می‌کند (درست هم‌چنانکه تلاشها و اکتشافات و اختراعات علمی، وقتی ارزش و اعتبار عملی دارد، که در ادامه و تکمیل دستاوردهای کنونی علمی باشد)؛ در اینصورت روشن می‌شود که یک مسلمان انقلابی و آگاه، هرگز نمی‌تواند در مجموع، کار مجاهدین را نادیده گرفته و از کنار آن بگذرد.

از این روبرو سبر مترین وظیفه انقلابی و اعتقادی او در این ایام، حمایت از این جریان و حفظ و حراست ارزشهای آن، و ممانعت از پایمال شدن آن بوسیله اپورتونیستهای چپ‌نما، سرتجعین راست و رژیم است، که هر یک از مواضع متفاوت درست در یک نقطه علیه مجاهدین تلافی می‌کنند، و آن پایمال کردن و نفی نخستین حرکت سازمان یافته مکتبی - انقلابی بر اساس ایدئولوژی توحیدی و اسلام اصیل، در تاریخ اخیر است، که صرفنظر از هر نقص احتمالی، به‌منزله وارث مبارزات انقلابی مکتب تشیع، پرده از آرمانها و ماهیت واقعی ایدئولوژی اسلام بر میدارد. از طرفی میدانیم که امروز در زیر فشار دیکتاتوری شاه، هر مسلمان علاقمند به مسائل اجتماعی، ناگزیر باید در مقابل مجاهدین و سلطه اپورتونیستها بر سازمان ایشان موضع بگیرد. که بر این اساس در حقیقت موضع خودش را در قبال جنبش اصیل و انقلابی اسلامی، مشخص خواهد کرد. و درست در همین نقطه است که، در دریای موج‌فته‌هایی که هم‌اکنون تحت‌تأثیر ضربه اپورتونیستها طوفانی شده است، گروه‌هایی که نتوانند به‌حمایت از مجاهدین، که از جهات مختلف زیر ضربه بسبر می‌برند؛ نهایتاً در نقطه میعاد رژیم شاه با اپورتونیستهای چپ‌نما و سرتجعین راست (یعنی نقطه ضدیت با مجاهدین)، به‌موانع غیر اصولی خواهند

افتاد (خطبه ۵ جلد ۱ نهج البلاغه)۱.

گذار سالم از این دوران فتنه و بحران، که خطر بحران در آن هر مسلمان انقلابی را تهدید می‌کند (خطبه ۱۵۰)۲، احتیاج به هوشمندی و هوشیاری در پرتو تحلیلی درست از شرایط و حوادث پیش آمده است. بدین طریق است که، از افتادن در دامهایی که در سیرمان پهن شده در امان خواهیم بود (وقل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً - بنی اسرائیل ۸۰).

بگو پروردگارا! (ای تکامل دهنده) داخل و خارج شدنم را در جریانها (وقایع و حوادث) خالصانه و پاک بگردان، و از جانب خودت برایم یاور و توان برخوردی پیروز شونده و مسلط قرار ده.

بنابراین ما باید با درک مسئولیتهای انسانی و با تسسک به اصول انقلابی اسلام، و در نتیجه با حمایت اصولی از حرکت و ارزشهای مجاهدین به عنوان یک جنبش خلاق، نقش خود را در تبدیل این شکستها و ضربات به پیروزی ایفا کنیم.۳.

البته بدیهی است که فتنه‌ها در ایدئولوژی ما وسائل آزمایش و ابتلاند (هُنَالِكِ - اَبْتَلِي الْمُؤْمِنُونَ - اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدُوْلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اَللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ يَخَذَ بِنُكْمِ شُهَدَآءِ وَ اَللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفٰلْسِیْنَ وَ لِيَمْحَصَ - اَللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ يَحَقِّقُ الْكٰفِرِيْنَ. آیه ۱۳۷ - آل عمران)، و مآلاً نیز پیروزی جریان حق و تکاملی از پیش مقدر و تعیین شده است (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً. و قل جاء الحق و يبدی الباطل و ما یعید. سبأ ۴۹).

در شرایط امروز ما (یعنی زیر فشار وحشتناک رژیم شاه و حامیان امپریالیستش)، ممکن است برخی عناصر مسلمان ناآگاه و یا ناخالص، فکر کنند میتوانند در این میان نسبت به مجاهدین و حمایت از آن بی تفاوت بمانند، و در میان آنها و ارتجاع با عاقبت جوئی

---

۱- اَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا اَمْوَاجَ الْفِتَنِ بُسْفِي النَّجَاةِ، وَ عَرَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَ ضَمَّوَاتِجَانَ الْمُنَافَرَةِ... اَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ... موجهای فتنه را با کشتیهای نجات شکافته از آن عبور کنید... رستگار شد کسی که به چرانی (جناح) پیوست...

۲- در این خطبه پس از اشاره به شرایط حاد و بحرانی‌ای که همه به چپ روی و راست روی کشیده شده و از خط اصلی دور می‌شوند، به تشریح «جریانی» و «گروهی» می‌پردازد، که «مانند صیقل دادن شمشیر آبدیده می‌شوند، دیده‌های آنها به نور قرآن جلا یافته و «تفسیر» در دلها نشان جایگزین می‌شود...» (همه خطبه بخصوص فراز ۲ و ۳ آنرا مطالعه کنید).

۳- در این رابطه خطبه ۱۵۳ نهج البلاغه بخصوص فرازهای ۱ تا ۹ را مطالعه کنید.

و حذر از فتنه یک شق میانی و ثالثی انتخاب کنند؛ که در حقیقت مفهومی جز تنها گذاشتن حق طلب با همه خونهایی که نثار کرده است نداشته، و در حکم رضا داد. به سرکوب و نفی آنهاست. در حالیکه چیزی که پس از سرکوب مجاهدین جانشین آن خواهد شد، بلاشک عالیت و اسلامی تر نخواهد بود؛ چرا که چنین امری تنها در ادامه همین جریان امکان پذیر است. باز هم تأکید کنیم که منظور از حمایت از مجاهدین، حفظ و حراست ارزشهایی است که این سازمان مظهر تبلور و محمل اجتماعی آنهاست و هرگز مفهوم شخصی یا غیر ایدئولوژیک ندارد؛ از اینروست که این حمایت نه لطف است نه صدقه، بل وظیفه و مسئولیت سنگین اعتقادی هر مسلمان راستین است، که انجام مسئولیت را در انسان شناسی توحیدی خود، به منزله مهمترین ویژگی انسان باعث فخر و اعتلای هویت انسانی می داند.

**۶۳- آیا تأکید روی ضرورت احیاء و بازسازی سازمان مجاهدین، مبین خود خواهی گروهی نیست؟ و اگر گروهی با همان کیفیت ولی با اسم دیگر ایجاد کنیم چه اشکالی دارد؟ بخصوص که دامن چنین سازمانی از اشتباهات گذشته و مارکهای مختلف نیز پاک است.**

همانطور که در سؤال «مبرمترین وظیفه یک مسلمان آگاه در شرایط فعلی» صحبت شد، ثابت گردید که در شرایط کنونی سازمان مجاهدین، یعنی تجلی جریان اصیل اسلامی. و با قاطعیت اثبات شد که هر فرد یا گروه مسلمانی که این جریان چپ نما را محصول طبیعی سازمان مجاهدین بدانند، یا اشکال اصلی را از جانب این سازمان تصور کنند، سرانجام حرکتش سقوط در مواضع غیر اصولی است؛ زیرا مگر سازمان مجاهدین از چیزی بغیر از انقلاب، مبارزه علیه امپریالیسم و نفی استثمار در سایه ایدئولوژی اسلامی دم میزند؟ و آیا جز این است که در مقطع کنونی تاریخ، عنصر مجاهد با ویژگیهای ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد استعماری (که اساساً بر بالندهترین نیروهای جامعه (کارگر و دهقان) تکیه دارد و با شیوههای انقلابی راه خود را بسوی آرمانهای توحیدی می گشاید)، مشخص می شود؟ پس بار دیگر تأکید می کنیم که احیاء سازمان مجاهدین در شرایط فعلی، نه تنها خودخواهی گروهی نیست، بلکه ما

آنرا به عنوان وظیفه اساسی و ایدئولوژیک مسلمانان آگاه و مبارز در وضعیت فعلی می دانیم. علمه ای می گویند مگر سازمان مجاهدین چیزی جز مجموعه دستاوردهای ایدئولوژیک و استراتژیک می باشد؟ پس آیا بهتر نیست سازمانی با همان محتوی و دستاوردها، اما با نام دیگر تشکیل داد؟ این عده استدلالشان اینست که:

اولاً: سازمان جدید مورد هجوم حملاتی که راست ارتجاعی به سازمان می کند قرار نخواهد داشت.

ثانیاً: بدنامی ها و سوائی هائی که چپ نماها در جامعه ایجاد کرده اند، و گویا بنام سازمان مجاهدین تمام شده، سازمان جدید از آن مبرا خواهد بود، و استدلالاتی دیگر...

لیکن این عده نمیدانند که مخالفت راست ارتجاعی با سازمان مجاهدین، در رابطه با محتوای نظراتش، یعنی ایدئولوژی و استراتژی آن می باشد. آنها با هر سازمانیکه این محتوا را دارد درخواهند افتاد؛ زیرا نفی خود را در رابطه با محتوای اصیل و انقلابی اسلام و هر جریانیکه این محتوا را داشته باشد می دانند، و لذا با آن مخالفت و مبارزه خواهند کرد. و بهمین دلیل است که آنها با سازمان مجاهدین، که انقلاب، مبارزه و نفی استثمار را (که بیانگر محتوای اصیل ایدئولوژی اسلام است) مطرح می کند، به مبارزه برخاسته اند. البته در سایه لطمه ای که جریان چپ نما به پیکر سازمان مجاهدین زده، آنان چنین امکانی یافتند.

پاسخ علی (ع) به یکی از خوارج که شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را میداد، گویای چنین وضعیتی است<sup>۱</sup>:

«... خاموش باش، خدا تو را زشت گرداند، بخدا سوگند حق هویداگشت و تو در آن نزار و ناتوان بودی و آوازت هم پنهان بود، تا اینکه باطل فریاد کرد، آشکار شدی مانند آشکار شدن شاخ بز».

حال این جریان راست ارتجاعی نیز محتوای زشت خود را، که در پس شعارهای و اسلامیاتش نهفته بود، عیان ساخته است<sup>۲</sup>، بر ما نیز مشخص شده که مخالفت آنها با سازمان مجاهدین با تغییر نام حل نمی شود<sup>۳</sup>، بلکه باید محتوای سازمان مجاهدین و

۱- خطبه ۱۸۳ جلد ۳

۲- اشاره به سازشکاریها و همکاری با رژیم در سال ۵۵ و ۵۶

۳- خویست به موضوعگریها و مخالفتهایی که از طرف همین جریانات، بر علیه دکتر شریعتی صورت

هر سازمانی که آن محتوا را داشته باشد تغییر داده شود، و این یعنی مرگ ایدئولوژیک. اما در مورد استدلال دوم: احمیه نکردن نام سازمان یعنی چه؟ یعنی تأیید اینکه جریان اپورتونیستی از درون سازمان مجاهدین درآمده، و نتیجتاً پذیرش این مسأله که هر سازمان اسلامی که محتوایش انقلاب، مبارزه، نفی استثمار و... باشد، دارای چنین سرنوشتی است، و اینهم یعنی سازش ایدئولوژیک و خیانت به شهیدانیکه در راه آرمانهای سازمان مجاهدین، که نام آن مبین همه آن ارزشهاست، جان باختند. مارکی هم که رژیم شاه خائن به سازمان مجاهدین میزند، به خاطر محتوای انقلابی و مبارزاتی این سازمان (و بعلاوه پذیرش رژیم به مثابه دشمن اصلی) میباشد. زیرا از دیدگاه رژیم، اسلام یعنی ایدئولوژی که در خدمت و تأیید او باشد؛ اسلامی که درباریان و پاسداران رژیم ضد خلقی ارائه میدهند. پس مشاهده می‌شود که سازمان جدید اگر محتوای سازمان مجاهدین را نداشته باشد، انحرافی، ارتجاعی و غیر اسلامی است، و اگر داشته باشد، باز با همه این تضادها و مخالفتها و حتی مبارزه‌جویی‌ها روبرو خواهد شد؛ ضمن اینکه با این کار دست به سازش ایدئولوژیک زده<sup>۲</sup> و به تمام ارزشهای سازمان مجاهدین (خون شهداء، مبارزه‌های آن علیه دشمن اصلی، شکنجه و آزاری که پویندگان این راه برای تحقق آرمانهای آن کرده‌اند)، و در نتیجه به آرمانهای خلق پشت کرده‌ایم. براستی اگر تنگ‌نظرانه به مسائل نگاه نکنیم آیا این سازش، خیانت به اسلام و علی (ع) و حسین (ع) و... نیست<sup>۳</sup>.

نکته بسیار مهم دیگر در ضرورت حفظ نام این است که، از آنجا که رها کردن نام، تأیید تدریجی شکست تجربه قبلی و بمنزله بحال خود رها کردن جریان قبلی و تنها گذاردن آن است؛ به این معنی که گویا تجربه قبلی شکست خورده، و بنابراین هر-



گرفت توجه شود.

۱- به سؤال شماره ۷ که درباره نام بحث شده مراجعه کنید.

۲- از این گذشته ما با تغییر نام، بر خیانتها و دعاوی اپورتونیستها مهر تأیید گذاشته‌ایم؛ زیرا آنها خود (جریان اپورتونیستی) را وارث اصیل سازمان مجاهدین قلمداد می‌کنند، و استدلالشان این است که: «از محتوای اسلامی که توسط عناصر قبلی سازمان مطرح میشد، مبارزه، نفی استثمار و انقلاب درنمی‌آید.»

۳- مراجعه شود به خطبه‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۹۶، که مبین برخورد های قاطعانه علی (ع) با طعه و زیر است و نیز زیارت عاشورا: لعن الله امة سمعت بذلك و رضیت به.

کس دوباره پا در جاده سازمان مجاهدین بگذارد، بخودی خود متزلزل بوده و از مواضع ضعیفی برخوردار است؛ زیرا برای می‌رود که گویا قبلاً یکبار به‌بن بست رسیده، بنابراین حتی اگر صادقانه کسی بخواهد این محتوا را حفظ کند، با رها کردن ساده اندیشانه نام، یک سنگر بسیار مهم را خالی کرده است و یکقدم استراتژیک عقب نشسته؛ بخصوص باید توجه کرد که نام «تیلوره» تمام آرمانها، ایدئولوژی و خط مشی یک سازمان، و مظهر همه ارزشهایی است که طی حرکت خود بدست آورده، و به‌خاطر آنها تن به‌فداکاری و جانبازی داده است (توجه شود به‌ارزش نام فلسطین یا زیمبابوه برای خلقهای آن). از این رو نام بعنوان یک سمبل، مانند پرچم یک کشور در پشت خود پتانسیلی را داراست، که تنها و تنها به‌مان ارزشها تعلق دارد، و لذا هرگز نمی‌توان آنرا نادیده گرفت و به‌حال خود رها کرد، و یا از آن سوء استفاده نمود. در نتیجه پای‌بندی به‌همان نام و تلاش در جهت احیای همان سازمان، نه‌تنها خودخواهی نیست بلکه عین وفاداری به‌ارزشها و تعهداتی است که، نام، درحقیقت تبلور و تجسم آنهاست. ضمناً فراموش نکنیم که وقتی ائمه ما نیز می‌خواستند در جامعه احقاق حق کنند، با انبوهی از برچسب‌ها، نظیر خودخواهی، رهبری طلبی و امثالهم مواجه بوده‌اند. بنابراین، از آنجا که سازشکاری و برخورد پراگماتیستی (مصلحت‌گرایانه سچسپیدن به‌منافع کوتاه‌مدت و غفلت از آرمانها و مصالح درازمدت)، و از زیر بار مسئولیت‌شانه خالی کردن، از تربیت‌شدگان مکتب توحید بدور است، ما نیز در این مسیر برای احیای سازمان مجاهدین، با همان محتوا، نام، آرم و سال تأسیس تا پای جان، با دیگر پویندگان این راه که این مسئولیت را وظیفه می‌ریم خود می‌دانند، خواهیم کوشید. تاریخ به‌صحت این حرکت گواهی خواهد داد «رحم‌الله امرأ رای حقاً فأعان علیه، او رای جوراً فرده. وکان عوناً بالحق علی صاحبه.» «خدا رحمت کند مردی را که چون حتی را دید، به‌آن کمک کند و به‌حمایت آن برخیزد، و یا ستمی را که می‌بیند محکوم نماید، و مددکار بازگرداندن حق به‌صاحبش باشد.»

«وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمَقْبَلِ أَلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنِّي. وَيَا لَسَامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الرَّمِيبِ أَيْدَا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي»<sup>۱</sup> - بلکه من به‌همراهی آنکه بحق رو کرده و شنوا و فرمانبردار است، برعلیه آنکه به‌حق پشت کرده و در آن تردید می‌کند تا ابد و تا آنکه که

۱- خطبه ۱۹۶ نهج البلاغه

۲- خطبه ۶ صفحه ۵۰ نهج البلاغه.

زندهام شمشیر می‌زنم». اینجاست که نباید از هیچ ملامت و برچسی به‌خود بیم راه دهیم «ولا یخافون لومة لائم».

#### ۶۴- اپورتونیست‌ها ادا می‌کنند که:

سازمان دارای يك هسته مارکسیستی و شکل مذهبی بوده که در جریان حرکت طبیعی خود، هسته مارکسیستی با شکستن پوسته مذهبی، خود را آشکار می‌کند. اما رهبری ایده‌آلیست سازمان و در رأس آن محمد حنیف نژاد، به‌منظور جلوگیری از افشای محتوای مارکسیستی آن، با تکیه بر کار تئوریک مداوم (و در رأس آن کار ایدئولوژیک) و اقداماتی نظیر تأسیس گروه ایدئولوژی، در جهت پیچیده‌تر کردن ایده‌آلیسم موجود در سازمان (منظور ایدئولوژی اسلام است) تلاش می‌کرده است؛ که الزاماً بدوری از عمل منجر شده و باعث برآمدن فطین آن گردیده و ضربه شهرپرور هم ناشی از همین تئوری زدگی و دوری از عمل بوده است. در تحلیل ضربه شهرپرور نیز همه افراد سازمان به این موضوع (تئوری زدگی) صریحاً اشاره می‌کردند، ولی اکنون در مواجهه با مارکسیست شدن سازمان، عناصری که مارکسیست نشده‌اند، تحلیل بعد از شهرپرور خود را يك جانبه اعلام نموده و کار ایدئولوژیک در همان سطح قبل از شهرپرور را هم ناکافی تلقی کرده، و کار ایدئولوژیک باز هم بیشتری را تجویز می‌کنند، و این یعنی دوری بیشتر از عمل و گرایش بیشتر بر است، که خود حتمیت و لزوم دو شقه شدن این سازمان و ایدئولوژی

## آزما نشان میدهد، که الزاماً باید نیمی بچپ و نیمی دیگر براست برود؛ جواب این سفسطه چیست؟

الف - اگر سؤال فوق را تجزیه کنیم به چند محور می‌رسیم:

اولاً: سازمان دارای محتوا و هسته مارکسیستی و شکل مذهبی بوده است، که در مسیر حرکت منطقی خود به افشای این محتوا، یعنی اعلام مارکسیسم میرسیده است. هم‌چنین این دوگانگی، نشان‌دهنده ماهیت دوگانه ایدئولوژی سازمان (یعنی ضرورت و مشروعیت تجزیه و جدائی آن، و تقسیم‌اش به دوپاره چپ و راست) می‌باشد، بطوریکه هر دوپاره میراث‌دار آن بوده، و اکنون هر دو می‌توانند از نام مجاهد استفاده کنند.

ثانیاً: رهبری ایده‌آلیست سازمان، با تحمیل کار تئوریک و ایدئولوژیک فراوان سعی در جلوگیری از افشای محتوای مارکسیستی می‌نموده است.

ثالثاً: همین تئوری زدگی و کار ایدئولوژیک فراوان، موجب دوری از عمل یعنی گرایش به راست میشد، که مبین ماهیت‌خرده بورژوایی رهبری ایده‌آلیست سازمان می‌باشد، که ضربه شهریور هم از همین جا ناشی میشود.

رابعاً: عناصر مسلمان که در تحلیل خود از ضربه شهریور، در آن موقع بالاتفاق بدوری از عمل رسیده بودند، اکنون که با مارکسیست‌شدن سازمان مواجه شده‌اند، تحلیل بلافاصله بعد از شهریور را، یکجانبه اعلام نموده، و کار ایدئولوژیک باز هم بیشتری را، برای سازمان قبل از شهریور تجویز میکنند.

خامساً: این خود بیانگر گرایشات بیشتر براست، تئوری زدگی و دوری از عمل بوده، که نشان‌دهنده ماهیت راست ایدئولوژی اسلامی است، و تا زمانی که این ایدئولوژی بر سازمان حاکم باشد، محال است بتوان از انحراف براست رهائی یافته و در خط صحیح عمل انقلابی قرار گرفت، و تنها و تنها با مبارزه ایدئولوژیک بر ضد تفکرات ایده‌آلیستی موجود در رهبری، و احیای مارکسیسم - لنینیسم این امر میسر است.



## ب - جواب کلی:

اولاً: تکیه مداوم اپورتونیستها بر استدلال کهنه شکل و محتوا، بین ورشکستگی باز هم بیشتر آنهاست، که نتیجه اش افتادن به تناقض گوئی آشکار، و طرح اباطیلی نظیر اینکه: «هسته سازمان مارکسیستی بوده ولی رهبری و بنیانگذاران آن مذهبی بوده اند»، می باشد. اگر این مطلب درست باشد این سؤال مطرح میشود که: پس چرا به این سازمان مارکخرده بورژوائی می زند؟ حداکثر می توانند بگویند سازمان مارکسیستی با گرایشات خرده بورژوائی. وانگهی محتوای سازمان، ترکیب اعضا آن، متون تعلیماتی، آرم و دفاعیات و پایگله طبقاتی<sup>۱</sup> سازمان، نیز برغم خود آنها و همه مارکسیستهای دیگر، حاکی از محتوای مذهبی سازمان است.

ثانیاً: واقعیت این است که سازمان، از آنجا که معتقد به مبارزه مکتبی بوده (و مهمترین مسأله درون تشکیلات خود را ایدئولوژی میدانند)، و بدلیل اینکه ایدئولوژی توحیدی به خاطر قرنها تحریف و نفوذ تفکرات غیر اصیل و طبقاتی در آن، شدیداً محتاج تصفیه و باز یافت است، و هم چنین بعلت اعتقاد راسخ و عمیق بنیان گذاران سازمان به غنا و دینامیسم این ایدئولوژی، در مقابل نارسائی ها و ضعفهای فلسفی و بنیادی مارکسیسم (علیرغم پشتوانه ۱۳۰ ساله عملی - انقلابی آن)، کار ایدئولوژیک به منزله جزء لاینفک، و از وظایف اولیه و نیازهای ضروری آن بوده است (نه تنها در آن مرحله بلکه در شرایط کنونی نیز همین است)، و ما اکنون با توجه به تحلیل - هایمان، کار ایدئولوژیک باز هم بیشتری را برای سازمان قبل از شهریور تجویز می کنیم، و درست به همین علت بود که شهید حنیف نژاد، روی کار متراکم ایدئولوژیک، مسئولین همه جانبه و یا تأسیس گروه ایدئولوژی تکیه میکرد، و یا بر مسئله وحدت ایدئولوژیک تأکید داشت؛ هم چنین تأکید شهید سعید محسن و... برای مسأله.

ثالثاً: بهیچ وجه اینطور نبود که سازمان به عمل کم بها دهد و یا اصلاً بها ندهد که بقول اپورتونیستها بر است گرایش پیدا کند؛ بلکه سازمان دچار ذهیت نسبت به عمل شده بود (تشریح مسأله در جواب مفصل). در این جا ضمناً لازم است به چه پنهانی عمل گرایانه خود اپورتونیستها نیز توجه شود (نظیر عمل کردن برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای درونی، مطلق کردن مشی و یا اصل گرفتن تضاد نیروهای انقلابی در

۱- طبق تعریف نئین پایگاه طبقاتی محتوای هر سازمان و حزب بوده، و بزعم اپورتونیستها هم پایگاه طبقاتی سازمان خرده بورژوازیست.

این مرحله، در حالیکه وحدت نیروها اصل است.)، همان تمایلی که به چپین اشکال-  
تراشی‌هایی منجر میشود. اما در مورد خودمان: متأسفانه جو ضربه خورده حاکم بر  
شهریور ۵۰، به‌ما اجازه تحلیل از ضربه ۵۰ را نداد (چرا که با افراط در تئوری‌گرایی  
خود راه عمل‌گرایی را باز کردیم.)، ولی اکنون که از آن جو خبری نیست می‌توانیم  
به تحلیل صحیح و کامل ضربه شهریور برسیم.

### ج- و اما جواب مفصل:

بارد استلال اپورتونیستی شکل و محتوا (که قبلاً توضیح داده شده است)،  
اکنون به توضیح مطلب می‌پردازیم:

۱- همانطور که قبلاً اشاره شد، هدف مرحله‌ای ابتدای کار سازمان در سال  
۴۴ این بود، که تعدادی کادر ذیصلاح و همه‌جانبه با صلاحیت تئوریک بالا، و در  
رأس آن صلاحیت ایونولوژیک، آماده و تربیت نماید.

۲- در سال ۴۷ با آماده شدن ۱۶ نفر، در سطح نظردادن برای خطمشی سازمان  
و مباحث استراتژیک، سازمان مرحله اول کار خود را خاتمه یافته تلقی نموده و شروع  
به تدوین استراتژی می‌نماید؛ پس از آن نیز با ورود به مرحله عمل (پس از خاتمه  
تدوین استراتژی)، عمده انرژی و قوای خود را روی تدارک عمل متمرکز می‌کند،  
ولی در اینجا دچار یک ذهنیت شدید نسبت به عمل (عمل بزرگ) بوده است.

۳- نتیجه آن ذهنیت نسبت به عمل، در ضربه شهریور ۵۰ نمایان میشود. از  
آنجا که سازمان نسبت به عمل شدیداً ذهنی است، نه تنها از عهده انجام عملیات بزرگ  
بر نمی‌آید، بلکه در برابر ضربات رژیم (که با تغییر جو پلیسی آمادگی بیشتری را طلب  
میکرد) موفق نبوده و هنوز از قدرت انطباق با محیط و شرایط جدید برخوردار نیست، و  
لذا در شهریور ضربه می‌خورد، درست مانند وزنه‌برداری که بخواهد قبل از تمرین  
روی وزنه‌های کوچکتر، یک سرتیبه وزنه خیلی سنگینی را بلند کند؛ طبیعی است که  
نه تنها قادر به این کار نیست، بلکه از برداشتن وزنه متناسب با خود هم باز می‌ماند  
(در اینجا همچنین باید به تأثیر جریانات سیاه‌کل و متعاقب آن سایر جریانات مربوط  
به چریکهای فدائی، که جو پلیسی موجود را برهم زد، نیز توجه داشت).

۴- بعلت عدم قدرت کنترل سازمان و بهم‌خوردن تعادل آن در ضربه اول  
شهریور، سازمان دیگر قادر به جلوگیری از گسترش ضربه و مهار کردن آن نیست؛ از

طرفی شرایط دائماً پیچیده‌شونده پلیسی<sup>۱</sup>، سازمان را بیش از پیش در حفظ خود تضعیف نموده، و موجب می‌شود که ضربه ابعاد وسیعی یافته و تا مدت‌ها موج دستگیری ادامه یابد.

۵- علیرغم همه این ضربات، سازمان پس از شهریور می‌تواند به‌اتکاء دستاوردهای گذشته خود، و با همت برادران رضائی روی پای خود بایستد، و باز علیرغم ضعفها بخاطر قرار داشتن در یک‌خط صحیح، و با انجام عملیات چشمگیر، به‌مهمترین وزنه انقلاب مسلحانه ایران بدل‌شود (وضعیت سازمان در سال ۵۲).

۶- ولی با همه اینها، سازمان پس از شهریور به‌لحاظ ایدئولوژیکی دچار یک تنزل کیفی شده؛ چراکه بعد از ضربه تمام اعضاء مرکزیت و کادרהای بالای سازمان دستگیر شده بودند، که این خود راه را برای سلطه اپورتونیسیم هموار میکند (توجه شود به‌این موضوع که جریان اپورتونستی در سازمان بعد از شهادت رضائیان آغاز می‌شود).

۷- در تحلیلی که بلافاصله پس از شهریور بعمل آمد (و در آن اشکال اصلی سازمان «تئوری زدگی» عنوان شده بود)، از آنجا که درجک جو‌ضربه‌خورده تحلیل صورت گرفته بود، نتوانستیم همه جوانب مسأله را ببینیم، و حالا که در آن جو نیستیم، آنرا ناقص و یکجانبه اعلام کرده و معتقدیم که چنین تحلیلی راه را برای رشد اپورتونیسیم در درون سازمان باز کرده است؛ در نتیجه تحلیل خود را بدین شکل تغییر میدهیم، که ضربه شهریور مستقیماً نه ناشی از تئوری زدگی، بلکه ناشی از ذهنیت نسبت به‌عمل<sup>۲</sup> می‌باشد. یعنی اگر بخواهیم تحلیل صحیحی از نقائص سازمان قبل از شهریور بدهیم باید بطور کلی عدم حل صحیح تضاد بین تئوری و عمل را عنوان نمود، که خود نتیجه و حاصل جمع دو اشکال زیر است:

الف- ذهنیت نسبت به‌عمل (بعلت تمارك عمل بزرگ)، که منجر به‌دوری از عمل کوچک و با‌مال عقب‌افتادن از شرایط اضطراری شهریور می‌شود.

ب- تکمیل نشدن کار ایدئولوژی و پیاده‌نشدن دستاوردهای ایدئولوژیک در سطح وسیعی از کادرها بطور مکنفی. باین معنی که سازمان از سال ۴۸ عمده انرژی

---

۱- پلیس درائر برخوردار با عملیات چریکهای فدائی، تجربه و دیدش نسبت به‌جریان‌ات مسلحانه افزایش یافت.

۲- به‌نقش بی‌تجربگی جبری نیز توجه شود.

خود را صرف عمل میکند، ولی نسبت به عمل ذهنی است نه آنکه به عمل کم بها بدهد (که در نتیجه، متهم بر است بشود)؛ اگر چه بهر حال این ذهنیت نسبت به عمل نتیجه اش دوری از عمل است. کما اینکه تئوری زدگی نیز (به معنای کار تئوریک زیاد و یک جانبه) بر سازمان حاکم نبوده، که نتیجتاً فکر کنیم سازمان قبل از ۵۰ کار تئوری زیاد کرده است و حالا دیگر نیازی به آن ندارد، و باید به عمل بپردازد (نتیجه ای که از تحلیل پس از شهریور گرفته میشود). بلکه منظور این است که باید تضاد بین تئوری و عمل را بشیوه صحیح و دیالکتیکی حل کرد، و از برخوردهای یکجانبه و مکانیکی دوری نمود. بنابراین سازمان می بایست پس از شهریور بجای شعار «عمل، عمل»، شعار «حل صحیح تضاد تئوری و عمل» را میداد. حال این سؤال پیش می آید که با توجه به این مسائل سازمان چکار می بایست می کرد؟

جواب: سازمان می بایست با آماده شدن ۱۶ نفر در سال ۴۷، کار خود را خاتمه یافته تلقی نکرده (و بطور ناقص از این مرحله بسیار ضروری عبور نکند)، و در سطح وسیعی از کارها به پیاده کردن و هر چه بیشتر آموزش دادن دستاوردهای ایدئولوژیک می پرداخت، و پس از شروع تدارک عمل در سال ۴۸ نیز درصد مناسبی را (که با توجه به مجموعه اوضاع و احوال و امکانات سازمان در شرایط مشخص استخراج می شود)، برای کار تئوریک و ایدئولوژیک منظور نموده و از یک جانبی در برخورد با مسئله عمل و کار عملی (تدارک وسیع برای عمل) خودداری میکرد. کما اینکه از چنین یکجانبگی نسبت به کار تئوریک در سال ۴۴ نیز می بایست پرهیز می کرد، و از همان ابتدا می بایست درصدی (هر چند کوچک) برای کارهای عملی نظیر آموزش نظامی، تمرینهای تکنیکی و... (با توجه به جریان تدریجی عمل، از کوچک به بزرگ) اختصاص میداد، و در هر مرحله متناسب با شرایط خاص، این درصد را تغییر میداد (مثلاً ۵ درصد و ۹۵ درصد، یا ۱۵ درصد و ۸۵ درصد، ...). بهر حال می بایست همواره تضاد تئوری و عمل را بطور اصولی حل کرده و تئوری و عمل را نه بطور جداگانه و انتزاعی، بلکه باپای هم پیش ببرد. حتی در شرائطی مثل سال ۴۸، چه بسا که بیشتر از ۵۰ درصد انرژی برای عمل ضروری نباشد، حال آنکه در شرائطی مثل سال ۴۹ شاید این رقم به ۶۰ درصد برسد؛ ولی بهر حال بایستی میزان مناسب برای تئوری و عمل را، در هر شرایط در نظر گرفت (حل صحیح تضاد بین تئوری و عمل).

بنابراین ملاحظه می شود که با عدم اجرای کامل قرار اولیه سال ۴۴، و عبور ناقص از این مرحله بسیار ضروری، و ورود به مرحله تدارک عمل، نطفه تضادی ریخته

می‌شود؛ که ولو چند سال در حالت مخفی بسر میبرد، ولی بعداً در شرایط مساعد (رهبری اهورتونیست ۵۲ به بعد) سر باز کرده، و خطر خود را (که مستقیماً در رابطه با اساس موجودیت ایدئولوژیک سازمان است) ظاهر کرده و زمینه را برای ضربه‌ای که هرگز کمتر از ضربه ۵۰ نیست، تا حدودی آماده می‌کند (توجه شود که ضربه اخیر، بعلت رابطه‌اش با هستی و موجودیت ایدئولوژیک سازمان، چه آثار مخرب و چه تفاوت‌های کیفی با ضربه شهریور داشت). حال آنکه تصور خود سازمان این بود که مرحله مزبور را گذرانده، و تعهد اولیه سال ۴۴ را اجراء کرده است؛ از اینرو از سال ۴۸ به بعد، عمده قوای خود را صرف تدارک برای عمل بزرگ می‌کند، و عملاً بهای لازم را برقع نقائص آموزشی و ایدئولوژیک افراد سازمان و بخصوص کادرهای بالای آن نمیدهد، و تازه در تحلیل عمل‌گرایانه بعد از شهریور، تئوری زدگی را عامل ضربه میدانند، و لذا همان مقدار کار تئوریک صورت گرفته را هم بسیار زیاد تلقی می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که اکنون دیگر صرفاً نوبت عمل است (چیزیکه عملاً خیلی بحال اهورتونیستها سودمند افتاده و لذا خیلی مطلوب آنهاست). اما اکنون که آثار و نتایج غلط این تحلیل در عمل آشکار شده، این دیگر بسته به وجدان انقلابی ماست، که آیا صادقانه اشتباه خود را در تحلیل پس از شهریور اعتراف کنیم، یا از ترس تهمت و مارک اهورتونیستها، که بخاطر منافع و دگمهای تنگ‌نظرانه خودشان، خنجر زدن از پشت بخلق را روا می‌شمرند، باز هم عمل می‌کنیم.

این واقعیت که یکی از ارکان اصلی جنبش انقلابی میهن ما، یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران با ایدئولوژی اسلامی‌اش، در اثر یک جریان اهورتونیستی (که در ریشه‌های خود، از چنین دیدگاه‌های عمل‌گرایانه یکجانبه نیز ملهم است.) متلاشی شده، خود گواه صحت و حقانیت تحلیل کنونی ما است؛ اگرچه اهورتونیستها از هر توجیهی بر اثبات ضرورت حرکت فرصت‌طلبانه‌شان استفاده کنند. بنابراین اگر مطمئن هستیم که راه ما راه خدا و خلق است، چه اشکالی دارد که هرگونه تهمت و برچسب راست و راست‌روانه را از جانب منحرفین بجان و دل بخریم «وَلَا يَخَافُونَ كُومَةَ لَائِمٍ».

حال با توجه به جواب مفصل و موارد ذکر شده در آن، می‌توان به پاسخ منطقی بخشهای ۵ گانه سفسطه اهورتونیستی رسید:

مثلاً جواب بخش ثالثاً را از مجموع قسمتهای ۱ و ۲ و ۳ و ۷، و یا جواب بخش رابعاً را از مجموع قسمتهای ۲ و ۳ و ۴ و ۷ جواب مفصل، دریافت کرد و همینطور جواب بقیه بخشهای آنرا....

## ۲۰- پیام مجاهد در يك كلام چیست؟ به‌بارت دیگر آنچه این تفکر را از تفکرات رایج مذهبی متمایز می‌کند کدام است؟

«اسلام بدلیل ماهیت برتر انقلابی خود، و روی طیف ترقیخواهی، درست‌چپ و بالاتر از مارکسیسم قرار دارد»، این پیام مجاهدین است در یک کلام. درست در نقطه پایان (بن‌بست) مبارزات رفرمیستی ایران، جایی که ضرورت مبارزات مکتبی دقیقاً خود را تحمیل میکند، اسلام با هویت اصیل خود، در مهد تشیع انقلابی (ایران) و در کسوت مجاهدین موجودیت مییابد. تفاوت این تفکر، با سایر برداشتهای رایج از اسلام در این است که زنکار را از چهره اسلام برگرفته است؛ زنکاری که نتیجهٔ سالها سکون و توقف، در مسیر مبارزات طبقاتی و آزادیبخش مردم بوده و اسلام را خالص و ناب، و بدور از کلیهٔ بستگیهای طبقاتی (فتوئدالی و خرده-بورژوازی) می‌نماید. تفکرات سرمایه‌داری کوچک، با پذیرش مالکیت استثماری ابزار تولید و ردّ سرمایه‌داری در ابعاد بزرگ و پذیرش آن در ابعاد کوچک، چنین وانمود مینماید، که گویا جامعهٔ پیشنهادیش همهٔ نکات مثبت دو جامعهٔ کاپیتالیستی و سوسیالیستی را داراست، بدون آنکه نقاط ضعف آنها را داشته باشد، و بدین‌طریق با اتخاذ مواضع بینابینی و حفظ موضع میانی<sup>۱</sup>... زمینه را برای حفظ استثمار ولو در ابعاد کوچک حفظ می‌کند.

بنابراین، این سری تفکرات هرچقدر هم شعار برابری و برادری و مساوات بدهند، در نهایت در زمرهٔ سوسیالیسم خرده‌بورژوازی قرار خواهند گرفت؛ که نه بر مبنای ضرورت‌های علمی (ضداستثماری) تاریخ، بل بر پایهٔ حفاظت جامعه‌ای قرار دارند، که حداکثر مبین منافع سرمایه‌داری کوچک است. که البته در نهایت گریزی جز رفتن به سمت سرمایه‌داری بزرگ ندارند، و بدین ترتیب بهترین دست‌آویز را به‌مارکسیستها میدهد تا اسلام را «بعنوان ایدئولوژی التقاطی و نهایتاً میرنده تخطئه‌کننده». در این میان روشنفکر مبارزمذهبی هم که بارها سرنوشت محتوم این ایدئولوژیها را در کشورهایی

۱- این موضع میانی و بینابینی، به معنی وسط بین حق و باطل و تکامل و خد تکامل است، که کاملاً متفاوت با وسط معنی نه چپ‌روی و نه راست‌روی (الْإِمْبِنُ وَالْإِشْمَالُ مَبْلُغٌ) که همان معنی «وسط» قرآنی و اسلامی است، می‌باشد.

نظیر (مصر...) دیده است، سرخورده از این تفکر به مارکسیسم رومی آورد، که لااقل با پذیرش علمی نفی استثمار از چنین مسیری بدور است.

لیکن مجاهدین با زدودن کلیه پیرایه‌های طبقاتی و استثمار از دامن اسلام، راه را برای شرکت فعال در مبارزه با استثمار باز کرده، و بدین گونه اسلام را چنانکه حقیقتاً هم هست، روی محور ترقی و انقلاب سمت چپ و بالاتر از مارکسیسم قرار می‌دهند.

بدیهی است که هرکس می‌تواند در حرف شعار «ایدئولوژی برتر» بدهد؛ لیکن عملی کردن و عملی بودن شعار مطلب دیگری است. عملی بودن هر شعار، بسته به اساس و بنیاد عینی تدارک دیده شده برای آن است. لذا عملی بودن اجتماعی شعار مورد نظر ما (اسلام ایدئولوژی برتر و بالاتر)، وقتی حقیقتاً تحقق یافتنی است، که اجتماعاً بر یک نیرو یا طبقه رو به رشد و بالنده اجتماعی نیز متکی باشد؛ نیروئی که استعداد و توانائی عینی انجام رسالت مزبور را دارا باشد. یعنی این شعار وقتی عملی است، که همراه با علم و اطلاع از قانونمندیهای عینی جامعه و تاریخ، و تکیه عملی بر آنها باشد. همان قانونمندیهای علمی و اجتماعی که رعایت آنها عملاً به ایجاد جامعه قسط توحیدی، نفی طبقات و استثمار، و وصول به جامعه موعود امام زمان منجر شود. اینجاست که گفتار علی علیه السلام تداعی می‌شود، آنجا که می‌گوید: وگردنم (ذمه‌ام) در گرو حرفی است که می‌زنم، و خود ضامن اجرای آن هستم «ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ وَأَنَا بِرِزْعِيمٍ».

براستی چه فایده‌ای دارد اگر حرفی را بزنیم و شعاری را بدهیم، ولی وسائل و اطلاعات و تجهیزات و امکانات لازم برای اجرای آنرا نداشته باشیم. همچنین براستی چگونه ممکن است اسلام طبقاتی و استثمار در صحنه مبارزات جهانی ضد استثمار جایی داشته باشد؟ چه رسد به اینکه چنین باصطلاح اسلامی در این صحنه تفوق هم نیز پیدا کند و آیه... هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ آلِدِينِ كُلِّهِ... را محقق سازد؟ حال هرچند هم که ما در مورد چنین اسلامی لاف و گزاف زده و شعار بدهیم.

لیکن اگر به‌چهره راستین اسلام نظر کنیم، حقیقت تفوق یابنده و واقعیت عملی شونده آنرا بخوبی در خواهیم یافت. در حالیکه جامعه‌شناسی مارکسیستی آن هم در قسمت علمی‌اش که قابل تأیید نیز می‌باشد، بعد از حدود ۱۵۰ سال چشم‌انداز نفی استثمار و جامعه بی‌طبقه را نشان می‌دهد؛ در حالیکه اسلام واقعی از یکهزار و چهارصد





موجودات، بی‌تاب و شتابان بسوی او در حرکت‌اند (هدفداری)؛ او ابتدا و انتهای همه چیز است (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، و انسان نیز باید با تحمل رنج و مشقت (بِأَيِّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) و از میان مشکلات زندگی، راه خود را بسوی او گشوده و به ملاقاتش نایل گردد (لقاءالله).

## ۲- توحید در معنی انسان‌شناسانه

توحید در معنی انسان‌شناسانه، یعنی حرکت به‌جانب غلبه کردن بر تضادهای درونی، و در نتیجه وحدت پیدا کردن و یگانه شدن با ذات و متن هستی است.

## ۳- توحید اجتماعی

یعنی حرکت به‌جانب نفی تمام تقسیم‌بندیهای اجتماعی، چه قومی، چه نژادی و چه طبقاتی (برای درک بیشتر دیدگاه توحیدی نسبت به این سه مسئله، به کتابهای ایدئولوژیک سازمان در باره انسان، وجود و جامعه مراجعه شود).

اما نظام اجتماعی و اعتقادات مذهبی رایج، صرفاً یکسری احکام و عبادات است، که به‌شکل ظاهری و صوری، سوای از عمل اجتماعی انجام میگیرد، و هیچگونه تأثیری در حرکت اجتماعی ندارد، و به‌این لحاظ نمی‌توان نام توحید اصیل به‌آن داد. چراکه این عمل اجتماعی است، که به‌شابه یک آزمایشگاه تاریخی، حقیقت و ارزش یک فکر یا نظریه را بر ملا می‌کند، زیرا معتقدیم که سرانجام عمل ملاک حقیقت است!

لیکن از آنجا که چنان توحیدی، به‌لحاظ اقتصادی- اجتماعی نمی‌تواند استثمار را بطور کامل نفی کند و چون در نهایت قادر نیست بر تضادهای طبقاتی غلبه کرده، و جامعه را به‌وحدت مورد نظر انبیاء برساند (اسمه‌واحده)؛ لذا هرگز نخواهد توانست توحید اجتماعی به‌مفهوم واقعی کلمه را در جامعه محقق سازد.

هم‌چنین از آنجا که فرد تنها در ظرف جامعه قادر است بر تضادهای درونی خود غلبه کرده و با خود و جامعه و هستی یگانه شود، لذا کوشش‌هایی که در جهت نیل

به توحید انسان شناسانه فردی، در خارج از ظرف جامعه بعمل می آید، اساساً نقش برآب است. بنابراین چنان توحیدی که با پذیرش استثمار (ولو در ابعاد کوچک)، مانع از سلطه رنجبران و مستضعفان بر زمین می باشد، سرانجام راه را بر تکامل و توحید فرد و اجتماع بسته، و یگانگی آنها را به تأخیر می اندازد.

اکنون با استناد به این توضیحات می توان نتیجه گرفت، که توحید مدافع سرمایه داری و استثمار، توحیدی است بی محتوا و عقیم؛ توحیدی شرکت آمیز که در بسیاری موارد که ما با آن برخورد داشته ایم شایسته نامگذاری توحید بی محتوای سرمایه داری کوچک است. چرا که برخلاف توحید موحّدین واقعی، در عمل اجتماعی متجلی نمی شود.

بنظر ما بزرگترین اشکال عناصر مدافع استثمار ولی مدعی اسلام، در شرایط فعلی این است که، بجای تصحیح عقاید خود، به معتقدین واقعی فلسفه شکوهمند توحید مارکس کسیتی زده، و به این طریق می خواهند بر روی مواضع غلط و انحراف از توحید خود سرپوش گذارند (اِشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا). چرا که عناصر مزبور دانسته یا ندانسته توحید را روی محور ترقی، به خاطر منفعت طلبی خود، فی الواقع پایین تر از مارکسیسم قرار میدهند، و بدین گونه چنین تئورسین هائی! از این جهت کاری جز آلوده کردن اسلام واقعی ندارند. «إِنَّ صَلَوَتِي وَنُكْمِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لَهٗ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«همانا نمازم و عبادتم و زندگیم و مرگم (تماماً) در جهت و برای خدای تکامل بخش جهانیان است.» در تفسیر این آیه متذکر می گردیم که:

در هر ایدئولوژی حرکت انسان و از جمله تولیدش، بخاطر هدفی است، که این هدف (البته بسته به تبیینی که هر ایدئولوژی از وجود می کند، ارزش های مختلفی ممکن است بعنوان هدف انتخاب شود) مینا و اساس همه برخوردهای او با جهان، و از جمله مسائل فردی و اجتماعی است؛ مثلاً:

بورژوازی، فلسفه حرکت و تولیدش سود است؛ لذا می بینیم که تمام نظام های مزبور، روی این مسئله یعنی سود می چرخد، که جوهرالجواهر نظام است. در نتیجه می توان رابطه فقر و فساد و فحشاء و رشوه و بیکاری را، در کشورهای سرمایه داری با این مسئله و فلسفه درک کرد.

۱- توحید بی محتوای خرده بورژوازی.

ماتریالیزم نمی‌تواند (حتی در بالاترین فائز) از مرز تولید بخاطر رفاه (که منجر به رویزیونیسم میگردد)، بالاتر رود؛ مگر اینکه مرزهای ماتریالیستی را در عمل بشکند.

در مورد انسان نیز ملاحظه می‌شود، که هدف و فلسفه‌ای را که او برای زندگی خود عملاً می‌پذیرد، تعیین‌کننده سایر برخوردها و روابطی است که او با جهان بیرون از خود و اطرافیانش (جامعه)، برقرار می‌کند.

از این رو با توجه به معنی «الله»، و اینکه بالاترین ارزش نظام توحیدی است، وقتی می‌توان از توحید پاک و خالص صحبت کرد، که مانند تمام انبیاء راستین، در حرکت و تولید خود غایت و هدفی جز خدا، که ارزش برتری (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى) و فراتر از همه ارزش‌ها و دربرگیرنده آن‌ها است نداشته باشیم (معنی انقلابی قیامت در این رابطه قابل توجه است)، تا بشود به ما موحد گفت و همانند ابراهیم (ع)، محمد- (ص)، علی (ع)، و... ما را نیز «مؤمن» دانست (برای درک معیار ایمان و صداقت مراجعه شود به آیات آخرسوره حجرات). ولی از آنجا که سرمایه‌داری (چه کوچک و چه بزرگ) بخاطر سود تولید می‌کند و بالطبع نظامی که برقرار می‌کند سرانجامی جز رشد سودپرستی ندارد<sup>۱</sup> (زیرا جامعه وجودی ایستا نیست)؛ برآستی چگونه می‌توان گروندگان و مدافعان آنرا موحد واقعی و اصیل دانست؟

۲۷- هم ما و هم مارکسیست‌ها خود را «نافی استثمار» میدانیم. چه فرقی است بین نفی استثمار ما و نفی استثماری که آنها مطرح می‌کنند؟

اینکه مارکسیست‌ها هم شعار نفی استثمار می‌دهند، نمی‌تواند دلیل بر یکی بودن محتوای ایدئولوژی ما و آنها باشد. برای روشن شدن مطلب چند مثال می‌زنیم:

مثال ۱- ماشین‌های الکترونیک قادرند محاسبات دقیق و پیچیده انجام دهند، انسان متفکر هم همین کار را می‌کند. آیا این نحوه محاسبه همانند، دلیل یکسانی محتوای این دو پدیده است؟ مسلم است که اینطور نیست. در مثل نحوه محاسبه

۱- نمونه‌های مصر و...

همانند، شبیه است به همانندی مخرج دو کسری که صورت‌هایشان کاملاً متفاوت است؛ مخرج دو کسری که در صورت یکی انسان و در صورت کسر دوم ماشین قرار دارد.

مثال ۲- آیا می‌توانیم اجسام معدنی را با پدیده‌های حیاتی، به‌خاطر اینکه قوانین فیزیکو-شیمیائی در هر دوی آنها صادق است، یکسان بدانیم؟ واضح است که جواب این سؤال نیز منفی است. اوپارین در اینجا نیز مقطع مشترک فیزیکو-شیمیایی مواد معدنی و موجودات زنده را در مخرج دو کسری قرار می‌دهد، که صورت‌های متفاوت دارند.

مثال ۳- میدانیم که هم نیروهای خرده بورژوازی، هم مارکسیست‌ها و هم موحدین، در این مقطع دارای موضع ضدامپریالیستی هستند، آیا براین اساس می‌توان گفت که محتوای ایدئولوژی آنها یکسان است؟ مثلاً آیا محتوای ایدئولوژی مارکسیست‌ها و خرده بورژوازی یکی است؟ روشن است که اینطور نیست. خرده بورژوازی مبارزه می‌کند تا حکومت طبقه‌خودش را تحقق بخشد، و پس از نفی امپریالیزم دست از مبارزه برداشته و تبدیل به یک نیروی کهنه و ارتجاعی می‌گردد.

از مثال‌های فوق می‌خواهیم نتیجه بگیریم، که نفس مشابهت در یک خولسته یا شمار یا حرکت مرحله‌ای، نمی‌تواند مبین یکسانی، در کل محتوای ایدئولوژیکی باشد؛ کما اینکه مارکسیست‌ها نیز، که نهایتاً طالب جامعه کمونیستی هستند، از هم- اکنون حد فاصل خود را با احزاب بورژوائی ملی و خرده بورژوائی (چون آنها نیز طالب نفی امپریالیسم در این مرحله هستند) مشخص می‌نمایند. این تشخیص اجتماعاً بوسیله آن طبقه اجتماعی، که یک حزب یا سازمان بعنوان تکیه‌گاه اصلی‌اش بدان متکی است، ممتاز می‌شود. با این دیدگاه تفاوت اصلی انقلاب چین و الجزایر، اگر چه هر دو دارای ماهیت مشترک ضد امپریالیستی بودند، از این‌جا مشخص می‌شود که هر کدام از آن‌ها تکیه‌گاه اصلی انقلاب خود را چه طبقه اجتماعی قرار داده‌اند.

به این دلایل است که اگر از یک فرد یا سازمان مارکسیست سؤال شود، که چرا در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی که ما به‌اشتراک شما و خرده بورژوازی است، بایک سازمان خرده بورژوائی، بلعاط سازمانی-تشکیلاتی وحدت پیدا نمی‌کنید؟ جواب خواهیم شنید که: علیرغم اشتراک مرحله‌ای در این مقطع، بلعاط اختلافات ایدئولوژیکی که (یعنی اختلاف در محتوا و در هدف) با سازمان مزبور داریم، چنین کاری درست نیست. عملاً نیز چنین وحدتی امکان ندارد، چرا که ما نمی‌توانیم فقط یک مقطع را، آن هم از زاویه‌ای خاص و بطور مجرد از سایر مقاطع و زوایا بنگریم.

بعکس، حرکت یک فرد یا یک سازمان براساس بینش کلی او نسبت به وجود، جامعه و انسان صورت می‌گیرد. (نه بصورت مقطعی) بنابراین اگر چه از لحاظی و زاویه‌ای، می‌توان بین دو حلقه از دو مجموعه بزرگ مشابهت دید، لیکن هر یک از مجموعه‌های مزبور دارای محتوا، ماهیت و جوهر و معنای خاص خود است؛ که چه بسا یک حلقه تنها نیز در این مجموعه، مفهوم و معنی‌اخص و متمایز خود را پیدامی‌کند.

حال مجدداً به سؤال اول برمیگردیم: آیا اینکه هم موحدین واقعی و هم مارکسیست‌ها معتقد به نفی استثمار هستند، به معنی مشابهت و یکسان بودن ایدئولوژی و محتوای عقیدتی آنهاست؟ بهمان دلائلی که در مثال‌های گذشته بیان شد، اینجا نیز جواب منفی است؛ چرا که اصولاً به اعتقاد ما، براساس جهان‌بینی غیر-توحیدی (شرک‌آمیز) هرگز نمی‌توان به وحدت تمام عیار و کامل اجتماعی دست یافت. زیرا وحدت واقعی و تمام عیار اجتماعی، تنها در پرتو یک دیدگاه وحدت-گرایانه نسبت بکل وجود امکان پذیر است. لذا این وحدت (اجتماعی) تنها در کادر فلسفه توحید میسر است. بنابراین اگر چه ماتریالیست‌ها در راه نفی استثمار قدم‌های مؤثری هم بردارند، ولی بالاخره بدلیل تغییر تعیین‌کننده فلسفه و نظرگاه فلسفی در عمل، حل قطعی مسئله بیگانگی اجتماعی (استثمار انسان از انسان)، و انحاء کامل بهره‌کشی و استقرار کامل وحدت اجتماعی، بانگ‌ریش ماتریالیستی عملی نیست. هم چنانکه حل قطعی مسئله از خودبیگانگی فردی، نیز سرانجام تنها در زیر چتر توحید عملی می‌شود.

قرآن در این باره می‌گوید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ، فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»

«ونباشید چون آنان که خدا را فراموش کردند، پس خدا خودشان را از یادشان برد و با خود بیگانه ساخت...».

آری نتیجه نهائی بیگانگی از متن وجود و جوهر هستی، بیگانگی از خویشن خویش و محیط اجتماعی پیرامون است. پس چگونه انتظار داریم که بیگانگی ما از معنی و مفهوم و جوهر وجود، انعکاس بیگانه‌کننده‌ای در زندگانی فردی و اجتماعی ما نداشته باشد.

اصولاً هم چنانکه در فلسفه علوم نیز مطرح است، در هیچ قلمرو علمی نمی‌توان

بدون داشتن یک فلسفه و تصویر کلی واقع‌گرایانه، مسائل مشخص محاط در آن قلمرو را حل نمود. بنحوی که به هر مقدار و به هر درجه‌ای که تئوری و جهان‌بینی ما نقص داشته باشد، درک و شناخت ما از آن مسائل ناقص‌تر یا محدودتر شده و یا در محدود کردن شناخت ما تأثیر می‌گذارد<sup>۱</sup>. کمابینکه دیده‌ایم که چگونه در چارچوب نظرگاه مکانیستی، امکان پاسخ دادن به مسئله حیات وجود نداشت، و حل این مسئله تنها با شکست این چارچوب شروع شد. بعبارت دیگر، اگر چه نظرگاه مکانیستی مخرج و مقطع فیزیکی-شیمیایی حیات را درست میدید، ولی یک مرحله و یک مقطع بالاتر، یعنی مقطع حیاتی را، هرگز نمی‌توانست تبیین کند، و در اینجا بود که از پاسخ به مسئله حیات عاجز مانده و محدود بودن نظرگاهش آشکار می‌شد؛ بنحوی که بر سر مسئله حیات امتحان نهائی قدرت حل خود را پس داده و مردود می‌شد.

بر همین سیاق، مارکسیسم نیز با فلسفه ماتریالیستی خود ممکن است جنبه‌هایی از انسان و جامعه را دوست بشناسد (که از نظرگاه واقع‌گرای توحیدی ما نیز کاملاً مورد تأیید است)؛ لیکن هرگز از عهده تبیین واقعی مسئله «انسان» و «تاریخ» که بحال به مسئله «وجود» ربط پیدا می‌کند، بر نخواهد آمد.

ملاحظه می‌شود که با توجه به نقش فلسفه در حرکت و زندگی انسان، عدم اعتقاد به توحید و اعتقاد به تبیین ماتریالیستی هستی، و رد هدف و مقصد و معنا در تکامل، سرانجام چگونه انسان را در حرکت تکاملی خود با این بست مواجه می‌کند. این است که نفی استعمار توحیدی خود را، با «نفی استشاری مقصد و معنای ماتریالیستی» کیفیتاً متفاوت می‌دانیم.

اکنون با این توضیحات می‌توان به عمق این پیام قرآنی که انسان را به آن ذات مطلق یگانه محتاج و نیازمند میدانند راه یافت: «وَ أَنْتُمْ لِقُرْآنِ الْإِلَهِ...» اینجاست که روشن می‌شود، الله نه یک نیاز فرمالیستی، بلکه ارزش واقع‌گرایانه‌ترین است که بدون آن همه معاها و راز و رمزهای وجود، در عین هستی شناسانه‌شان لاینحل می‌مانند.

اکنون چه خوب می‌توانیم دلیل این مطلب را، که چرا قرآن در همه جا ایمان

---

۱- برای مطالعه بیشتر و اطلاع از نحوه این تأثیرات مراجعه کنید به مقالات: «جامعه‌شناسی ایالات متحده»، در کتاب «زینت جامعه‌شناسی» و «روان‌شناسی ایالات متحده» در کتاب «پیش به سوی روانشناسی علمی-هاولف».

را بر عمل صالح مقدم آورده است، بفهمیم؛ نه یک دلیل صوری و تشریفاتی، بلکه یک دلیل عمیق هستی شناسانه، که ما را به همان جوهرالخواهر نظامات و کلیه سیستم‌ها توجه میدهد. و این تأکیدی است بر اهمیت مسئله «تیین» و فلسفه واقع-گرایانه، در برخورد با کلیه امور و قضایای عالم. عالترین تعبیر از این مطلب را در آیه ۱۰ سوره فاطر می‌توان یافت: «مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَ مَكْرًا وَلَنْكَ هُوِيْرٌ...».

ترجمه: «آنکس که عزت و بلندمرتبیگی را اراده کند، پس خدا راست تمامی عزت (مطلق بلندی و اقتدار) به جانب او متساعد می‌شود و سمت می‌گیرد کلمه و تبیین پاکیزه (و سبوی از آلودگی و پندارگرانی شرک‌آمیز) و عمل صالح (آن کلمه و تبیین را) رفعت میدهد و قوام میبخشد، و آنانکه به زشتی مکر و حيله می‌کنند برایشان است عذابی شدید، و حيله‌گری آنها (در مقابل سنن تکاملی هستی) ناچیز و بی‌فراجم است...».

توجه: آیه فوق در رابطه با تمامی مطالبی که گفتیم<sup>۱</sup> و هم چنین معیار و ملاک واقعی توحید که در بحث قبل گذشت، فوق‌العاده قابل دقت است. هم‌چنین آیه «أَنَّى وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ...» در این رابطه بسیار عمیق و پرمعنی است.<sup>۲</sup>

**۲۸- مار کیستنا خود را حزب طبقه کارگر می‌دانند، ما نیز اساماً خود را منکی به مستضعفین کارگر می‌دانیم، آیا ما هم یک حزب طبقه کارگریم؟ در این مورد با آنها چه فرقی داریم؟ هم‌چنین آنها «هژمونی پرولتاریا» را مطرح می‌کنند، ما چگونه؟**

میدانیم که مارکیست‌ها ایدئولوژی را از دل طبقه بیرون می‌کشند؛ یعنی هر

۱- بی‌مناسبت نیست برای مقایسه و آشنائی بیشتر با مبحث مربوط به همین مطلب، به کتاب عدل الهی بخش هشتم ص ۳۲۴ تا ۳۲۹ (عمل صالح منهای ایمان) نیز مراجعه شود.

۲- این آیه را خودتان ترجمه و تفسیر کنید.

ایدئولوژی و از جمله ایدئولوژی خودشان را به منزله یک روینا ناشی از یک زیربنای اقتصادی می‌دانند، که با تغییر آن زیربنای اقتصادی و نفی یک طبقه خاص، ایدئولوژی آن طبقه نیز نفی می‌شود. براین اساس، و در این شرایط ایدئولوژی خود را بازناب آرزوها و خواسته‌های طبقه کارگر می‌دانند (ایدئولوژی پروتلاریا)، و خود را حزب طبقه کارگر می‌نامند. یعنی «ایدئولوژی» ای که به «نسبت» یک طبقه خاص معتبر بوده، و بعد از نفی آن طبقه دیگر معتبر نیست، و بایستی تکامل پیدا کند. ولی ما با رد تکامل خود بخودی، و با اعتقاد به یک ارزش مطلق در سرازو و منتهای هستی و پذیرش تکامل هدفدار، از طبقه الهام نمی‌گیریم، بلکه از خدا الهام می‌گیریم، که انسان نیز باید مسیر تکامل را در جهت کمال بصوری او طی کند. لذا ایدئولوژی خود را بیان وحی و زبان‌گویای آفرینش، و در نتیجه اساساً تصویر مطلق از جهان تلقی می‌کنیم، که طبعاً از درون طبقه بیرون نمی‌آید؛ بدین اعتبار ما خود را اصولاً حزب یکتا پرستان (حزب‌الله) میدانیم، که در هر شرائطی با تکیه به عنصر عینی جامعه شناسانه خود، یعنی محرومترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین)، آرمانهای ایدئولوژیک خود را تحقق می‌بخشیم.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که، ما نقش طبقه (عنصر عینی جامعه شناسانه) را نادیده نمی‌گیریم، بلکه به اصطلاح به مخرج کسر می‌بریم؛ یعنی مادر حقیقت حزب یکتا پرستان بر بنیاد طبقه کارگر ایران هستیم. بدین طریق ما هم از نسبی‌گرایی مارکسیستی<sup>۲</sup>

۱- البته توجه داریم که در طول تاریخ ارتجاع و فرهنگ آن چه بر سر این کلمه آورده‌اند.  
۲- منظور از نسبی‌گرایی مارکسیستی این است که: همانطور که گفته شد ما رکیستیها را ایدئولوژی را زائیده و معلول بلا فصل یک طبقه خاص می‌دانند، که با پیدایش آن طبقه متولد شده و با زوال آن هم از بین می‌رود؛ از این رو همواره ایدئولوژی را نسبی و مربوط به یک دوره مشخص می‌دانند، بنابراین در کادر بینش ماتریالیستی، یک ایدئولوژی مطلق (منتزعه از شرائط اجتماعی)، که بی‌انگرم مطلق حقیقت هستی، و متضمن پربائی دائمی (مدافع طبقات استثمار شده و بالنده در طول تاریخ) باشد، وجود ندارد. و این خود از آنجا ناشی می‌شود که در فلسفه ماتریالیستی آنها اساساً جایی برای مطلق وجود ندارد. از این رو به لحاظ فلسفی همواره دچار یک نسبی‌گرایی می‌باشند، که خود به ایده‌آلیسم راه می‌برد.

البته لازم بتذکر است که ما نیز ایدئولوژیها و مذاهب ارتجاعی و خرافی را، اساساً مبین منافع طبقات استثمارگر می‌دانیم، و درست به همین دلیل بوده است که انبیا و توحیدی، خود یشتاز و پرچمدار مبارزه علیه این خرافه‌ها و مدافعین استثمارگر آنها بوده‌اند.



متمايز می‌شویم، و هم‌مرزمان را با توحید ادعائی مذاهب خرافائی و ارتجاعی (شرك‌آمیز) که در ضمن فاقد تکیه‌گاه توحیدی حقیقی و عینی در جامعه است، مشخص می‌کنیم. بنابراین همانطور که گفته شد حزب (و ایدئولوژی) یکتاپرستان، همواره در طول تاریخ متکی بر مستضعفین (معرومترین و بالنده‌ترین طبقات) می‌باشد، و لذا اگر بغواهییم در این شرایط تاریخی و در جامعه خودمان آنرا عینیت بخشیم، بایستی اساساً متکی بر طبقه مستضعف کارگر ایران باشد. نمایش این رابطه بدین قرار است:

ایدئولوژی توحیدی در طول تاریخ ← حزب یکتاپرستان  
مستضعفین زمان  
حزب یکتاپرستان  
در جامعه ما ← طبقه مستضعف کارگر ایران

میدانیم که اشکال اصلی عقاید خرده بورژوازی در همین جاست که، ضرورت حل تضادهای اجتماعی را (به‌خاطر موضع نگرفتن به نفع طبقت محروم) نادیده گرفته و سرانجام به‌سازش طبقاتی صحه می‌گذارد. در صورتیکه ما تجلی‌گاه اجتماعی ایدئولوژی خود را در مواضع اقتصادی - اجتماعی اصولی دانسته، و معتقدیم بدون تکیه بر نیروهای بالنده نمی‌توان به کمال رسید. به عبارت دیگر، عنصر موحد مجاهد برخلاف توحید بی‌محتوای سرمایه‌داری کوچک، مطلق را در نسبی جستجو کرده، و آرمانهای ایدئولوژیک خود را در هر شرائطی با تکیه بر نیروهای بالنده جامعه محقق می‌سازد. هم‌چنین برخلاف مارکسیستها «وجود» را مساوی «ماده» نمی‌دانیم، و با اعتقاد به اهمیت «مطلق» هستی و نیز با توجه به دینامیزم ایدئولوژی توحیدی از نفی شدن و کهنه شدن تاریخی بدور می‌مانیم.

### اما مسأله هژمونی (حاکمیت و رهبری) پرولتاریا

در هرایدئولوژی نقش رهبری و حاکمیت مطلق را، بالاترین ارزش آن ایدئولوژی بعهده دارد. بدین لحاظ است که مارکسیسم، «هژمونی پرولتاریا» را مطرح می‌کند، چون همانطور که گفته شد، مارکسیسم تمام ایدئولوژیها و از جمله خود مارکسیسم را معلول و نماینده یک‌طبقه مشخص می‌داند، و از اینرو بالاترین ارزش (یا مطلق‌موردنظر) مارکسیسم، طبقه کارگر است، و نتیجتاً حاکمیت هژمونی را هم به آن منسوب می‌کنند. در حالیکه ما به‌استناد توحید چنین نقشی را بطور مطلق برای خدا قائل هستیم (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ)، که البته در هر شرائطی موحدین واقعی

بنیادیندی و خلافت از جانب خدا، و با تکیه بر مستضعفین زمان این وظیفه و رسالت را بعهده می‌گیرند.

توجه شود که منظورمان ردّ ضرورت حکومت و پیشوایی طبقه مستضعف (و در دوران ما، طبقه کارگر) نیست چرا که این خود قرآن است که نوید میدهد: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

البته این مسأله را نباید با موضعگیری آنارشستی خوارج اشتباه کرد؛ زیرا آنها به شکل دکماتیستی بر شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» تکیه کرده، و بهترین سبیل و شایسته‌ترین فرد برای این مقام یعنی علی (ع) را انکار می‌کردند.

تذکر ۱- وقتی مطابق فرهنگ دقیق قرآن به مستضعفین اشاره می‌کنیم، چنانکه از مدلول آیه فوق‌الذکر برمی‌آید طبقاتی هستند که:

اولا- محروم و ضعیف نگاه‌داشته شده هستند (تحت ستم و استثمار).

ثانیاً- بالنده و روبه رشد هستند. زیرا ضعف آنها یک ضعف باطنی و ماهوی نبوده، بلکه به علت تجاوز کاری ستمگران است، به نحوی که بالندگی و شکوفایی و زعامت و پیشوایی حق تاریخی آنهاست.

تذکر ۲- بدیهی است که دهقانان تحت ستم نیز، در همه حال در زمره مستضعفین به معنی اعم آن بوده، و همراه با همه رنجبران و محرومان دیگر در طیف حرکت تاریخی کارگران قرار دارند.

کتابهایی که سازمان مجاهدین خلق ایران، پس از پیروزی انقلاب  
و در بهار ۵۸ چاپ و منتشر کرده است :

- ۱- بیانیه مجاهدین خلق ایران درباره رفتار دوم و انتظارات مرحله ای از  
جمهوری اسلامی .
  - ۲- تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ نما .
  - ۳- چگونه قرآن بیاموزیم .
  - ۴- رهنمودهایی درباره پاسداری .
  - ۵- رهنمودهای شیوه تحلیل سیاسی .
  - ۶- روش ( فن ) صحیح تفکر چگونه است ؟
  - ۷- رهنمودهایی درباره تعلیمات و کار تعلیماتی مجاهدین .
  - ۸- نماینده واقعی کیست ؟
  - ۹- پراگماتیسم .
  - ۱۰- گزارش مراسم چهارخرداد ، روز اعتراض سراسری به امپریالیسم امریکا .
  - ۱۱- سخنرانی برادر مجاهد موسی خیابانی بمناسبت سالگردشهادت شریف واقفی .
  - ۱۲- گزارشی از مراسم روز جهانی کارگر .
  - ۱۳- پانزده خرداد ، نقطه عطف مبارزات قهرمانانه خلق ایران .
  - ۱۴- منظومه " معاد با حنیف "
  - ۱۵- رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی .
  - ۱۶- تحلیل بودجه سال ۵۷ ، آخرین بودجه رژیم شاه خائن .
  - ۱۷- بیانیه مجاهدین خلق ایران درباره ضرورت مجلس موسسان ...
  - ۱۸- آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع مجاهدین خلق ایران در برابر  
جریان اپورتونیستی چپ نما .
  - ۱۹- رهنمودهایی به جوانان انقلابی .
- کتابهایی که در دست چاپ است و بزودی منتشر میشود
- ۱- تحلیل جنبش خلق قهرمان تبریز .
  - ۲- بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک ، یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی  
در امر تشکیلات .
  - ۳- شرح تاسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۴۴  
تا ۱۳۵۰ .
  - ۴- ترجمه انگلیسی سخنرانی برادر مسعود رجوی در مراسم چهارم خرداد .
  - ۵- دفترچه اشعار و سرودهای انقلابی .

1. ...  
 2. ...  
 3. ...  
 4. ...  
 5. ...  
 6. ...  
 7. ...  
 8. ...  
 9. ...  
 10. ...  
 11. ...  
 12. ...  
 13. ...  
 14. ...  
 15. ...  
 16. ...  
 17. ...  
 18. ...  
 19. ...  
 20. ...  
 21. ...  
 22. ...  
 23. ...  
 24. ...  
 25. ...  
 26. ...  
 27. ...  
 28. ...  
 29. ...  
 30. ...  
 31. ...  
 32. ...  
 33. ...  
 34. ...  
 35. ...  
 36. ...  
 37. ...  
 38. ...  
 39. ...  
 40. ...  
 41. ...  
 42. ...  
 43. ...  
 44. ...  
 45. ...  
 46. ...  
 47. ...  
 48. ...  
 49. ...  
 50. ...  
 51. ...  
 52. ...  
 53. ...  
 54. ...  
 55. ...  
 56. ...  
 57. ...  
 58. ...  
 59. ...  
 60. ...  
 61. ...  
 62. ...  
 63. ...  
 64. ...  
 65. ...  
 66. ...  
 67. ...  
 68. ...  
 69. ...  
 70. ...  
 71. ...  
 72. ...  
 73. ...  
 74. ...  
 75. ...  
 76. ...  
 77. ...  
 78. ...  
 79. ...  
 80. ...  
 81. ...  
 82. ...  
 83. ...  
 84. ...  
 85. ...  
 86. ...  
 87. ...  
 88. ...  
 89. ...  
 90. ...  
 91. ...  
 92. ...  
 93. ...  
 94. ...  
 95. ...  
 96. ...  
 97. ...  
 98. ...  
 99. ...  
 100. ...







تکثير مجدداً :

# انجمن دانشجویان مسلمان آلمان غربی



بها : ۴۰ ریال

ULB Halle

008 920 656

3



21

WA

1666

از انتشارات:

سازمان مجاهدین خلق ایران





آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع

سازمان مجاهدین خلق ایران

در برابر جو

